Dec-1961 - Mar, 1962

پوښتنې ادبیات

Adab. Kabul
Vol.9, No.5-6, Qaws-Hut 1340
(November 1961-February 1962)

علمي ، ادبي ، تحقیقي
تاریخي ، فلسفي ، اجتماعي

ادب

د امتیاز خاوند : پوښتنې ادبیات

مسؤل مدیر ، حبیب الرحمن ماله

شمارهٔ پنجم وششم - سال نهم - ۱۳۴۰

گویته

گویته (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) از اینکه فقط زیر عنوان موءلف «فاوست»، «ورتر» و نویسنده، اشعار دراماتیکی، حماسی وعشقی از وی قدر میشد، تنفر وانزجار عمیق خودش را اظهار مینمود.

شایسته میبود، در نظرش، تااز وی بحیث یک ساینسدان تجاهل ننمایند.

گویته بر آن بود که ارزیابی آثارش بر کس میسر نباشد تااینکه کمک های او را در جهان اناتومی، معدن شناسی، میترولوجی، نباتات، حیوانات واو پتک در نظر نگیرند. اکثر علمای معاصر روی این حقیقت با سوانح نگاران این دانشمند شهیر وعالم مبرز، همنوا میباشند.

این درست است که تیوری الوان وی بر اساس نااستوری بنیاد گذاری شده؛ لیکن فعالیت های علمی وی در سایر حوزه های ساینس ومخصوصاً در ساحه مورفولوجی (گفتار در تاریخ و دگرگونی شکل کلمات) ارزش بس بسزایی دارد.

امروز اکثر فضلا و دانشمندان بر آنند که وارد بودن در حیات وشخصیت گویته، بدون در نظر گرفتن مطالعات وتتبعات او، در جهان ساینس طبیعی یکقلم امکان ناپذیر است. هم همین ساینس بود که گویته بخش زیاد عمر عزیزش را در آن راه صرف کرد؛ وچار سال در این رشته عرق ریخت وچون «وورتر» دلباخته در عشق «شارلوت» علم و تحقیق سراپا میسوخت.

آری! همین فعالیت های علمی او بود که تمایل ولحن شخصیت وفکر اورا چون تابلوی زیبا وقشنگی در برابر چشم ناپولیون سرمست از باده پیروزی، تصویر میکشید!!

در نظر گویته ساینس عبارت از مشاهده پدیده ها، تحقیق وبررسی در شرایط، علل بهمبستگی تظاهر و تنوع آن میباشد.

روشهای تحقیق گویته هم تحلیلی وهم ترکیبی بوده است؛ گویته در خصوصیات انفرادی پدیده ها خیره میشد ودر قوانین کلی تشکل آن تحقیق میکرد. گویته با روشها وپرنسیپ های ریاضیات روی خوشی نشان نمیداد وبهترین آله پرارزش تحقیق پدیده را چشم میدانست. بعبارت دیگر وی با چشم شعر وزیبایی مجرد در لابراتوار کانکریت بر پدیده های طبیعت مینگریست. باوجودیکه گویته تاپایان عمر خویش فلسفه تکنیکی را دوست نداشت و ازآن متردد ومشکوك بود اما بطور کلی تاروپود ساینس وشعر او را نظریات فلسفه عمومی میساخت.

سپینوزا یگانه خردمند وفیلسوفی بود که مر گویته را پذیرا افتاده بود. گویته نظریه وحدت الوجود سپینوزا را پذیرفته آمد، ولی با مدرسه اصالت جبروی با تمام معنی کلمه موافقت نکرد. گویته مانند سپینوزا عقیده نداشت که حیات وتمام کاینات دست جبر پوکات بندی میشود، حتی باینکه رابطه بین علت ومعلول وجود دارد، عقیده تام وتامی نداشت. گویته بر آن بود که آزادی توأم باضرورت در لفافه مر موزی ملفوف شده (بقیه در صفحه ۳ پشتی)

هیأت تحریر

پوهاند بیتاب
پوهاند دکتور جاوید
پوهاند دکتور اعتمادی
پوهنوال دکتور صالح
پوهندوی دکتور علمی

درین شماره

مضمون	صفحه
نامه نگاری و خواننده	۱
نگارش و تفکر	۴۰
یوتیدیموس و باکتریا	۷۷
زندگانی حضرت عایشه	
1 *Abu Raihan al Biruni*	
7 *Geographical Hisiory of Herat*	

ادب

شماره پنجم وششم سال نهم

قوس- حوت ۱۳٤۰

نامه نگاری و خواننده

اول- رول مهم خبر نگاری

خبر نگاری چیست ؟

خبرنگاری(۱) یکی از اجزای ضروری تمدن موجوده بشر بشمار رود؛ چه انسان امروزه نمیتواند، حتی روزی را، بدون خواندن یاشنیدن اخبار-از روزنامه ها ازمجلات وسایر نشریه ها، ازرادیو وتلویزون به آسودگی خاطر بگذراند .

جمع آوری وعرضه داشتن این اخبار وظیفهء مردان وزنانی است که، مخصوصاً ، برای این کار تربیه شده اند اینها حقایق وموضوعات متعلق بروزرا، که مورد علاقه ونیازمندی عمومی است ، باجالب ترین لباسی آراسته تقدیم میدارند.

---

(۱) دراینجا از خبرنگاری مراد همان کلمه انگلیسی Reporting است که بعضی مردم آنرا به نامه نگاری ترجمه میکنند ولی من Reporting را به خبر نگاری و Journalism را به نامه نگاری ترجمه کرده ام چون نامه وروزنامه هردو یك چیز است بنابران نامه نگار وروزنامه نگار هردو یك چیز میباشد.

«خبر» یك اصطلاح جامع و الاستیکی بوده وقایع و حوادث متنوعی را در بر میگیرد از قبیل : جلسهء فوق العادهء شورای امنیت که فیصلهء آن شاید جهان را به جهنم جنگ ویا فردوس صلح و امنیت مبدل سازد، قتل زعیم بزرگی که سر نوشت کشوری را در اختیار دارد ، انتخاب اعضای جدید یك موءسسه ، تسخیر فضای خارجی توسط انسان ، تصادم دو سفینهء فضایی ،کشف طریق درمان بیماری خانمانسوز و امثال آن .

مردان و زنانی که در راه گرد آوری اخبار عرق میزیرند اگرچه در اجرای وظایف گماشته شده از قوا وقابلیت های مخصوصی استفاده بعمل می آرند، مگر اکثر قوا وقابلیت های شان مشغول فعالیت میباشد . آنها وظایف مختلفی را انجام میدهند: بعضی ، به حیث خبرنگار مشغول نگارش اخبار استند؛ برخی ،به صفت محرر (۲) به ترتیب و صفحه‌بندی (۳) روزنامه مصروف اند ؛ دسته ای ،به حیث سر مقاله نویس و متخصص اخبار ، ترجمه و تفسیر مینمایند؛ و عده ای به مسایل تخنیکی عرضه داشتن اخبار به مردم سرگرم استند .

در بین متخصصین فوق ، خبرنگار در درجهء اول اهمیت قرار دارد زیرا فعالیتهای او بمنزلهء محور و هستهء فعالیتهای دیگران است . ویلیم راکهل نلسن(۱) موءسس روزنامهء کنساس سیتی ستار (۲) در این مورد چنین اظهار نظر نموده است :

«خبرنگار کباب و روزنامه سیخ کباب است . پیشبرد امور روزنامه بدون محررین قرین امکان ، ولی بدون خبرنگاران از محالات است .»

تعریف دیگری از خبرنگاری ، که کلیه وسایل نشر اطلاعات (۱) را احتوا میتواند در جملهء زیر خلاصه میشود :

---

(۱) William Rockhill Nelson. (۲) Kansas CityStar1

(۳) در انگلیسی کلمه *Editor* هم محرر و هم مدیر یا نگارندهء اخبار یا مجله را در بر میگیرد و من آنرا مطابق ایجاب مقام به محرر و نگارندهء اخبار ترجمه کرده ام . (٤) *Editing*

(٥) Media of information

«خبر نگاری عبارت از جمع آوری اطلاعات مورد علاقهء مردم و عرضه داشتن صحیح آن اطلاعات که بایست به ترتیبی صورت گیرد تا خواننده یا شنونده از آن مطلبی حاصل کرده و به خاطر سپرده بتواند.»

از تعریف فوق چندین سوءال اساسی عرض وجود میکند. کدام اطلاعات مورد علاقهء مردم قرار میگیرد؟ خبر نگار، چسان به گرد آوری این اطلاعات می پردازد؟ کدام اصول وقوانین در عرضه داشتن اطلاعات به کار برده شود تا مفهوم وارزش موضوع بطور واضح در خواننده یا شنونده القاح گردد؟

البته در شماره های آینده به هر یکی از پرسشهای فوق بصورت جداگانه ویاضمنی پاسخ داده خواهد شد.

چه چیز خبر نگار خوبی به بار می آرد؟

قبل از آنکه گرد آوری ونگارش اخبار را به صورت مبسوطی مورد بحث قرار دهیم، بایست هفت قابلیت (۱) نامه نگار شدن را بازرسی کرد. البته، خبر نگار جوانی که واجد آن قابلیت ها باشد، فرقی نمیکند که در کدام رشته گرد آوری اخبار شامل کار می شود، خواهد توانست که موفقانه از عهده بدر آید. آن قابلیت ها عبارت است از:

۱ـ حس کنجکاوی: خبر نگار واقعی در اطراف وقایعی که برایش تعیین شده، کسب معلومات مینماید زیرا حس کنجکاوی اش اورا وامیدارد تا واقعه وعلت وقوع را به تفصیل بداند.

۲ـ قوهٔ تصور: خبر نگار باید چنان لیاقتی داشته باشد که چگونگی حادثه را از وضع موجوده آن درك کرده وآیندهء آنرا پیش بینی بتواند. این راهم باید بداند که چه چیز در خصوص این حادثه وجود دارد که مردم دیگر بدانستن آن علاقه ونیازمندی دارند.

---

1 Qualification

۳ـ پیگری و دنبال کردن: خبر نگار باید حاضر باشد که برای کسب اطلاعات مورد نظر، بابی صبری هرچه تمامتر از دحام مردم را در جاده‌ها در هم شگافته و هیچ مانعی سدراه تفحص او نگردد.

۴ـ ایثار در راه صحت: نشر گفته های نادرست در روزنامه ها و مجلات و یا رادیو، قصداً یا سهواً، یك گناه مهم خبر نگاری است. چه این عمل، آنهایی را که در واقعه شامل استند متأذی ساخته و آنهایی را که این اطلاع نادرست را کسب میکنند، به راه ناصواب رهنمونی مینماید.

۵ـ علاقه به همنوعان: اخبار از مردم کسب و به مردم اطلاع داده میشود. خبر نگار خوب به فعالیتهای منابع اخباری خود از عینك مردم دیگر نگاه میکند. زیرا به هر اندازهء که چیز های مورد علاقه دیگران را بداند به همان اندازه وظیفهء خود را در تهیه اطلاعات یا به عباره دیگر خدمت به جامعه؛ خوبتر و بهتر انجام داده میتواند.

۶ـ معلومات عمومی کافی: خبر نگار وظایفی را انجام میدهد که شامل فعالیت رشته های مختلفی میباشد. هر قدر پرسشهای او از روی آگاهی و بصیرت باشد به همان پیمانه معلومات بهتری حاصل کرده میتواند. اگر خبر نگار در اطراف موضوعی معلومات لازمه نداشته باشد، باید جای بدست آوردن آنرا بداند.

۷ـ قوهٔ افاده درست: اگر خبر نگاری اطلاع خود را به دیگران انتقال داده نمیتواند، استعداد و ذخیرهء او کاملاً عاری از سوداست. زیرا آخرین نتیجه ای که از زحمات او منظور است همانا منتقل ساختن اخبار واضح و جامع است و بس.

شاید این لست قابلیت ها به نوآموزانی که برای شمول بامور خبر نگاری آمادگی میگیرند وحشت انگیز بنظر آید. شاید از خود بپرسند، چطور میتوان این

قابلیت هارا در خود راسخ ساخت؟» ولی اگر آنها یك بار دیگر دقت نمایند ؛ قابلیتهای فوق ، طوریکه نخست بنظر مینمایند ، تقریباً آنقدر مانع فعالیت‌شان شده نمیتواند. همهء ما تااندازهء معینی از حس کنجکاوی ، قوهء تصور ، پیگیری و دنبال کردن وعلاقه به همنوعان برخوردار هستیم. آنها ، برای خبرنگارشدن ، تنها خود را به صیقل نمودن این استعداد های طبیعی مصروف میسازند . صحت‌و درست‌بودن به‌تعریفی شباهت‌دارد که‌توماس کارلایل (۱) ازنبوغ نموده است : « نبوغ عبارت از استعداد فوق العادهء زحمتکشی است » تمایل اندوختن سرمایه معلومات‌عمومی درمکتب‌حاصل می‌شود ؛ داخل شدن شان به مکتب‌نشان میدهد که این‌احتیاج را درك کرده‌اند . مگربه خاطر باید داشت‌که بعد ازبه سررسیدن دورهء مکتب‌هم دامن کسب‌دانش را ازدست ندهید. مخصوصاً کسی‌که فکر خبرنگاری درسر دارد باید بیشتربه این مسأله ملتفت باشد . یکی ازغایه های تدریس نامه نگاری (۲) آموختن اساسات‌نگارش خوب آن اخباری است که در روزنامه ها عملاً بکاربرده میشود .

باین اساس مشاهده لست فوق نباید آنها را به‌بیم وهراسی‌اندر سازد . زیرا ایشان هنوزتازه درجاده نامه نگار خوب شدن ، براه افتاده اند .

خبرنگارها از روز ولادت خبرنگار نبوده بلکه خبر نگار تربیه می شوند .« قوه خبریابی» (۳) خود به خود تنمیه وتقویت نمیگردد ولی شخصی میتواند به تربیه و انکشاف آن بپردازد که میل واراده داشته باشد .

بعضی ازشاگردان میتوانند که بزودی سر رشته خبرنگاری را بدست آرند ولی برخ‌دیگر این‌استعدادرا ازراه‌آزمایش‌و خطای طاقت‌فرسا انکشاف میدهند .

1 Thomas Carlyle.

2 Journalism.

3 Nose for news

چند تست عمومی درباره معلوم نمودن استعداد و علاقه به خبر نگاری عبارت است از: سابقهٔ قلمی در روزنامه ها و سالنامه مکتب ؛ علاقه به مطالعه و تعقیب اخبار ؛ میلانی که عملاً بنویسندگی نشان داده شده ؛ ذوق به ادبیات و علوم اجتماعی ، میل خدمت ابتکاری بجامعه .

در تست های دریافت علاقه مسلکی ، نامه نگار به حیث «موءلف-قانوندان-نامه نگار» درنظر گرفته میشود . بهره مندی زیاد از مهارت های محاسبوی علاقه و اعتماد را در کار های دقیق ، که به نامه نگار سپرده میشود ، نشان میدهد.

از آنجاییکه این دستور العمل (۲) به تمام معنی از خطا منزه نیست ، علاقه مندان نامه نگاری نباید بدون امتحان و آزمایش امکانات آن مأیوس برگردند . زیرا نامه نگاری عبارت از چیز های زیادی بوده برای مردان و زنانی که علاقه و استعداد شان بدرجات مختلفی انکشاف کرده در زمینه های مختلفی موقع فعالیت میدهد .

از مهارتهای خبر نگاری که استفاده میتواند؟

فن خبر نگاری بیش از آنکه مردم فکر میکند مورد استفاده قرار میگیرد. این امر بکلی روشن است که خبر نگار ها در اداره های روز نامه ، اداره های نشرات رادیو و تلویزون ، اداره های مجله های اخباری و آژانس های خبر رسانی ، رول عمده ای را بازی میکنند .

دامنه استفاده از مهارتهای خبر نگاری وسعت پیدا کرده بآن ساحه هایی سرایت مینماید که اصلاً به گرد آوری و ترتیب اخبار روز ارتباط مستقیمی ندارد . خبر نگاری مهارت اساسی اشخاص شده میتواند که در رشته های آتی مشغول فعالیت استند :

مقاله نویسی به مجله ها ، نگارش موضوعات تخنیکی ، عکاسی اخباری

(1)"author-Lawyer-Journalist"

ترتیب اعلانات فروش، جلب افکار عامه از راه تبلیغات (۱) تدقیق افکار عامه درمورد موءسسه یا کمپنی و ایجاد افکار عامه (۲) وتدقیق و مطالعه وسائل (۳) وغیره .

نویسندگان غیر رومان نویس مجلات ، قبل از تشبث به نویسندگی ، به خبرنگاری می پردازند . فی الحقیقة، رومان نویسی که در خبرنگاری مهارت دارد احتمال دارد که از حریف های فاقد این مهارت میدان را ببرد . نویسندگان بزرگ و نگارندگان روزنامه های مشهور امروزه همه دوره ء خبرنگاری راطی کرده اند .

نویسندگی تخنیکی درعصرحاضر روزبه روز کسب اهمیت مینماید. ساینس ، انجینری ، طب ، زراعت ، اقتصاد ملی وتجارت ساحه هائی است که به نگارش های تخصصی وتفسیری نیازمند است. قبل ازآنکه یك نویسنده تخنیکی موضوع خود را اظهار بتواند باید حقایق مربوطه را جمع آوری کرده ترتیب وتفسیر نماید وفیصله کند که به کمك کدام چیزها مردم را به موضوع جلب کرده میتواند .

عکاسی اخباری یك فورم تخصصی خبرنگاری است که در آن ماشین تایپ جای خود را به کامره عکاسی وامیگذارد . روز نامه ها ، مجله ها و ستیشن های تلویزون همیشه در صدد بدست آوردن عکاسانی استند که نه تنها درفن عکاسی مهارت دارند بلکه موضوعات خبری واصول جمع آوری اخبار را نیز میدانند . مخصوصاً ، در روزنامه های کوچك « نامه نگار - عکاس » عضو ممتازی بشمار میرود .

مردان وزنانی که آرزو دارند درآینده به حیث مسئولین اعلانات کار کنند آموختن مهارتهای خبرنگاری را ضروری می دانند .آنها اعلان را یك عملیه

1 Publicity
2 Pub Lic Relations
3 Media Research

فروش وکاپی اعلان را محرك ومشوق می پندارند. مگر تاوقتیکه کاپی نویس اعلان (۱) یاتبلیغ کننده فروش از مهارتهای خبر نگاری بهرمند نباشد کار او مثمر سودی نخواهد بود. محصولات جدید، موفقیت های جدید انجینری، و موارد جدید استعمال محصولات همه اعلان می شود. برای مثال، شخص مسئول اعلانات یك دکان فروش لباس مردانه نمیتواند با مغازهء با نفوذی از راه اعلان نرخ رقابت کند چه او اعلان خود را درحدود ساحه محدود خود ترتیب میدهد مگر تنها کساری که او میتواند تأکید سبك نو، قماش تازه، وتمایل جدید خرید میباشد. باین ترتیب او درفروش محصولات تازه خود از مهارتهای خبر نگاری استعانت می جوید. همچنین این امر در مورد دیگران نیز صدق می نماید.

رشته های ارتباط عامه وتبلیغات اکثر اشخاصی را بسوی خود جلب میکند که تجربه قبلی درموءسسات اخباری داشته باشند. ارتباط عامه عبارت ازآن وظیفه اداری است که طرز تلقیات عامه را تعیین ارزش، وخطوط مشی واقدامات موءسسه یا کمپنی را باعلاقه مردم تطبیق کرده پروگرام کار را طوری به معرض اجرا میگذارد تاموافقت وقبولیت عامه را حاصل بتواند.

تبلیغات وسیله است که یك موءسسه یا کمپنی درمعرفی کردن خود ازآن کار میگیرد. یقیناً، تجربه خبر نگاری درهردو امر فوق حتمی وضروری است. پروگرامهای پخش اطلاعات (۱) که اساساً وظایف خبر نگاری است درموارد زیادی مورد استفاده قرار میگیرد ازقبیل: اداره های حکومتی درمرکز، دوایر حکومتی درولایات، یونیورستی ها وفاکولته ها، موءسسات اموراجتماعی، اتحادیه های تجارتی وشرکت ها، اطاقهای تجارت وکمپنی های صنعتی.

---

(۱) copy writer　عبارت از شخصی است که کارمند یك موءسسه تجارتی یا کمپنی بوده اعلانات آنجا را ترتیب داده به روزنامه یا رادیو می فرستد.

(1) Information programmes

تدقیق ومطالعه درو سایل، رشته دیگر تخصصی است که: در حال انکشاف روز افزون میباشد. وسائل عمومی (۱) احتیاج دارد که درباره اصول فنی وطرز عمل خود، درباره افکار عامه وطرز تلقیات عامه، درباره عادات وترجیح دادن مردم در خواندن، گوش دادن ونگریستن. در تحقیق ومطالعه وسائل نه تنها دانستن وبکار بردن وسائل احصائیوی لازمی است بلکه بهره مندی واستفاده از مهارتهای خبرنگاری نیز ضروری میباشد.

خلاصه اخبار روح وروان نامه نگاری وخبر نگاری مهارت اساسی آن است. حقیقت یابی، ترتیب موضوع، ونگارش موءثر عناصر مخصوصی است که باید درآن مهارت ولیاقتی بهم رسانیده شود.

آغاز دورهٔ مسلکی:

اکثر شاگردان رشتهٔ نامه نگاری نمیتوانند باور کنند که پس از پایان یافتن دورهٔ تحصیل درکار مسلکی قبول شوند. مگر این یك اشتباه طبیعی است زیرا تجربه نشان داده است که بسیاری ایشان راساً به کار مسلکی پذیرفته شده وباموء فقیت از عهده بدرآمده اند.

اکثر شاگردانی که در دورهٔ تحصیل لیاقت خوبی از خود نشان داده اند بعد از فراغ به خبرنگاری داخل می شوند. آنهاییکه ابتدا در رزنامه های کوچك ویار وزنامه های هفتگی شروع به کار میکنند ازیکطرف درفعالیت های مختلف خبرنگاری وترتیب وصفحه بندی اخبار مهارت پیدا میکنند واز طرف دیگر موقع می یابند تاخود را خود پیش برده وکمرویی طبیعی خود را مغلوب سازند. برعکس، کسانیکه برای بار نخست در روزنامه های بزرگ ومشهور به کار آغاز می نمایند آنها، اکثر، به وظایف نهایت محدودی چون خبرنگاری پلیس شبانه یاخبرنگاری اطفائیه گماشته شده فرصت آنرا نمی یابند تادر فعالیتهای مختلف خبرنگاری حصه

(۱) mass media عبارت از کلیه وسائلی است که در رشته های مختلف حیاتی بکار برده میشود.

بگیرند . عده‌ء قلیلی از آنها به وظائف مختلف دیگری شروع بکار میکنند ازقبیل : فروش اعلانات به روزنامه ها ، خبرنگاری وتهیه مواد برادیوو تلویزون ؛ عضویت مجله ها یامحرری روزنامه های کوچك ؛ تحریروترتیب اعلانات مغازه ها وکمپنی ها؛ عضویت شعبه‌ء خبرهای روزنامه ها یانویسندگی آژانس های خبررسانی یا عکاسی اخباری .

بعد ازسپری شدن ده تاپانزده سال بعضی از اینها اشخاص برجسته جهان نامه نگاری می‌شوند . واکثر وظائف مهم درروزنامه‌ها، مجله ها، آژانس ها، نمایندگی های اعلانات ،ونمایندگی های مطبوعاتی بایشان سپرده می‌شود .

اهمیت روزنامه‌هادرخبرنگاری:

روزنامه ها وآژانس‌های خبررسانی ،که اخبار داخلی وخارجی را تهیه مینمایند، قسمت بزرگ وظیفه خبرنگاری را بعهده‌دارند. بساری‌از نویسندگان درروزنامه تربیت‌شده وسپس برشته‌های دیگر ،مثلاً آنهایی که‌درفوق ذکرشد، داخل وظیفه می‌شوند. اکثرشنیده‌میشود که آنها، خواه از روی‌حقیقت وخواه از روی تظاهر، اظهار میدارند«من خودم ابتدا یك خبرنگار روزنامه بودم» اساسات وقوانینی را که دردوره‌ء خبرنگاری میآموزند در رشته های بسیار خصصی شان مفید ثابت می‌شود

درمباحث آینده ،جاییکه فعالیتهای اخبار ازنقطه نگاه یك‌خبرنگار مفصلاً مورد بحث قرار میگیرد، وظایف اعضاً وتشکیلات به‌اساس روزنامه های بزرگ نگاشته میشود . روزنامه های‌کوچك نیز ازهمان نمونه اساسی پیروی مینمایند بفرق اینکه‌آنها ازتعداد اعضای خود کاسته ومرضوعات خاصی را مطابق به تعداد ونیازمندی اجتماعات مربوطه، خویش گردآوری ونشر مینمایند. فرق‌بین آنها از لحاظ درجه است‌نه اساسات. اصطلاحات پلیسی ودستورالعمل های‌قانونی یك ایالت‌ازایالت دیگر فرق دارد . سعی ومجاهدت بعمل‌آمده تا این موضوعات را

بصورت عمومی ؛ تاحد ممکن ، اساس قرار دهند. مگر تغییرات جزئی نحوی در هر منطقه شاید ضروری باشد .

انکشاف مفکوره خبر نگاری

خبر نگاری قبل از اختراع مطبعه ، که قریب پنجصد سال قبل صورت گرفته ، وجود داشت. زیرا انسانها همیشه بدانستن خبر ها احتیاج و علاقه داشته است. مگر اساسات ثابت گرد آوری و طبع خبر ها حتی تا اواخر قرن شانزده ، که نخستین روزنامه ها پدیدار شد ، تااندازهء زیادی غیر منکشف ماند . مدیران روزنامه‌های اروپا و امریکای تحت استعمار ، خبر های غیر محلی و خارجی را از ستونهای روزنامه‌های دیگر خوشه چینی میکردند . و هیچکدام شان چون امروز خبر نگاران محلی نداشتند . ناشرین روز نامه های امریکا ، بتدریج ، وضع گرد آوری خبر ها را ، سر و صورتی دادند. در سال ۱۸۳۰ تقاضای خواننده زیاد ، تسهیلات روزافزون اخذ و نشر خبر ها ، امر بهتر طباعتی ، موجب تأسیس مطبعه برای خبر های ملی و طرف پسند توده گردید .

در این وقت ثقل کار بر خبر نگاری قرار گرفت. و خبر نگاران بر علاوه وقایع ملی و جهانی ، به یکدسته خبر های دیگری به نام «طرف علاقه مردم (۱)» یعنی موضوعاتیکه در آنها مهارت نویسندگی نظر به ارزش خبر اهمیت دارد ، چنگ زدند. اخبار محالی پلیسی به خزینهء خبر های هیجان انگیز و طرف پسند مردم- موضوعات متضمن احساسات ، جنایت ، تهدید ، افعال مهم و غیر مهم - در های قیمتی افزود .

روزنامه‌ها ، بتدریج ، وظایف اساسی سه گانهء : معلومات و اطلاع دادن ، اظهار نظر دربارهء وقایع روز ، وفراهم آوری سرگرمی ، را انکشاف دادند .

اختراع تلگراف به روزنامه‌ها موقع داد تانمایندگی های متحد خبر رسانی تشکیل داده اخبار را گرد آوری و بین خود توزیع نمایند . به همین اساس درسال ۱۸۴۸ آژانس یونایتد پرس رویکار آمد وکسانیکه در این آژانس سهم داشتند

(1) Human Interest

در مصارف کشتی هایی حصه میگرفتند که اخبار خارجی روزنامه های اروپایی را از طریق سواحل شرقی میرسانید . باب قرار شدن کیبل اتلانتیک آژانس های خبررسانی امریکا با آژانسهای خبررسانی اروپایی به تبادله اخبار پرداختند .

بوجود آمدن صنعت (۱) واستقرار مردم درشهرها (۲) قیافهء امریکا را عوض نمود ، وتوأم با این انکشاف نامه‌نگاری نیز داخل دوره ء جایدی گردید که بنام « نامه نگاری جدید » نامیده مشود . دراین دوره دقت زیادی بخرچ داده شد تا اخبار بصورت عادلانه وبیطرفانه گردآوری ونگاشته شود .

اظهار عقیده وابراز نظر از راه سرمقاله‌ها از تحت اثر فشارهای حزبی آزاد گردید. روزنامه‌ها برای جلب توجه مردم در خبرها وستونهای سرمقالهء خویش بهرقابت ومجادله شدیدی شروع کردند و توانستند که از راه سبک نگارش ، ترتیب سرخبرها ، تصاویر وغیره به‌متن خبرها شکل مورد قبولیت عامه بدهند.

جوزف پولیتزر (۳) با « پوست دستپیچ » سنت لوئیز و « ورلد » نیویارك خود معمار بسیار معروف « نامه‌نگاری جدید » می باشد. اوو ناشرین دیگر ، باثر اینکه خودشان وقتی خبرنگار بودند ، به‌خبر نگاری ارزش بیشتری را قایل بودند .

چارلس ای دانا (٤) ناشر « سن » نیویارك ، به‌عناصر طرف دلچسپی مردم اهمیت میداد ؛ هنری دبلیو گرادی (٥) ، ناشر « کانستیچوشن » ، اتلانتا بادانا ملویلی ای ستون (٦) ناشر « دیلی نیوز » شیکاگو به‌فن مصاحبه ارزش میدادند .

خبرنگاران به‌اثر تحول فرن ، ستاره های درخشان مطبوعاتی گردیدند.

---

1 Industrialzation
2 Urbanization
3 Joseph pulitzer
4 Charles A.Dana
5 Henry W. Grady
6 Melville E. Stone

اشخاص متشخص و لایق چون ول ارون(۱) ، لنکن ستیفنز (۲) جیکوب ریس(۳) و ریچار دهاردنگ داویس (٤) به زودی شهرت ملی پیدا کردند . دوره اصلاحات به اشخاصی چون ستیفن فرصت داد که در باره «امور اجتماعی» برای خوانندگان یک مجله ملی ، چیز نویسی کند. دسته دیگر مردم بحیث «ژورنالست های زرد» شهرت پیدا کردند زیرا اینها در جریانی سهم گرفتند که باثر بکار بردن احساسات به جلب خوانندگان جدید می پرداختند. «رومان خبرنگاری» هیچ وقتی مردان و زنان جوان مشتاق را چون در ده سال قبل و بعد از ۱۹۰۰ تحت تأثیر قرار نداده است .

خبرنگاری امروز

وقایع زودی تهیه و نگارش خبرها را پیچیده تر ساخت. جنگ اول جهانی و سالهای بعد از جنگ، افسردگی سالهای ۱۹۳۰ و اند و جنگ دوم جهانی ، تحولات زیادی را در روزنامه نگاری وارد آورد . وسایل عرضه، داشتن اطلاعات بمردم ، مسئولیت های بیشتری را در تفسیر خبرها بعهده گرفته سطح مسلکی خود را برای پیروزی در این مبارزه بلند برد . آژانسهای خبررسانی قرن ۲۰ بیشتر باشخاص لایق نیازمند است ؛ رادیو و تلویزون ، هر کدام بنوبه خود ، در صدد پیدا کردن و بدست آوردن خبرنگاران لایق و متخصصین نامی تحلیل و تجزیه خبرها است ؛ مجلات اخباری به خبرنگاران بیشتری موقع فعالیت میدهند . روزنامه های درجه یك را ، که همیشه زمینه را برای تربیه خبرنگاران مهیا ساخته اند، دیپارتمنت های نامه نگاری یونیورستی هایی کمك مینمایند که در سالهای ۱۹۳۰ و اند تأسیس گردیده اند .

1-Will Irwin

2 -Lincoln Steffens

3- Jacob Riis

4- Richard Harding Davis

روزنامه‌ها، چه بزرگ و چه کوچك، برای گردآوری و نگارش خبرها به مردان و زنانی احساس ضرورت کردند که در رشته نامه نگاری تربیت شده‌اند. مدیران روزنامه نخواستند که بعدازاین از اشخاص محض نویسنده به حیث خبرنگار استفاده بعمل آرند. در این هنگام، تایك اندازه، طلسم «تکیه بر بخت وطالع (۱)» بشکست ولی در عوض طلسم فریبنده‌ء دعوت به مسئولیت اجتماعی پدیدار گردید. روزنامه های امروز اعضای خود را از بین اشخاصی انتخاب مینماینده که در رشته‌ء نامه نگاری تحصیل کرده وتربیت شده باشند، سپس بهریکی از ایشان خبرنگاری تخصصی ساحه‌های: مسایل عامه، تعلیم و تربیه، تجارت، ساینس وغیره را میسپارد. روزنامه های موجوده، روبهمرفته، درك کرده که خوانندگان امروز میخواهند که بامرچ ومساله‌ء داستان های خیالی وغریب، موضوعات کوچك ومورد پسند، دیگر موضوعات مفید حیاتی، پرهیزانه خبررا بامزه وقابل خوردن سازند. خبرنگارهای امروزی، گرچه درساحه خاصی تخصص داشته باشند، باید درگرد آوری و نگارش سایر ساحه‌های خبرنگاری مهارت و لیاقت داشته باشند.

خبر نگار باچه برمیخورد

مرد یا زن جوانی که تازه به خبرنگاری می پردازد داخل جهانی میشود که هرگز به آن قدم نگذاشته است. غالباً این جهان نو با تجارب قبلی زندگی او بکلی بی شباهت است. چه روزنامه ها باحقایق سروکار دارد، وخبر نگار حین گردآوردن این حقایق اکثر خودرا باتهدید، نفرت، ترس ودهشت، ترحم سرور، اندوه، وسایر احساسات بشری روبرو می بیند.

اگرچه او باید همیشه با ناملایمات پنجه نرم کند ولی درعین حال میتواند ازاین راه درفهم واطلاع مسائل زیاد مهم اجتماعی هم بخود وهم بدیگران یاری بنماید. چه او میتواند فعالیت‌ها وهدفهای مردان وزنانی را بانظار بکشاند

1 -„Happy-go-Lucky-days"

که در ادارات حکومتی ، موء سسات خیریه ، مکاتب ، امور تجارتی و اجتماعی از خود نشان میدهند . البته فعالیت های او باین دستهء امور منحصر و محدود نمانده تمام امور و مسایل را احتوا مینماید . گاهی احساسات او بشور خواهد آمد و زمانی آن نقاط نظرش خنثی خواهد گردید که از آوان طفولیت در بارهء زندگی پیدا کرده است. او با مردان و زنانی مجادله خواهد نمود که بعقیده آنها قوانین محض برای گول زدن و فریب دادن وضع گردیده است و اکثر در این راه مرگ را به اشکال مضطرب کنندهء آن در برابر خود خواهد دید . هیچ شخص عاقل حاضر نیست که به طیب خاطر حقایق خشن و زشت حیات را برای منفعت خود و یا دیگران ، با پرده کلمات شیرین و دیگر زیبایی های نویسندگی مستور سازد ، مگر خبرنگار برای خدمت بدیگران این کار را هم میکند .

وظیفه اوست که هر روز در بین زیبایی ها و زشتی های زندگی سیر کرده و هزاران خواننده را از آنها آگاه سازد. از اینکه معلومات و اطلاعات او بیطرفانه و مطابق بواقع میباشد ؛ خواننده باو اعتماد دارد . او به حیث گوش و چشم خواننده مواد روزمرهء تاریخی را دیده و شنیده و سعی بلیغی بخرچ میدهد تا آنرا به صحیح ترین و جالب ترین صورتی بروی کاغذ آورد .

تقریباً ، هر نامه نگار به مبتدیان اظهار میدارد که وظیفه ایشان جالب ترین وظیفهء دنیاست و ممکن است اکثرشان باین گفته یقین کنند . یقیناً این وظیفه نظر بسایر وظایف ، بیشتر بانسانها و وظایف شان از نزدیک در تماس میباشد . گرچه از یکطرف این وظیفه ، مخصوصاً در وقت وقوع حوادث ، ممکن زندگی آنها را به مخاطره بیاندازد ، ولی از طرف دیگر شاید از این راه پول بیشتری بدست آرند .

اگر خبرنگار مبتدی تصور کند که زندگی آینده او یك نواخت بوده و بجز احساسات چیز دیگری نخواهد بود اشتباه بزرگی را مرتکب شده است.

زیرا اگر اوهر روز بامنابع اخباری خود برای بدست آوردن اطلاعات تازه تماس میگیرد واکثر باوگفته میشود که امروز کدام خبر تازه رخ نداده است، باآنهم نباید بی حوصله شده وظیفه خود را یك کار یکنواخت دانسته وازان متنفر گردد. بلکه بعوض دلسردی وتنفر باید برای موضوعات بزرگی که آینده رخ دادنی است، معلومات خود را بیافزاید.

خبرنگاری، تا یك اندازه، یك کار رقابت آمیز است. چه بهترین خبرنگار کسی است که باتمام مهارت و نهایت قدرت جدت بخرچ میدهد که یك حقیقت را اولتراز دیگران دست اشاعت بسپارد. ناگفته نماند که اونه تنها با خبرنگاران وسایل دیگر- روزنامه ها، آژانس های خبررسانی، مجلات- مجادله دارد بلکه باقرای زیاد غیرمحسوسی که میخواهند حقایق را بصورت قصدی یا غیر قصدی ازو پنهان نگهدارند، مجادله خواهد کرد.

دربعضی موارد اطلاعات بسیار کمی در دسترس او گذاشته میشود ولی باید لیاقت واهلیت آنرا داشته باشد که از روی قسمت های ظاهر آن قسمتهای مستتر ونهانی را استنتاج نماید.

خبرنگاران بنابر ایجاب وظیفه همیشه باشخصیت های بزرگ ومهم از نزدیك در تماس میباشند، وخبرنگاران مبتدی وخام همینکه بعضی نقاط ضعیفی را در وجود آنها مشاهده کردند فوری در مقابل شان یك حس بدبینی پیدامی کنند وگاهی چنان اتفاق میافتد که باین اشتباه خود ثابت مانده وازآن برنمیگردند. ولی خبرنگاران ماهر ومجرب بتدریج درباره خوبی یا بدی مردم عقیده پیدا میکنند. وآنها اکثر میکوشند که در برابر اعمال مفید واقدامات مهم از لغزش هاو اشتباهات کوچك شان اغماض نمایند.

باجود تمام اینها، وقتیکه خبرنگار باین حقیقت پی برد که او بمردم اجتماع خود کمك میکند تا بدانند که حق دانستن کدام چیزها را دارند، نسبت بکار های خود احساس افتخار واطمینان می نماید.

دوم - عناصر خبر

تعریف خبر

هر خواننده همینکه روزنامه خود را از کنار در سرای یا غرفه فروش جرائد بدست می‌آرد، بصورت لاشعوری، این سوءال بذهنش خطور مینماید که: «خبر چیست؟» همان‌سان حینیکه عقربه رادیو را برای شنیدن اخبار به ستیشنی برابر میسازد بابهت وتعجبی از خود خواهد پرسید: «آیا در جهان چه وقایعی بوقوع پیوسته که من خود را بدانستن آن متمایل میبینم؟» نامه نگاری برای آن بمیدان آمده تا به این سوءالات و امثال آن پاسخ گوید.

پیش از آنکه خبرنگار عملاً به کار آغاز نماید، اولتر از همه، باید معنی ومفهوم خبر را بداند. ونیز بداند که: آیا در یك دسته حقایق کدام عناصر وجود دارد که دارای ارزش خبری است؟ غالباً اکثر خوانندگان خبر را بدرستی تعریف نتوانسته بمعنی ومفهوم آن پی برده نمیتوانند. وظیفه خبر نگار است که پرسشهای تحت الشعوری خواننده یا شنونده را دانسته در صدد تهیه پاسخ آنها باشد. چه در غیر آن شاهد پیروزی را در خدمتی که از وی بخواننده یا شنونده متصور است، در آغوش کشیده نمیتواند.

گرچه دانشمندان از خبر تعریفات مختلفی نموده از آنجمله تعریف زیر انتخاب می‌شود:

> خبر را پور یك حادثه است که شامل اطلاعات تازه (یالااقل تاحال مجهول) بوده وتوسط خبرنگاران تربیت شده، به‌منظور خدمت بخواننده، شنونده یا بیننده بدرستی جمع و تحریر گردیده باشد.

صحت (۱) تازگی (۲) مورد علاقهٔ خواننده (۳) اوصاف درجه یك راپوری است که دارای ارزش خبری (٤) تلقی میگردد. مراد از خدمت بخواننده فراهم آوری معلوماتی است که در تنظیم حیات روزمره خود به آن محتاج است. این معلومات، بصورت مستقیم ویا غیر مستقیم، اورا بحیث یك فرد اجتماع متأثر میسازد، تحریك مینماید، ویاسرگرم میدارد. مثلاً اگر در نامهٔ صبح باریدن باران پیش بینی شده است؛ بارانی خودرا می پوشد یاچتری خودرا باخود میگیرد؛ یا اگر میشنود که راه ترانزیت مسدود شد بلند رفتن اموال خارجی بخاطرش میرسد؛ ویااگر میخواند که چند سرباز ملل متحد در کانگو مقتول گردید به یاد آن برادر، خویشاوند ویا دوست خود می افتد که در آنجا زیر پرچم ملل متحد داخل خدمت سربازی است.

صحت

صحت بتمام معنی اهمیت دارد. مردان وزنان، حین حدوث یك واقعه، برای کسب اطلاع درست وبیطرفانه بوسایل نشر اخبار (۵) توسل می جویند. یکی ازسفارشهای معروف جوزف پلوتزر (٦) «صحت! صحت!! صحت!!!» بود. منظور او؛ ازهمه اولتر، این بود که خبر نگار باید به افواهات اعتنا بی ننموده حقایق رامستقیماً بدست آرد این هم منظور نظرش بود که واقعه باید بصورت واقعی ودور ازنظرشخصی نگاشته شود. تاحدیکه ممکن است، در آن کوچك ترین اثری از جانب داری اغوا کننده، وتمایل یا تنفر بی جهت

(1) Accuracy
(2) Timliness
(3) Reader Interest
(4) Newsworthy
(5) News media
(6) Joseph Pulitzer

خبرنگار یافته نشود. مگرمنظور غایی او این بود که خبر نگار باید؛ عندالضرورت معنی واقعه‌ای را ازروی ارتباط آن با واقعه بزرگتر یا سایر وقایع تفسیر بکند.

تازگی

خبر متاع کم‌دوامی است که اگر بسر فرصت به‌بازار عرضه نگردد بفروش نخواهد رسید. بنابران بایددر روزنامه، رادیو ودیگر وسایل نشر اخبار تازه ترین اخبارنشر گردد. چه‌مشتری قیمت یک روزنامه یامجله اخباری را برای آن‌می پردازد که تازه ترین اخبار را بخواند. تادیه کنندگان مصارف پروگرام اخبار رادیو یا تلویزون (۱)، از ان‌سبب مصارف بروگرام را می‌پردازند که بتوانند اعلانات خود را بگوش کسانی برسانند که‌متوجه شنیدن یا دیدن تازه ترین اخبار استند. حق‌الاشاعه اعلان در روزنامه یا مجله اخباری متناسب به محل چاپ آن است واگر در صفحات مخصوص خبرها چاپ‌شود متناسب بارزش خبری خواهد بود که درنزدیکی آن چاپ میشود. آژانسهای خبررسانی سعی بلیغی بخرج میدهند که‌اخبار راقبل ازرقبای‌خودبه‌موسسات نشراتی تقدیم کنند (۲) زیرا همین چیزاست که‌اهمیت وارزش آنها راتعیین میکند.

این مجادله «اولتر دست‌یافتن» باندازه جدی‌وشدید میشود که وقتی یک آژانس خبررسانی لندن‌خبر انتخاب‌مهمی را پانزده دقیقه قبل ازرقیب خود به بوینس‌ایرس‌تیرکرده بود درمقابل تلگرام تبریکیه مئطنطنی حاصل‌داشته بود.

تازگی تنها عنصری نیست که اندازه اهلیت وسایل اخذو نشر اخبار را در کسب منفعت تعیین کند. مگراینقدر است که‌ممیزه فوق آن وسایل را از دیگر منابع اطلاعات تشخیص میدهد. «اولتر به خبر دست یافتن» وظیفه آنهاست. درشهرهای نسبتاً محدودی که بین روزنامه های آنهارقابت‌مستقیم‌وجود دارد،

---

(۱) این اصطلاح برای موسسه یا کمپنی ای بکار برده میشود که‌مصارف پروگرام اخبار رادیو یا تلویزیون را از خود می پردازد.

(2) Deliver

درهم شکستن رقابت، هدف ثابت واستفاده از آن ضروری است. خبرنگاران روزنامه ها وتلویزون گرم مسابقه «اولتر بدست آوردن خبر» میباشند. اگرچه بعضاً کم اهمیتی موضوع خبر به غرور مسلکی شان لطمه میزند مگر به اندازهء محرومیت از سابقه «اکنون بدست آر» بازارشان را کساد نمی سازد. حتی در جاییکه وسیلهء رقابت وجود ندارد، خبرنگار مسلکی حقیقی فکتور تازگی را ازجملهء مکلفیت های اولی خود تلقی مینماید، زیرا میداند که خوانندگان او برای تاریخ جدیده نه، بلکه اخبار تازه پول میدهند.

صحت خبر را نباید فدای «اولتر بدست آوردن» آن نمود. درسرتاسر تاریخ نامه نگاری، خبر نگاران در صدد حل این مسأله بودند که دربین «صحت» و «تازگی» اولتر بکدام بپردازند. دستورالعما «اولتر بدست آر مگر درست بدست آر» فرمایشی بسیار عالی است ولی به کرسی عمل نشاندن آن کارآسانی نیست. صحت مخصوصاً در تفسیر وقایع ارزش بیشتر دارد. خبر نگاران قبل از آنکه تفسیر صحیح وکامل واقعه ای را بخواننده عرضه نمایند، اکثر، برای هفته ها زحمت میکشند. مگر بعضی اوقات که رقابت «اولتر نشر کردن» بایشان مجال انتظار را نمیدهد، تفسیرشان نادرست ویا ناقص بوده مورد اعتراض و انتقاد قرار میگیرند. دلیل مقدم داشتن صحت به هرکس روشن است. صحت بلا سرعت بهتر از سرعت بلا صحت است، مگر ترکیب این هردو برای خبرنگار «احسنت» ببار میارد.

در دفتر روزنامهء عصر (۱) تفسیر خبرهای روزنامه صبح (۲) وراپور وقایع اوایل صبح، نظر به اقتضای وقت، حق اولیت چاپ را دارد. منظور از روزنامه عصر نشر تمام خبرهای امروز، بعضی از خبرهای اواخر دیروز وپیشگویی وقایع آینده، میباشد. روزنامه صبح خبر وقایع دیروز وشب گذشته را بطبع

1- Afternoon Pader

2- Morning Paper

میرساند . روزنامه های هفتگی ومجله های خبری هفتگی جریانات هفته‌را تا یکساعت قبل از نشر خود درنظر گرفته و باین وسیله خبرها را تا اندازهء ممکنه تازگی میبخشند .در ادارهء یك روزنامه هیچ چیز مبتذل تر از خبری نیست که لازم شماره قبلی بوده مگر درآن نشر نشده است. رادیو و تلویزون بانشرات اخباری صبح ، چاشت ، شام‌و شب خود ازسایر وسایل نشراتی گام‌تندی بر میدارند.

تازگی همیشه ازروی عقربهء ساعت سنجش نمیشود . یك مصاحبه محلی اگر باخبر مربوطه ، که ازآژانس خبررسانی اخذ شده ، در عین شماره بتواند چاپ گردد، البته ، تازه خواهد بود . فورکاستی که درآن اشتباهی رخداده به مصاحبه‌ای تازگی خواهدبخشید که بایك‌هواشناس بعمل‌آید. ذکر خصوصیات تاریخی کشوری نسبت‌به سالهای نود ونهم یاصدو یکم بیشتر درجشن‌سدهء آن به موقع میباشد . اخبار آبازی‌درتابستان و اخبار سکی‌در زمستان‌به موقع هستند .

بخاطر باید داشت که تازگی همیشه عاملی‌نیست‌که ارزش خبری را تعیین نماید. مصاحبه دربارهء گزارشات معین و گزارشات مهیج عواطف بشری(۱) هروقتیکه خوانده شود مورد علاقه مندی واقع خواهند گردید . خبر نگار نباید تصور کند که این نوع گزارشات هرآن دردسترس او قرار گرفته توانسته واو مجبور نمی‌باشدکه‌درنشرآنها ازشتاب‌کارگیرد. ولی‌بسیاری ازنامه نگاران وقتی موضوعی را، که خود در صدد نشرآن بودند ، درروزنامه رقیب‌خود مشاهده کردند نهایت‌ناراحت‌میگردند. عین حکم به گزارش مربوط به واقعه گذشته، که نتیجه آن مجهول مانده ، مصداق پیدا مینماید .

گزارشی‌که بادقت‌وصراحت‌تأیید کند که ادولف‌هتلر درسال ۱۹٤٥مرده است، هنوزهم تازه‌میباشد . مگر نامه نگاریکه این خبر راکسب مینماید باید فوری به نشرآن اقدام کند چه بسیارممکن است‌که کدام رقیبی نیزبه آن‌دسترس

(1) Human Interest stories

پیدا کرده پیشتر ازو آنرا نشر نماید . باین صورت ، تازگی درجهان خبر نگاری همیشه عامل مهمی بشمار میرود .

علاقه خواننده

مردم ، بنابر دلایل مختلف زیادی ، که پیش خود دارند ، به نوع خاصی از اخبار ابراز علاقه مینمایند . همچنین تست های متعددی وجود دارد که خبر نگار به اساس آنها میتواند حکم کند که حقایق تازه ودرستی را که گرد آورده خبر خوبی شده میتواند یاخیر؟ خبر نگار تربیت شده این اطلاعات را در بوته آزمایش ذهنی قرار میدهد تاببینند که چسان خبری از آن بدست آمده میتواند .

ولبر شرام (۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «ماهیت خبر» میگوید که این مسأله خود بخود روشن بوده محتاج بدلیل وبرهانی نیست که خواننده ، شنونده یا بیننده توقع دارد تا از خواندن . شنیدن یادیدن خودپاداشی (۲) ببیند . بعضی خبرها ، شرام میگوید ، خواننده را از پاداش فوری محظوظ میسازد . این نوع خبرها عبارت از گزارشهایی است که بصورت آنی عواطف را برمیانگیزد از قبیل: سپورت‌ها ، محافل ، اتفاقات ، مصیبت ها ، جنایات ومسایل جنسی . خبرهای دیگری وجود دارد که نگارندگان روزنامه ها آنها را «اخبار ناگوار (۳)» می نامند - با حقایق نامطبوع وناملایم ارتباط دارد . همچنین خبر های دیگری هم هست که درباره وقایع مهمی به خواننده اطلاع میدهد که از پاداش آن درآینده استفاده خواهد کرد . شرام میگوید که اینطور پاداش از خبر های مربوط به رفاه عامه ، مسایل اقتصادی ، مسایل اجتماعی ، ساینس ، تعلیم وتربیه ، وضع هوا وصحت توقع میشود . خلاصه ، بعضی خبرها از حیث برجستگی وبرخی از لحاظ دلچسپی وعلاقه خواننده ، شنونده وبیننده اولتر تهیه ومورد دسترس

(1) Welber schramm

(2) Reward

(3) Hard News

قرارداد میشود . پس اگرخبری هم برجسته و هم مورد دلچسپی و علاقه باشد خبر بزرگ گفته میشود .

سه موضوع مهمی که درجهٔ علاقه خواننده رامتأثرمیسازد عبارت است از برجستگی (۱) نزدیکی (۲) وشهرت (۳) میباشد .

برجستگی

واقعه ای که بخوا نندگان مختلف تأثیر وارد نماید خبرآن برجسته تلقی میشود . زیرا آنها میتوانندنتایج واقعه مذکوررا از راه خواندن خبرآن بفهمند . و فور محصول گندم به حیث خبرمعمولی چنین اطلاع داد . میشود : امسال نسبت بسالهای گذشته ، مقادیر زیادی ازگندم وجود خواهد داشت . ولی درخبر برجسته ازین حد قدم فراترگذاشته شده تمام جنبه ها درنظر گرفته میشود . آیا محصول فوق پروگرامهای زراعتی حکومت را متأثرخواهد ساخت؟ آیا درمقابل ، ازآن چه نتایج سیاسی گرفته خواهد شد ؟ آیا نرخ گندم چطوربوده وبراقتصاد مزارع عمومی چه تأثیر خواهد کرد ؟ وبرمصرف کنندگان چه اثر خواهد انداخت؟

موضوع استفادهٔ بشر ازانرجی اتومی ، که درا گست ۱۹٤٥ پرتاب اولین بمب آن برهیروشیماجهانیان را تکان داد ، مثال عمده ودرجه اول اخباربرجسته میباشد. اعتصاب کارگران فابریکه های موترسازی سراسر کشور نسبت به اعتصاب کارگران یك ایالت ، تأثیرات زیادی دارد. امریکایی ها فهمیده اند که یك بحران سیاسی ونظامی (٤) درمنچوریا ، حبشه ، هندوچین مصریا الجزیره برشهر های ریپد ستی ، دکوتای جنوبی ، تأثیربزرگی وارد میتواند. بدبختانه هنوز ندانسته اند که اخبار وقایع اجتماعی و اقتصادی (٥) هند ، جنوب شرق آسیا وچین باید عیناً

(2) Significance
(3) Proximity
(4) Prominence
(4) Politico - military Crisis
(5) Socio - economic

مانند اخباری که از مراکز با نفوذ عنعنوی باروپای غربی میرسد ، بدقت تعقیب گردد

نزدیکی

یك نگارنده روزنامه « کنساس ستی ستار » وقتی اظهار داشت « بهر اندازه ای که یك واقعه ازشهر کنساس دورتر باشد بهمان اندازه ارزش خبری آن کمتر میباشد . » این نظریه اگرچه از لحاظ ایالتی بودن فاقد ارزش علمی است ولی به اساس نظریه نزدیکی جغرافیایی دارای اعتبار میباشد .

اخبار محلی و واقعاً ستون فقرات تمام عملیه های اخباری است(۱) حتی روزنامه های کرسچین ساینس مونیتر (۲) ووال ستریت ژورنال (۳) دوروزنامه کثیر الانتشار ومختص به اخبار مهم ، سعی به خرج میدهندتادرشماره های مختلف خود اخبار دارای علاقه محلی را احتوا بنمایند . ستیشن های رادیو وتلویزون از خود پروگرامهای اخبار محلی ومنطقوی وهمچنین نمایشات اخبار درهم بافته شده محلی دارند .

اولین علت موفقیت اقتصادی روزنامه‌های بزرگ « ملواکی ژورنال » سنت لوئیز پوست دسپیچ ، لوئیز ویلی کوریرژورنال (٤)، واشنگتن پوست تایمز هرالد، جمع ونشر اخبار محلی ومنطقوی است. وروزنامه‌های دیگر از حیث سویهء عالی اخبار وجلو بودن سرمقاله های شان معروف استند. روزنامه های نیو یارك تایمز ، نیویارك هرالد تریبیون وشیکاگو دیلی نیوز که درتعداد اعضای « اخبار خارجی » خود افزایش بعمل آورده‌اند نیزدر مسابقه گردآوری ونشر اخبار محلی سهم بارز دارند. حتی یك روزنامه متوسط امریکایی ، که تعداد

(1) News operations
(2) Christian Science Monitor
(3) Wallstreet Journal
(4) Louisville Courier-Journal

نسخه‌های آن بیش از (۱۰۰۰۰) نبوده و به شهر دارای (۲۰۰۰۰) نفوس و ساحه های گرد و نواح تجارتی خدمت میکند، در انتخاب اخبار نزدیکی وقایع را یك مسأله نهایت مهم تلقی مینماید. وضع ستیشن رادیوی شهر کوچك متوسط نیز بهمین منوال است. هیأت مخصوصی که در روزنامه های هفتگی به نشر اخبار محلی موظف است، در تمام اخبار وارده نقطه نگاه محلی (۲) را جستجو مینماید. تدقیق ومطالعه دوامدار موضوع «روز نامه خوانی» که از سال ۱۹۳۹ - ۱۹۵۰ تحت نظارت موسسه «تدقیق و مطالعه اعلانات» ۱۳۸ روزنامه‌ای که مورد مطالعه قرار گرفته بود، نشان میدهد که اخبار محلی بیشتر خواننده داشته میباشد. خلاصه مطالعات فوق عبارت از لست موضوعات منفردی است که در شماره های مخصوصی که تحت مطالعه قرار گرفته؛ تعداد فیصدی خواننده آنها بسیار زیاد است. جالب ترین وگیراترین مضمون سالهای قبل از جنگ، که مردان و زنان هر دو را بیشتر بخود جلب کرده، در روز نامه لیمانیو زواقع اوهایو، بنظر رسیده است. سرخبر اینطور بود «قاضی سمت ناگهانی در منزل خود میمیرد» تعداد فیصدی خوانندگان مرد به (۸۶) فیصد و خوانندگان زن به (۹۱) فیصد رسیده بود. از جمله یازده مضمون درجه اول مخصوص مردان؛ هشت آن و از جمله یازده مضمون درجه اول، مخصوص زنان، هفت آن محلی بوده است.

خوانندگان میل دارند که در روزنامه؛ اخبار مربوط به مردم دیگر را در اجتماع شان یا اخبار مربوط به اجتماع، ایالت یا ناحیه شان را بخوانند. طوفان (۱۰۰) میلی نسبت به طوفان (۱۰۰۰) میلی بیشتر مورد علاقه قرار میگیرد. والبته، روزنامه از تمام وسایل در دست داشته در نشر واقعه (۱۰۰) میلی استفاده بعمل خواهد آورد. بالضرور، بیشتر اخبار محلی باافراد، اجتماعات؛ اشخاص حکومتی و دیگر خبر هایی که در شهر خرد اهمیت دارند، ارتباط دارد. تنها روزنامه محلی به‌ایشان موقع میدهد تا در باره فعالیت های خود و مردم گرد

2 -Local Angle

و نواح خود اطلاع حاصل کنند. وهمین چیز رازموءفقیت روزنامه‌محلی میباشد. موء فقیت روزنامه‌هایی که‌دراین اواخر دراطراف مراکز بزرگی چون نیویارك ولاس انجلس درحال انکشاف سریع دیده‌میشوند، ونامه های هفتگی بیرون ازشهرهای دتروئیت ودیگرشهرها که‌عین جاده انکشاف رامی پیمایند، شاهد این حقیقت نامه نگاری است. درجریان سالهای ۱۹۵۰، فیصدی‌انتشارمجموعی روزنامه های مرکزی کثیرالانتشار روبه‌تقلیل رفت، وازروزنامه‌های جوامع کوچك، باثر نزدیکتر شدن‌به‌تمایلات‌خوانندگان، روبه‌افزایش نهاد. نزدیکی هرچند یك عامل‌مهم‌است، نباید بحیث یك موضوع جغرافیایی تلقی گردد. «شباهت» عنصر دیگر علاقهء خوانندگان راتشکیل میدهد. شهری که دارای کمپنی طیاره سازی است مردم آن به حوادث طیاره سازی، به هرجایی که صورت‌میگیرد، علاقه‌مندی نشان میدهد. باغداران نارنج فلوریدا به اخبار باغهای نارنج کلیفورنیایی علاقه مند استند.

روزنامه نگاران، دکتوران، پروفیسران، واهل دیگر، حرفه‌هابه‌اخبارمربوط به‌هم مسلکان‌خود؛ درمناطق‌دیگر، ابراز علاقه‌مینمایند. هرقدرحدود مواصلات جهان، سال بسال، تنگ‌ترورابط باهمی ممالك‌ومردم‌بیشترگردد، بهمان‌اندازه نزدیکی جغرافیایی مفهوم عمومی‌تری‌را بخود خواهد گرفت.

شهرت

اشخاصی‌که شهرت پیدامیکنندموضوعات دلچسپ اخباری هستند، وحیات اجتماعی‌وخصوصی‌شان همیشه موضوع جالبی برای‌توده بوده‌است. خبرهای مربوط به روءسای جمهور، اعضای خانواده سلطنتی، ستاره‌های سینما، ومایادرها، تازگی‌ندارد. سرایندگان بالید- نوعی‌ازترجیع‌بند روپایی - که تاریخ نوشتهء نگارندگان روزنامه را ازتاریخ حقیقی آن‌پیشترمیبرند، ملتفت گردیدند که در باره شاهزاده خانم‌ها وشاهان، عشق واندوه‌شان‌بسرایند. مردم عادت دارند که اگربازارکدام‌پیشه‌ورمهم‌شهرکسادمی‌شود به‌آواز بلند میگویند

«او آنقدر بزرگ نیست» و اگر به اخذ جائزه نائل گردید میگویند» آیا حیرت انگیز نیست؟» موضوع همیشه از همین قرار بوده است.

گروههای اجتماعی از قدرتی که شهرت، هر کس را بسوی خود می کشاند نیك آگاه استند. آنها نام شخصیت های معروف شهر را، بامید اینکه روزنامه ها به اثر آن نامها جلسات کمیته های شان را ذکر کنند، عاریتاً در نست کمیته های خود میگیرند. آنها در محافل خود سخنگوی مشهوری را دعوت مینمایند زیرا میدانند که نام آن سخنگو بارزش خبری را پور نطق میافزاید. اگرچه بر روزنامه ها لازم است که از توجه زیاد باعمال مردم مشهور، که به قیمت عدم ذکر خوانندگان متوسط بسیار تمام میشود؛ از احتیاط کار بگیرند. ولی نمیتوانند که از علاقه اساسی توده خواننده باشخاص معروف، اغماض نمایند.

همینکه شخصی یکبار انگشت نما و مشهور شد؛ دارای ارزش خبری خواهد بود. زیرا مردم همیشه مراقب اعمال و کردار او میباشند مثلاً از وقتیکه اولین کیهان نورد در بین مردم شهرت پیدا کرده مردم میخواهند همیشه از اعمال و کردار او اطلاع داشته باشند.

همانطوریکه خبر مردم را مشهور میسازد اشخاص معروف نیز باثر موقعیت خود خبر را بوجود میارند. برای مثال، چون نظریه یک نفر الجزایری عادی در موضوع حل بحرانات موجوده آن کشور اهمیتی ندارد بنا بران خبری را بوجود آورده نمیتواند. ولی اگر یکی از زعمای ملی آن در این باره اظهار نظر میکند دارای ارزش خبری میباشد زیرا نظریه او در راه حل بحرانات فوق، حتماً، تأثیری وارد خواهد نمود.

عواطف بشری

بعضاً روزنامه ها در صفحات اول خود خبرهای مربوط با شخاصی را چاپ میکنند، که از یکطرف خود آن اشخاص از مناطق بسیار دور و فاقد شهرت استند و از طرف دیگر کاری را که انجام داده اند؛ از لحظات تازگی دارای کدام

ارزش خبری نیست. ولی یگانه علت چاپ شدن خبرهای مذکور آنست که واضحاً مورد علاقه خواننده میباشد. غالباً این نوع خبر، خواه از لحاظ شیوه نگارش و خواه از حیث مطالب، عواطف روحی خواننده را برمی انگیزند.

هلن مکگل هوگز (۱) نویسنده کتاب «خبر و انگیزه های عواطف بشری» خاطر نشان میسازد که در سرتاسر تاریخ روزنامه نگاری، اهمیت بیشتری به اصالت عواطف بشری داده شده است. و عواطف بشری شامل عشق، نفرت، سرور، اندوه، تعلیق و رقت می باشد. تصادم و پیشرفت دو قوه ایست که در جریان خبر مشغول مجادله و مقابله میباشند. ولادتها، عروسی ها و مرگ ها احصائیه حیاتی زندگی است. و مرگ مخصوصاً موضوعی است که با انسان رابطه عمیقی دارد. غرابت وقایع، حتی وقایع عادی، توجه خواننده را به خود جلب میکند.

جوزف پولیتزر به خبر نگاران هدایت میداد «همیشه اخبار سنت لوئیز را بنویسید؛ اخبار مهم را جستجو نمایید، در تلاش اخبار ابتکاری، ممتاز و منفرد، نمایشی، شوخی آمیز، رعشه آور، بهت آور، خیالی، هوس انگیز، رقت آور، غریب، نادر، و سزاوار بحث باشید.

موضوعات محتوی هیجانات، یك شكل قدیمی ترین است. یك قطعه شوخی آمیز، پارچه کوچکی در باره عشاق جوان، یك موضوع نفرت انگیز، یك اندوه نهائی بی سر و صدا، یك مصیبت و بد بختی رقت آور، اگر توسط یك آژانس خبر رسانی دوری هم نوشته شده باشد همچو موضوعات محلی عواطف خواننده را تحریك مینماید که مهارت نویسنده در اندازه تأثیر آنها سهم بسزائی دارد. هر قدر اشخاص مشمول خبر مشهور باشند بهمان اندازه خبر مورد دلچسپی قرار میگیرد.

تصادم اکثر دلچسپ است ولی بعضاً روز نامه هاییکه بآن اصرار میورزند مورد اعتراض قرار میگیرند. پیشرفت اگر بدرستی نوشته شود، فی الحقیت، موضوع

Helen Mac Gill Hughes

دلچسپی، عیناً مانند موضوعات دارای تصادم؛ خواهد بود. مردم میخواهند بدانند که بصورت اجتماعی نه بصورت انفرادی، پیشرفت میکنند. و پیشرفت در ساینس، تعلیم و تربیه، آرت، طب و دیگر موضوعات به همان اندازه اهمیت دارد که عواطف را برمی انگیزد. منابع خبری بیشتر زحمت می کشند تا نشان دهند که گزارشات پیشرفت عیناً مانند گزارشات منازعه های شان دارای ارزش خبری میباشد. مگر نامه نگار زرنگ ولایق از بین این دو نوع وقایع آنهایی را که دارای ارزش حقیقی خبری است انتخاب مینماید.

سروی «خوانده شدن» نشان میدهد که اطفال و اشخاص بسیار پیر؛ عیناً مانند زنان قشنگ علی رغم تأکید بر آنچه که (۱) (*cheesecake*) نامیده میشود موضوعات مصور دلچسپی را میسازند، حیوانات نیز موضوعات دلچسپی است. فالا، سک رئیس جمهور روزولت، مانند شخصیت های بسیار مهم حکومتی شهرت پیدا کرده بود. روزنامه سان فرانسسکو نیوز در روزهایی که جنگ دوم جهانی بپایان میرسید، در صفحه اول خود ستونی را به تصویر یک زرافه وچوچه آن، که در باغ وحش محلی تازه تولد شده بود، تخصیص داده بود.

تا زمانیکه روزنامه ها خبر نگارانی نداشته باشند که در نوشته های خود انگیزه های عواطف بشری را داخل سازند، توجه خواننده را بخود جلب نخواهند توانست. خواننده میل دارد که در پهلوی خبر های مهم موضوعات تفریح دهنده ای را نیز بخوانند. بنابران هرچیزیکه در روزنامه عرضه میگردد باید تاحد ممکن جالب و بامزه نگاشته شده باشد. حالات شامل انسانها نسبت به حالات مجرد، برای خواننده بیشتر دلچسپ واقع میشود. اگر به خبر نگاری سفارش داده شود که درباره وضع زندگی کار گرانی که از مدتی دست به اعتصاب زده و از اخذ معاش محروم بوده اند، مضمون تهیه نماید طبعاً ترسیم حیات یک خانواده نسبت

(۱) اصلاحی است که برای زنان زیبایی بکار برده می شود که در اعلانات روزنامه ها بدن خود مخصوصاً ساقها و رانهای خود را مورد استفاده قرار میدهند.

به خلاصه احصائیوی حیات عمومی شان موثرتر میباشد. همچنین بلند رفتن محصول برق؛ که بسیاری از خوانندگان از برق استفاده میکنند، یك موضوع بسیار مهم است، مگر ترسیم تأثیر تکت های محصول برق در دو یاسه خانواده موضوع را بیشتر دلچسپ وقابل خواندن خواهد ساخت.

خلاصه

خبر راپور صحیح واقعه تازه ای است که دلچسپی یا اهمیت آن برای خواننده، شنونده یا بیننده محقق باشد. در یك جامعه رسیده تمام اهل شهر شرح مکمل وقایع را میخوانند، میدانند و عناصر عواطف بشری نباید به غلط به *Sonsationalism* (۱) محض تعبیر شود، مگر چنین یك جامعه وجود ندارد. و وسایل اخذ و نشر اخبار باید در برابر خواننده وشنونده مسئول باشد. وسایل مذکور اخبار را به اساس محدودیت های آشکاری فراهم میارند. چه اخباری را که میخواهند بنویسند. باوجود جدوجهد شان؛ همیشه مورد دسترس نمیباشد. بنابر محدودیت جای در روزنامه ووقت در رادیو بین موضوعات اخباری انتخاب دقیقی صورت میگیرد. خبرنگاران ونگارندگان روزنامه ها؛ باید آن عمل یك نواخت گرد آوری وجمع اخبار را پیش ببرند که بعضاً مواد خام متوسطی را که باخبار مبدل میشود؛ بمیدان آرند.

---

(۱) یك عقیده فلسفی است که با ساس آن گفته می شود که تمام معارف ومعلومات از راه حواس حاصل می شود.

خدمت بخواننده

مهمترین دستور العملی را که خبرنگار رهنمای فعالیت خود قرار میدهد «خدمت بخواننده» (۱) میباشد. چه وظیفهٔ یک خبرنگار آنست که اولا بداند خواننده بدانستن کدام چیز محتاج است و ثانیاً آنرا بصورتی ترتیب و عرضه بدارد که مورد پسند خواننده واقع گردد. بنابران خبرنگار در راه خدمت بخواننده مسئولیت بزرگی را بعهده دارد. طبعاً، اگر از عهده این کار بدرستی بدر آمده نتواند، سزاوار و مستحق وظیفه خبرنگاری نخواهد بود.

از نگاه اقتصادی، نیز، وسائل اطلاعات محض تازمانی موجودیت خود را حفظ میتوانند که از رضائیت خواننده برخوردار باشند. روزنامه هاییکه درین اواخر از صحنه شهرهای مرکزی ناپدید گردیده تا اندازه‌ای ناشی ازین حقیقت است که نتوانسته‌اند احتیاجات خوانندگان موجوده خود را رفع و به جلب خوانندگان بیشتر موفق آیند، و لذا مخارج روز افزون فعالیتهای شانرا تهیه نتوانسته از بین رفته اند.

وقتیکه خبرنگار یادداشتهای خود را پیش رو گذاشته و بترتیب آنها اقدام مینماید، چندین پرسش بذهنش خطور مینماید: خوانندگان روزنامه من کیست؟ کدام آنها، متحملا، باین خبر علاقه دارند؟ به چه ترتیب فیصدی زیاد آنها را بخواندن این خبر میتوان جلب کرد؟

اکثر اوقات، خبرنگار که از اهمیت موضوع ترتیب داده خود متأثر است،

---

(۱) مراد از خواننده اینجا (*Audience*) میباشد اگرچه (*Audience*) بمعنی خواننده، شنونده و بیننده هر سه میباشد از آنجاییکه منظور مهم نامه‌نگاری درباره روزنامه‌ها و مجلات باشد و چون با آنها خواننده سروکار دارد از آنرو بمعنی خواننده ترجمه کرده ام.

باخود میگوید: «عده ء زیادی از مردم باید آنرا بخوانند!» برای اینکه خبرنگار مضمون خود را برای حداکثر مردم عرضه نموده بتواند، باید خواننده ء بالقوه خود را در نظر داشته باشد. روزنامه ء حاوی مضمون او در دست هر نوع مردم میافتد. کارگر حین باز گشت از کار در سرویس آنرا میخواند و مامور متقاعد بالای در از چوکی باغ عمومی، یا شاگرد مکتب نتیجه مسابقات سپورتی را بنظر خریداری نگاه میکند ولی به بخش اخبار اصلی محض یک نگاه اجمالی میاندازد، سکرتر دلربا، که به چیز های خیالی علاقه مند است؛ موضوعات خیالی را میخواند، وهمچنین سائر اشخاص بنوع خاصی از موضوعات روزنامه دلچسپی نشان میدهند. عین کیفیت در مورد مسئولین پخش اخبار رادیو و تلویزون نیز مصداق پیدا میکند.

خواننده انتخاب میکند:

هیچکس تمام مضامین روزنامه را نمیخواند. بعضی وقت آنرا ندارند که هر کلمه مهم روزنامه را تحلیل نمایند، برخی خود را مجبور نمی بینند، زیرا در هر شماره مضامینی موجود میباشد که موءفق به جلب توجه خواننده نمیتواند شد. به خواننده کسی نمیگوید که کدام مضامینی را بخواند بلکه خودش است که مضامین مطابق بذوق خود را انتخاب و مطالعه میکند. این قاعده اساسی انتخاب خواننده است.

برای اینکه قاعده فوق را عملاً مشاهده بتوانید، از یک دسته کوچک مردم - خانواده ء تان یا یک گروپ رفقای خود - خواهش نمایید تا در باره ء روزنامه ای که همه شان آنرا خوانده اند، با شما صحبت کنند. به بینید که آنها کدام موضوعات را انتخاب کرده و خوانده اند. سپس انتخاب آنهارا با از خود مقایسه کنید. البته با یک سلسله ء زیاد انتخابات برخواهید خورد که هر کدام تحت تأثیر اذواق، احتیاجات، آشنایی و دلچسپی های فردی قرار دارد.

وقتی که یک روز نامه دارای اینقدر انواع زیاد خواننده میباشد، خبر نگار و نگارندگان آن روزنامه باید سعی نمایند که به همه اینها خدمت کنند - یعنی در روز نامه خود موضوعات مختلفی درج نمایند. خبر نگاری که مضمون او

باندازهٔ کافی هیجان انگیز است. تسخیر فیصدی زیاد خوانندهٔ را؛ خوبتر، توقع میتواند. مگر بسیاری از مضامین دیگر روزنامه، و لوکه فیصدی ناچیزی رابخود جلب کند، نیز بهمان پیمانه ضروری میباشد. شاید آن مضمون را (۵ فیصد) خوانندهٔ روزنامه بخوانند، ولی برای همان (۵ فیصد) نهایت دارای اهمیت میباشد. بنابران یک روزنامه باید بهمان اندازهٔ اخبار و موضوعات متنوعی را نشر نماید که خوانندگان متنوع است.

نتیجهٔ تدقیق ومطالعهٔ «روزنامه خوانی خوانندگان» نشان میدهد که در بین خوانندگان ۱۳۸ روزنامه، مردان بصورت اوسط (۱۴۱ فیصد) وزنان بصورت اوسط (۱۱ فیصد) تمام موضوعات را خوانده اند. تنها یک ربع مضامین را (۳۰ فیصد) یاخوانندهٔ زیاد، وربع دیگر را (۴ فیصد) یاخوانندهٔ کم، خوانده بود. اگر چه خبرنگاران همیشه در تلاش موضوع بزرگ استند، ولی معمولاً برای قسمتی بسیار محدود خواننده خدمت می کنند. ادعای آن ها اینست که این موضوعات «مورد دلچسپی - محدود» را به ترتیبی عرضه خواهند نمود که، تااندازهٔ ممکنه، تعداد بیشتر خوانندهٔ را جلب کند.

خبرنگاران رادیو وتلویزون موقف مختلفی دارند. مردم به مضامین اینها- قصداً یا بدون اراده - حین پخش اخبار، گوش می نهند یا نگاه می کنند - اینها بدون اینکه موضوعی را انتخاب کنند باخبار گوش میدهند یانگاه میکنند. اینها موضوعاتی را که قوهٔ جاذبهٔ آنها محدود باشد بکار نمی برند. مگر در صورتی که بیم آن رود که اسباب تصدیع شنونده یا بیننده شده وتعداد زیادی از آنها را از دست دهند. رادیو وتلویزون باید زیاد تر موضوعاتی را نشر نمایند که توجه ۳۰ فیصد یابیشتر خوانندگان روزنامه را بخود معطوف داشته است. اینها وقت آنرا هم ندارند که بیش از یک قسمت جزئی موضوعات روزنامه را عرضه بدارند.

خوانندگان یک قرعه عجیب وغیر قابل پیشگویی استند. درین تازگی ها، یک روزنامه بزرگ مرکزی که نظریات مشترکین سابقه خودرا، که فعلاً اشتراک

نکرده اند، درباره خود سروی نموده چنین نتیجه گرفت است: یك دسته آنها اظهار نموده بود که باثر چاپ شدن اخبار زیاد جنسی وجنایی هیجان انگیز از اشتراك مصرف شد؛ عده دیگر میگفت که روزنامه باید بیشتر «اخبار ناگوار» را درباره امور ملی وبین المللی چاپ کند؛ بعضی خاطرنشان کرده بود که اعلانات مورد نظرشان را نمی یافت؛ درحالیکه عده زیاد دیگر از اعلانات زیاد شکایت داشت؛ برخی از دست موزعین به بینی رسیده بود؛ گروهی اخبار سپورتی بیشتر تقاضا میکرد؛ جمعی اخبار دوروپیش خودرا نمی یافت؛ بعضی محض از خاطر اینکه وقت خواندن آنرا نداشت. ازبین اینها خانمی برای اینکه نگارنده روزنامه را از خود نرنجانیده باشد چنین تبصره نموده بود: شمایك روزنامه آبرومندی دارید همینکه مشغولیت ما، از سکوت ها کمترشد دوباره اشتراك خواهیم کرد.»

روزنامه های هفتگی، باعطف توجه شان به آن اخبار محلی که از جمیت های کوچك بدست میآید، نسبت بروزنامه های کوچك بیشتر وبدقت خوانده می شوند. آنها، بنوبه خود، درهر موضوع، نظر بروزنامه های بزرگ مرکزی، اوسط فیصدی بلند ترخوانندگان را حاصل میکنند. حجم بزرگ روزنامه های مرکزی یکی از عواملی است که این حقیقت را توضیح مینماید. وعوامل دیگری که اوسط فیصدی خواننده آنها را درهرمضمون پایین میارد عبارت از اختلاف عرضه کردن خبرها واختلاف خواننده می باشد.

اختلاف خواننده

درشهر هاییکه روزنامه‌ها درحال رقابت دیده می شوند بین خوانندگان اختلافات اساسی وجوددارد. کرکتر وهدف هر روزنامه انواع خاصی از خوانندگان را بخود جلب میکند زیرا آن روزنامه، نسبت به روزنامه های رقیب خود، اطلاعات زیاد خاص مورد نظررا بایشان عرضه میدارد. بعضی از روزنامه ها عمداً، ازراه نشرموضوعات هیجان انگیز اخباری، اتخاذ یك موقف سیاسی

درستون سر مقاله ها، مطابق به قدواندام ذوق خوانند گان برش می شوند . در موارد دیگر ، کرکتر روزنامه ، بصورت لاشعوری ، به حیث انعکاس شخصیت های ناشرین انکشاف می نماید .

خوانند گان روزنامه موءقر نیویارک تایمز و روزنامه کوچك مصور و مختصر نیویارک دیلی نیوز را میتوان بحیث نمونه بکار برد . اگر انسان فرض کند که خوانند گان روزنامه نیویارک تایمز نسبت به خوانند گان دیلی نیوز تقاضای اطلاعات بیشتری مینماید البته اشتباهی محض خواهد بود. زیرا هر دو روزنامه فوق مطابق تمام سویه های علمی و اقتصادی، خواننده دارند. روزنامه دیلی نیوز به مراتب بیشتر از تایمز به خواننده خدمت میکند. و علت انتشار زیادش همانا تأکید موضوعات عواطفی و جنبه های تفریحی است که خواننده کم علاقه را بخود جلب میکند. مگر باوجود اینهم باندازهء کافی اخبار نشر می نماید که بالوسیله رقبای خود را پریشان می سازد . روزنامه تایمز باوجود شعار « تمام اخباری که در خور چاپ است » از اهمیت موضاعات عواطفی وتفریحی بی خبر نبوده وخواهشات خوانند گان زیادی را ازین ناحیه تطمین می نماید .

در اکثریت زیاد شهر های بزرگ و کوچکی که روزنامه ها و نامه های هفتگی نشر می شود ، هر کس عین روزنامه را میخواند . این گفته مفهوم آنرا ندارد که مردم بوسائل دیگر دسترس ندارند . چه آنها اخبار رادیو را می شنوند و اخبار تلویزون را مشاهده میکنند ؛ بعضی به روزنامه شهر دیگری و برخی به مجلات اخباری اشتراك مینمایند . در هر جمعیت عدهء زیادی از مردم اخبار تمام این وسائل را تعقیب می کند. علاوتاً ، مجلات و کتب دیگری را مطالعه و تلویزونهای تربیوی را تماشا می نمایند . این گروپ را سویه های علمی واقتصادی مختلف تشکیل داده است ؛ ویگانه ارتباطی که باسائر گروپ ها دارد عبارت از دلچسپی مشترك درکسب معلومات و اطلاعات می باشد . حقیقتاً ، این اشخاص یك دسته خواننده مخصوص و تقاضا کننده رابرای روزنامه محلی بوجود می آرند .

آنهاییکه حداقل اخبار را میخوانند یا می‌شنوند ، در هرجا که باشند ، گروپ دیگری را تشکیل میدهد که هدف مهم آن از خواندن سرگرمی و تفریح است

سروی «انتخاب کردن خواننده»

از نتائج سروی «خوانده شدن» یک «روزنامه صبح» بزرگ مرکزی چند مثال می‌آوریم . واقعاً هر خواننده لااقل یک قسمت یک مضمون صفحه اول را ـ ۷۹ فیصد ـ و لااقل یک قسمت یک مضمون بخش نخست صفحات باقی را ـ ۹۳ فیصد ـ خوانده بود . همچنین صفحهٔ اخبار محلی را ، که بخش ثانی را تشکیل میدهد ، ۷۲ فیصد خوانده بود . در بخش سپورتها ، ۷۹ فیصد مردان و ۲۰ فیصد زنان ـ بصورت اوسط ۴۸ فیصد ـ لااقل یک قسمت یک مضمون را خوانده بود . در بخش خانم‌ها ، ۷۹ فیصد زنان و ۲۴ فیصد مردان ـ بصورت اوسط ۴۸ فیصد ـ لااقل یک قسمت یک مضمون را خوانده بود . در مقابل ، ۶۶ فیصد مردان و ۷۹ فیصد زنان ـ بصورت اوسط ۷۳ فیصد ـ یک پارچهٔ کومیک را خوانده بود و ۹۴ فیصد زنان و ۶۳ فیصد مردان ـ بصورت اوسط ۷۹ فیصد ـ یک نمایش اعلانات را تماشا کرده بود .

مگر راجع به مضامین منفرد چطور؟ مضمون درجه یک صفحه اول ، که بحیث مهمترین خبر روز شناخته شده بود ، ۳۰ فیصد خواننده ـ ۴۵ فیصد مردان و ۱۸ فیصد زنان را بخود جلب کرده بود . مضمون فوق به امور بین المللی ـ یک بحران عسکری در شرق میانه ـ ارتباط داشت . یک مضمون دیگر صفحه اول ، در سر صفحه قسمت چپ ، توجه ۷۲ فیصد خواننده ـ ۷۶ فیصد مردان و ۷۹ فیصد زنان ـ را معطوف نموده بود . آن مضمون در بارهٔ خود مملکت و حاوی این سرخبر بود :

«دهقانی دو میل بر روی سینه میخزد ، با ثر گلوله باری تسلیم می‌شود» هفت مضمون و دو تصویر صفحه اول همچنین مضامین صفات ۸ و ۹ ، ستون اندرز صفحه ۱۶ ، کالمست محلی ، و اعلانات تصنیف شده ، از تعداد خواننده مضمون درجه یک کمامنه اند .

آیاسروی فوق قضاوت ناقص نگارندگان روزنامه را ، درمورد اخبار ، افاده میکند ؟ نی ، ابداً . بلکه از « انتخاب کردن خواننده » نمایندگی میکند . مضمون درجه اول ، رویهمرفته ، موضوع برجسته ومهم روزبود و سرخبر آن که عبارت از « عساکرمصر فوری بکمک دفاعی سوریه میرسد » بود ، ۶۰ فیصد خواننده محض ۳۶ فیصد به موضوع یک نگاه اجمالی میاندازد ؛ ۳۰ فیصد یک قسمت آنرا و ۱۴ فیصد تمام آنرامیخواند . باقی خوانندگان ، بصورت یقینی ، فیصله میکند که جنگی رخ نخواهدداد ؛ بنابران بخواندن دیگر مضامین می پردازد .

درسالهای دیگر ، خوانندگان همان روزنامه مضمون درجه اول را به فیصدی بیشتری ـ ۸۷ فیصد ، ۶۰ فیصد ، ۵۵ فیصد ، ۴۳ فیصد و ۳۹ فیصد ـ خوانده است . مضمونی که توجه ۸۷ فیصد خواننده راجلب کرده راجع به یک نفر از امریکای جنوبی بود که دکتوران نیویارک عمراورا بیش از ۱۵۰ سال تعیین کرده بودند ! موضوعی که ۶۰ فیصد خواننده را جلب کرده بود درباره یک باران ۷ انچه بود که شهر کهنه شیکاگو را ویران ساخته بود ـ این موضوع یک خبر غیرمحلی برای روزنامه ای بود که آنرا طبع کرده بود . درین امثله تأثیرخبر برعواطف بشری نشان داده شده است .

آیا وضع مضامینیکه کمتر از ۱۰ فیصد خواننده داشته ازچه قرار بود ؟

برای یک روزنامه بزرگ مرکزی ، ۱۰ فیصد مفهوم ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ خواننده را دارد ، وخواننده برای هرنسخه فرض میتواند شد . موضوع یااعلانیکه ۱ فیصد خواننده را جلب کرده « اقل برای ۱۰۰۰۰۰ نسخه آن ۱۰۰۰۰ خواننده داشته است .

فرض می کنیم که شما روزی موضوع یک خبر بودید ، اگرچنین بوده حتماً شما از تعداد زیاد اشخاصی به تعجب افتاده اید که بشما گفته اند که موضوع مربوط به شما را خوانده اند . خوانندگانیکه شما را نشناخته اند از موضوع

گذشته اند، مگر بهر صورت تعداد زیاد مردمانیکه شما را می‌شناختند خبر مربوط به شما را خواننده اند. عین عکس العمل خواننده در بارهٔ سائر موضوعات « دارای دلچسپی محدود » نیز صدق میکند.

نگارش خبر برای خوانندگان مختلف

فرض می‌کنیم یك نویسنده درباره دستگاهی، که میخواهد نیروی اتومی را برای تولید قوه برق بکار برد، اطلاعات کافی در دست دارد. اگر مضمون خود را برای یك نامه علمی ترتیب میدهد خوانندگانی آنرا مطالعه خواهد کرد که در بارهٔ موضوع معلومات خوبی دارند، بنابران این خوانندگان به تفصیلات زیاد احتیاجی نداشته تنها به اطلاعات مختصر و مختصر تخنیکی علاقه دارند. ولی اگر او مضمونی برای ساینس دایجست ترتیب می دهد درینصورت شاید کسانی موضوع اورا مطالعه کنند که معلومات دقیق تخنیکی ندارند، بنابران آنها به تفصیل جزئیات تخنیکی علاقه‌مند می‌باشند. و اگر او مضمونی برای ریدرز دایجست ترتیب میدهد درینصورت نسبت بدو نامه فوق الذکر خواننده بیشتری خواهد داشت که شاید تعداد آن از ده ملیون تجاوز کند. این خوانندگان به کلیات و یا جزئیات تخنیکی علاقه ندارند بلکه اینها باساس انگیزهٔ عواطف بشری خرد تفصیلاتی را خوش دارند که در مورد استعمال نیروی اتومی در راه مصالحت آمیزی نگاشته شده باشد. عین کیفیت درباره موضوعیکه برای نزدیکترین روز نامه مرکزی مینویسد، نیز صدق میکند. باین معنیکه درین مضمون نیز باید اطلاعات تخنیکی بحیث حقیقت تبعی نگاشته شود تا خوانندگانی که به مطالعه سراسر موضوع علاقه دارند، نیز ازآن استفاده بنمایند.

عین شیوه در مورد نگارش سائر موضوعات اخباری نیز بکار برده شده میتواند. در اخبار و وقایع بین المللی اگر نامهای اشخاص و جاهای نا آشنا از قسمت شروع مضمون به قسمت های آخر برده می‌شود، خواننده بیشتری بآن، البته، ترغیب خواهد شد. این کار بعضی اوقات بدون اینکه از تأثیر موضوع

بکاهد ویا آن اقلیت خوانندگان را که بامور و وقایع بین المللی اطلاعات درست دارند برانگیخته سازد، صورت میگیرد. خوانندگان کم علاقه روس مطالب را، ولی خوانندگان علاقه‌مند و حسابی حتی جزئیات مطالب را میخوانند. همچنین اگر خواننده کم علاقه کدام چیز را نفهمد از خواندن آن منصرف میشود برعکس خواننده حسابی تا آنرا نفهمد از آن نمیگذرد. بنابران وظیفه خبرنگار است تا موضوع را طوری بنویسد که هیچکدام شان به مشکلاتی مواجه نشوند. زیرا بهترین وسیلهٔ که برای روزنامه خوانندهٔ بیشتر پیدا مینماید سادگی نگارش محتویات آن است یك آژانس خبررسانی به خبرنگاران خود چنین توصیه میکرد:

« خبرها را طوری بنویسند که گویا به خانم تان قصه میکنید ! »

از آنجاییکه خوانندگان موضوعات را مطابق ذوق خود انتخاب کرده و میخوانند، هر خبرنگار برای یك دسته محدود مواد خواندنی تهیه میکند. نویسندهٔ موضوعات عرفانی گاهی ؛ نه همیشه، مجبور میباشد که تا اندازهٔ ممکنه اطلاعات خود را به خوانندگان بیشتری عرضه نماید. همچنین نویسنده، موضوعات آرت نیز گاهی، نه همیشه. بچنان امری مبادرت مینماید.

خبرنگاران بخش سپورتها، معمولاً، برای گروپ های ثابتی مینویسند، مگر آنها، نیز اگر موضوع جالب و مناسبی بدست میآرند، سعی بخرچ میدهد که بر تعداد خوانندگان خود بیافزایند.

ترجمهٔ حبیب الرحمن هاله

مأخذ :

کتاب « خبرنگاری »

تالیف

Emery, Ault

نگارش وتفکر

- ٤ -

پاراگراف مجموعه یی از کلمه ها ست که نرم وقابل تشکل به شکلهای گوناگون بوده وازفکری که توسط آن بیان واظهار میشود متشکل میگردد :
فکر، شکل آن است . - هربرت ریدد

نگارش یا «موضوع ومطلب انشایی» مجموعه یی از جمله هاست. ما این جمله ها را به صورت دسته های مشخصی که به نام «پاراگراف» یاد میشود می نویسیم تاخواننده را درفهم وتشخیص سریع تقسیمات موضوع مورد بحث کمك کنیم. بدین صورت، پاراگراف نیزمجموعه یی از جمله ها است امامجموعهء کوچکتر. می توان گفت پاراگراف یا «فصل بندی» نوعی از تنقیط است؛ ولی بدان سان که فقط گذاری درمیان جمله به وسیلهء کیفیت وماهیت فکر تعیین میشود، هم بدان گونه تقسیمات پاراگراف وفصل بندی توسط چگونگی وماهیت فکر، معین ومشخص گردانیده میشود. همان سان که جمله دسته یی ازکلمه ها ست که یك فکر کامل را بیان میکند، پاراگراف نیز دسته یی ازجمله هاست که یك فکر کامل را اظهار میدارد وباوجههء واحدی ازیك موضوع بزرگتر سروکار دارد. باید مانند جمله مطالب حشو وزاید نداشته باشد. باید مانند جمله؛ دارای وحدت وتمامیت باشد.

جملهء برجستهء پاراگراف (۱)

رسم چنین است که وحدت وتمامیت پاراگراف وکیفیت وماهیت خاص فکری

---

(۱) *Topic sentence* : جملهء برجسته، یاجملهء موضوعی.

که پاراگراف محتوی آن است به وسیلهٔ جملهٔ برجسته یا جملهٔ موضوعی - جمله‌یی که مانند براعت الاستهلال در شعر و نثر فارسی، نمودار و نمایندهٔ موضوع پاراگراف میباشد - نشان داده میشود. جملهٔ برجسته را در اکثر موارد در آغاز پاراگراف جامیدهند زیرا این موضع معمولاً جای مناسب و منطقی آن است؛ با این هم ممکن است گاهی در دیگر حصه های پاراگراف جاداده شود و زمانی هم از نوشتن این جمله به کلی غفلت ورزیده وآنرا فروگذاشته اند. در این مورد، چیزی باید تشریح شود: آن چیز چیست؟ چون خواننده مرتباً از یك پاراگراف به پاراگراف دیگر میرسد؛ جمله های برجسته و موضوعی اورا از تغییرات موضوع و مطلب، به موقع آگاه میسازد.

البته وظیفهٔ این جمله ها نیست که همه مواد و محتویات پاراگراف را بیان کند، وهم در بسا موارد، وظیفهٔ آنها نیست که محتویات پاراگراف را تلخیص کند؛ بلکه یگانه مقصود از این جمله ها آن است که به فکر و اندیشه یی که در خلال یك پاراگراف انکشاف داده میشود اشاره کند - موضوع اصلی مورد بحث (۱) را اعلام کند. به حیث مثال، ممکن است پاراگرافی با این جملهٔ موضوعی آغاز شود: «شاگردان باید عادت و ملکهٔ تفکر و اندیشیدن را کسب کنند.» دیگر همه قسمتهای پاراگراف مربوط به شرح و بسط وجوه مختلف همین یك موضوع خاص، می باشد؛ از قبیل: شمارهٔ شاگردانی که این اعتیاد را دارند یا ندارند، ماهیت، چگونگی صریح و دقیق این عادت، موانع اکتساب آن، و مخصوصاً دلیل آنکه چرا این عادت، مطلوب و خواستنی و پسندیده است. باید جملهٔ موضوعی متضمن اینگونه مطالب فرعی یا ضمنی (۲) باشد ولی ضرور نیست که اینها در آن بیان شود. به صورت عمومی، ضرورت و احتیاجی به این نیست که جملهٔ موضوعی، چیزی افزون تر و بیشتر از موضوع عمده و اصلی مورد گفتگو را در بر داشته باشد.

۱- موضوع اصلی مورد بحث: *Topic* ۲- مطالب فرعی یا ضمنی: *Sub-topics*

مواد و مطالب پاراگراف

پس از آنکه فکری را که باید به وسیلهٔ پاراگراف بیان شود به درستی اخذ وکسب کردیم و اجمال وخلاصهٔ آن را در جمله‌یی موضوعی گنجانیدیم، آنگاه بانخستین مسألهٔ نگارش پاراگراف روبه رو می‌شویم، یعنی مسألهٔ مواد و مطالب یا مقداری کافی از حقایق و نظریات. ما باید پیش از همه مواد و مطالبی، یعنی چیزی برای گفتن، و نیز دلچسپی و علاقه‌یی به گفتن آن، داشته باشیم. نصیحت صحیح وشایستهٔ والترپاتر در این باره چنین است: «آنچه برای گفتن دارید، وآنچه به گفتن آن قصد وتمایلی دارید، آن را به ساده ترین، صریح ترین ودقیق ترین روش ممکن بگویید.» نگارش سست وناقص عموماً کار - بلی، مزدوری وکار شاق وناخوشایند - نویسندگانی است که چیزی برای گفتن ندارند و بالنتیجه این قبیل نویسندگان بدون دلچسپی وتمایل قلم به دست می‌گیرند؛ ونگارش خوب وزیبا بالعموم کار - بلکه سرگرمی خوشایند وشعف وسرور - نویسندگانی است که افکار واندیشه هایی برای بیان، ومیل و علاقه یی برای انتقال دادن وابلاغ کردن آنها دارند.

پیش از آنکه آرزی نگارش پاراگراف موءثر وجذابی را داشته باشیم؛ باید مواد ومطالبی کافی مهیا وآماده کنیم - یعنی «جسم زنده یی» از فکر، نه جسد مرده واستخوان بندی محض. جملهٔ موضوعی هم که خود نوعی از استخوان بندی است باید از ماده ومطلب زنده وضروری وشایسته ودرخور، انباشته باشد تا پاراگرافی کامل وخوب ودقیق ایجاد شود. متأسفانه فراهم کردن این مواد ومطالب وبه دست آوردن چیزی برای اظهار وبیان، فعالیت ذهنی بیشتری را نسبت به آنچه شاگردان فاکولته به اعمال و اجرای آن معتاد هستند ایجاب میکند. این امر مقتضی تأمل وتفکر، کنجکاوی ودقت، سعی وکوشش در تقویت هوش وحافظه، تمرکز نیروهای دماغی وجمع کردن حواس است؛ یعنی تفکر تشکیل دهنده و اعمار کننده را اقتضا میکند نه خیال واهی کاهلانه را. ممکن

است تفکر اعمار کننده وموجد ، براثر نیروی مغز برانگیخته شود ؛ یا (آنچه پیشتر مورد موافقت است) به وسیلهء رد وبدل گفتگو ومباحثه ومناقشه ، یا باخواندن افکار واندیشه های دیگران در مجله ها وکتابها .

اگرما بکوشیم به هنگامی که ذهن ودماغ ما نیم بیدار ونیمه مستشعر است وواقعاً مطلبی برای بیان نداریم ، پارا گرامی بنویسیم ؛ نتیجهء بدیهی ومسلم آن اینست که پارا گرافی ناقص ونا به کار به میان می آید ، پارا گرافی که محض قطعهء شکسته یی از اندیشهء کامل و متشکل است که در دماغ ما جا داشته و ما به سبب سستی وکاهلی نتوانسته ایم آن رابه خاطر آوریم واحضار کنیم ؛ به حیث مثال : شاگردان باید عادت وملکهء تفکر واندیشیدن را کسب کنند . آنان باید بیاموزند که از خود فکر کنند تا اینکه همیشه افکار دیگران رانقل وبه آنها اتکا کنند . به فکر من این امر برای ما بسیار اهمیت دارد ، زیرا استقلال را نشان میدهد . در اینجا ، فکرما دچار دور و تسلسل شده است . درحالیکه چیزی برای گفتن راجع به موضوع نداریم ، خیال واهی وروء یای انکشاف پارا گراف رابه وسیلهء تکرار مطلب اصلی می خواهیم عملی کنیم وبالنتیجه به مکث وتوقف پیش رسی برمی خوریم .

نتیجهء دیگر تهیه وتدارك ناشایست پارا گراف ، به میان آمدن یك رشته تعمیمات مبهم وغبارآلود است ؛ به حیث مثال :

شاگردان باید عادت وملکهء تفکر واندیشیدن را کسب کنند . این عادت ، یکی از بهترین دارایی هایی است که درهمه مراحل وحالات زندگی ، نه تنها در سالهای پرمصروفیت دورهء فاکولته ؛ بلکه در سالهایی که آنان در اجتماع و درجهان بیرون از درسگاهها قدم می گذارند ؛ سودمند است . من فکرمیکنم که هرکس باید بکوشد تا خویشتن را ذهناً ؛ اخلاقاً وجسماً بهتر گرداند . و تفکر مستقل مسأله یی بسیار مهم است . هرشاگردی که ازتفکر باز می ایستد

متوجه خواهد شد که به هیچ جایی نمی تواند برسد تا آنکه اندکی نیندیشد . اکثر مردم تصور میکنند که صرف با ایستادگی به عهد و پیمان در برابر قوانین و انتظامات فاکولته و ایستادگی به عهد و قول در برابر رفیقان همدرس و با انجام دادن آنچه مادر مهربان شان (یونیورسیتی ، پوهنتون) از آنان متوقع است ، کاری پسندیده و قناعت بخش میکند .

ما با نوشتن چیزی مانند این ، موفق شده ایم صفحه‌یی از کاغذ مختص به موضوع یا مقاله را بدون ارتکاب غلطی و خطایی آشکار و آفتابی ، پر کنیم . اما نتیجهٔ این کار مبهم و مبتذل ، و ارزش آن قدری بیشتر از یك مجموعهٔ پراگندهٔ کلمه‌هاست و محتاج آن گونه قطعیت و صراحت و فریبایی و جذابیت است که از فکر و اندیشه‌یی واقعی و راستین ، ایجاد میشود . اگر ما به راستی قصد آن میداشتیم که تمام قوای ذهنی و دماغی خویش را برای انجام کاری که پیش روی داشته ایم جمع کنیم ، بایست به عوض پاراگراف بالا چنین می نوشتیم : شاگردان باید عادت و ملکهٔ تفکر و اندیشیدن را کسب کنند . تفکر مستقل معنای آنرا ندارد که افکاری متمایز از اندیشه های دیگران داشته باشیم ؛ بلکه مفهوم آن این است که راههای ممکن تدقیق مسألهٔ خاص و معینی را مورد توجه قرار دهیم و بالاخر انتخاب مستقلی به عمل آریم ، بدون اعتنا به اینکه انتخاب ما با عقیدهٔ عمومی و کلی درباب آن مسأله موافقت دارد یا ناسازگاری . برای انسان بودن ، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد . من تصدیق میکنم که ما میخواهیم انسان باشیم نه شادی مقلد با این هم ، همهٔ شاگردان حتی در سال دوم یونیورسیتی ، تمایلی به یکسان و همانند شدن دارند : که یکسان لباس بپوشند ، یکسان سلوك و رفتار کنند ، یکسان بیندیشند و تفکر کنند . من میتوانم ده نفر شاگرد را نام ببرم که اگر نظر آنان در بارهٔ وفاداری به فاکولته ، ورزشهای داخل فاکولته ، آموزش مشترك دختر و پسر ، دموکراسی ، ترقی و تکامل تدریجی ، و مانند اینها پرسیده شود ؛ جوابهای کاملاً یکسان خواهند داد . تصور نمیکنم

گفتن این مطلب مبالغه باشد که بیشتر از نه درده شاگردان «کالج ستندرد» عقاید شان را آنقدر متواضعانه اقتباس میکنند مثلیکه زنان مود های پاریس را اقتباس میکنند.

این پاراگراف به قدر کافی طولانی است که گنجایش تدقیق وبررسی وتحلیل موضوع را دارد وموضوع به وسیلهء ابراز نظریات وعقاید «قطعی وصریح» مطالعه شده است. مواد ومطالب آن، شایسته وسزاوار پاراگرافی است که بالبداهت نگاشته شده باشد. اگرماوقت کافی برای تدارك وآمادگی میداشتیم - برای رسیدگی کردن دقیق عقاید شاگردان، یابرای خواندن برخی ازمقاله های مناسب درموضوع زندگی دورهء فاکولته، یا کتابی مانند «دماغ درحال رشد» اثرجیاچ رابنسن. ویاحتی برای تحلیل کلی موضوع بدون احصائیه گیری و رسیدگی دقیق - در آن حال، بر قطعیت وصراحت وقوت وتأثیر پاراگراف ما افزوده میشد.

به عوض آنکه چیزی برای گفتن نداشته باشیم، باید از میان چیز هایی که بایست میگفتیم، انتخابی بکنیم. مابایست درمی یافتیم که یك تعداد زیاد مثالها وشواهد عقیدهء کاملاً تقلیدی واقتباسی، چندین نمونهء مشرح وکاملاً به جا، یك سلسله دلایلی که یك استدلال منطقی را تشکیل میدهد، مشابهت هایااختلافهای انواع تفکر درخود فاکولته یادربین دانش آموزان و آنانی که تجارت پیشه و سیاستمدارند، گردآورده وجمع کرده بودیم. این امرمارابه مسألهء دیگری در نگارش پاراگراف مواجه میسازد: روشهای بسط وتوسعه‌دادن جمله‌ءموضوعی یا یك فکر دریك پاراگراف موءثر.

روشهای منکشف ساختن

نویسنده پیش از نوشتن، به ندرت روش خاص ومعینی برای منکشف ساختن پاراگراف برمی گزیند، یا هیچگاه طریقه‌یی را انتخاب نمیکند. اگر مواد ومطالب کافی درذهن نویسنده موجود باشد، روشی که او برمی گزیند (بیشتر

اوقات ناخود آگاهانه وبدون قصد) نظر به چگونگی وماهیت فکری که می خواهد بیان کند به میان می آید ونضج میگیرد . لیکن برای مبتدی ونویسندهء تازه کار ، تمرین وممارست در تحلیل وتجزیه ، وتقلید وپیروی معروف ترین اسلوب های منکشف ساختن پاراگراف ، بهترین وسیلهء آموختن نگارش های موءثر و جذاب است چندی از متداول ترین روشها یا انواع توسعه دادن پاراگراف ، در اینجا ذکر میشود :

۱ـ آوردن مثالها و شواهد برای اثبات مدعا

پاراگراف ۱

اما در واقع ، این عقیدهء راسخ که راستی وحقیقت همیشه برظلم واستبداد وتعصبات وسختگیری های مذهبی پیروز شده است ، یکی ازآن دروغهای خوش آیندی است که مردم یکی از پی دیگر آنرا اینقدر تکرار میکنند که به شکل قولی متفق علیه ومسلم در می آورند ؛ ولی تجربه وچشم دید ، همهء اینها را رد وتکذیب میکند. تاریخ انباشته از شواهدی است که راستی وحقیقت به واسطهء استبداد وتعصب مغلوب و منکوب شده است. اگر کاملا وبرای همیش محو ونابود نشود ، ممکن است قرنها به عقب انداخته ومستور نگاه داشته شود . اگر صرف از عقاید مذهبی سخن بگوییم : « اصلاحات مذهبی » کم از کم بیست مرتبه پیش از لوتر به ظهور رسید ، ولی هر بار خاموش گردانیده شد . آرنولد منکوب شد . فرادو لچینو منکوب شد . ساوونارولا منکوب شد . البیژوا ها منکوب شدند. وادوی ها منکوب شدند . لولاردها منکوب شدند هوسیت ها منکوب شدند. حتی پس از ظهور لوتر ، هرجا که در استبداد وتعصب پافشاری میشد ، موفق وفیروزمند میگردید. در اسپانیا ، اتالیا فلاندرس ، شاهنشاهی آستریا ؛ پروتستانزم ریشه کن شد ؛ و در انگلستان نیز اگر ملکه ماری زنده میبود یا ملکه الیزابت مرده می بود ، از ریشه برکشیده میشد. استبداد وسختگیری همیشه پیروز بوده است ، به جز آنجا وآنگاه که

طغیان کنندگان فرقه‌یی بسی نیرومند بوده‌اند و نمی شده است از بیخ و بن برکنده شوند. هیچ شخص عاقلی درین نکته شک ندارد که نزدیک بود مسیحیت در شاهنشاهی روم ریشه کن شود. لیکن مسیحیت بدین سبب انتشار یافت و غالب شد که استبدادها و تعصبات، عارضی بود و به جز مدتی اندك دوام نمی یافت و به وسیله وقفه های طولانی تبلیغات تقریباً اختلال ناپذیر، از هم مجزا میشد. این یك سخن احساساتی میان تهی و بی ارزش است که گفته شود راستی و حقیقت، صرف به خاطر اینکه راستی و حقیقت است، نیروی ذاتی ولا ینفکی دارد و مانع پیروزی و غلبهٔ آن در برابر زندانهای تاریك زیرزمینی و چوبه های دار خطاها و دروغها است.

(درباب آزادی، جان ستوارت میل.)

۲- علل و مؤثرات

پاراگراف ۲

اینکه چرا اضلاع متحد هدف اخلاقی ومعنوی خویش را از دست داد و قربانی محدودیت مادی و اقتصادی شد، چهار علت عمده دارد. نخستین علت این فریفتگی و قربانی مرام اجتماعی در برابر تلاش برای پول، ثروت سرشاری بود که این کشور جدید در جلو چشمان ساکنانش به نمایش درآورد؛ و این ثروت عظیم به وسیلهٔ انقلاب صنعتی دو چند با سه چند گردید و تلاش و تقلای مسابقه مانند مردم را تا نقاط خطرناکی افزایش داد. علت دوم این بود که به ثقافت مبتنی بر دارایی و املاك متفرق و پراگنده، موقع آن داده نشد پیش از آنکه مورد حملهٔ بار بار یزم مبتنی بر انحصار، قرار بگیرد؛ در امریکا عمیقاً ریشه بدواند. علت سوم آنکه، انگیزهٔ مذهبی به ندرت جلو امیال امریکاییان را میگرفت. اضلاع متحد کشوری پروتستان است و هنگامی بنا یافت که پروتستانزم قبل بر آن رو به انحطاط گذاشته بود. این مذهب هنوز هم میتوانست موجبات آرامش واطمینان را برای زندگیهای پست وحقیر فراهم سازد، لیکن دیگر برای راهزنان دریایی وجودی نداشت و سدی در راه آنان نمیشد دزدان پول پس

از انکه دستبرد خود را زدند ، ممکن است احترام خویش نسبت به مذهب را با تأسیس مکتبهای دینی به جا آرند ؛ ولی در لحظهء فریب دادن واغـوا کردن ، مسیحیت به قدر دین بودایی از ذهن های شان دور و نا آشنا میباشد . وعلت چهارم اینکه اضلاع متحد درست به هنگامی که تمایل به غارتگری وچپاول بر شدت خود می افزود ، دارای دیموکراسی سیاسی شده بود . چون ثروت فراوان شد وولع واشتیاق شدت واز دیاد یافت، آلات وافزارهای شان با ملیون ها پول ، چند مرتبه افزون گردید . (کار برای محافظه کاری ، هربرت آگر .)

۳ـ تقسیمات منطقی(طبقه بندی ها ، دلیل ها، مرحله ها در نگارش مرحله یی و غیره)

پارا گراف ۳

پرسش های گوناگونی را که در باب آموزش به عمل می آوریم به صورت مناسب به چهار دسته تقسیم میشود . این دسته بندی بامراحل مشخص ومعین عملیهء کامل آموزش ، توافق دارد . هنگامی که میگوییم عکس العملی آموخته شده ، آشکار است که آن عکس العمل در زمان گذشته ، گذشته یی دور یا نزدیک ، « اکتساب شده باشد » و این عکس العمل در زمان آینده بار دیگر نیز میتواند تأثیر کند . این عکس العمل اکتساب شده است ومیتواند« به خاطر آورده شود» . اما در بارهء مدت بین این دو حادثه چه میتوان گفت؟ احتمال دارد بسیاری ساعتها ، روزها یا سالها بین و هلهء اول ـ آنگاه که عکس العمل نخستین بار تهییج شد واستحکام یافت ـ و وهلهء دوم ـ آنوقت که عکس العمل دوباره برانگیخته شد ـ فاصله شود. واضح است که عکس العمل بحیث عکس العمل احتمالی ، در طول این مدت به نوعی « نگاه داشته شده است » و بالقوه در آنجا وجود داشته است . بالاخر در لحظهء یادآوری بعدی ، ممکن است عکس العمل با صحت ودرستی تهییج شود ؛ و هم احتمال

دارد به عوض شکل اصلی و عادی، به صورتی جدید و عجیب نمودار شود. لذا این سوءال به‌میان می‌آید که عکس العمل تاچه حد، درست «تشخیص شده است».

بنابرآن، پرسش های مابه دور «اکتساب»، «نگاه داشت یاباز داشت»، «یادآوری وتشخیص» می‌چرخد. در هر یک از این مراحل، بساچیز هاست که شاگرد محقق وکنجکاو به‌دانستن آن علاقه و تمایل دارد

(اساسهای روانشناسی عمومی، جی.اف. داشیل)

۴ـ عقاید و نشاندادن مشابهت ها و اختلافـا

پاراگراف ۴

«تبسم روح بزرگ» برکهنه ونوپرتو می افگند. هنگامی که صفحه های تاریخ راورق میزنیم، درمی‌یابیم که «غدیروینه‌پساکی» نزهت گاه خرم و خوشی انگیز «بانسان‌سرخ پوست» بوده‌است. او در اینجا به‌بهترین وجه‌مفهوم‌آزادی رادانسته است. جنگلهای دور و نزدیک، بهترین شکارگاههای این ناحیه، ودریاچهء انباشته ازماهی های رنگارنگ وسبب افتخار ومباهات هر یک از سرخ‌پوستان بود. او قایقش راخود میساخت که‌توسط آن‌برآبهای دریاچه می‌لغزید وبه‌سوی جزیره‌های‌متعدد آن می‌شتافت. این جزیره ها ازبهترین‌تفرجگاههای هندیهای امریکابود. وینه‌پساکی‌ازایشان‌بود. آنان‌در تپه‌های‌موجدار وجنگلهای اطراف‌غدبردوست‌داشتنی‌ودلپسندشان می‌گردیدند؛ شکار میکردند وماهی میگرفتنه وبدون اخلال ودخالت «سفید پوست» باخوشی به‌سر می‌بردند. ولی این صفا وآرامش به زودی پایان یافت و «سفید پوست» به راندن هندیها از وینه‌پساکی آغازکرد. «تبسم روح‌بزرگ» از پرتو افگنی‌برسرخ‌پوستان، باز ایستاد وبسوی‌سفیدپوستان‌تبسم کردن گرفت. آنگاه صحنه‌بدل شد. خیمه‌هاوسراپرده‌ها درطول ساحل وبربالای جزیره ها به میان جهید. قصبه‌هابه امتداد ساحل در زمین‌های تخلیه‌شده‌سربرآورد. کشتیهای‌بخار درامواج وینه‌پساکی به‌خروشیدن

آغاز کرد . تفریح گاهها در سراسر ساحل برای پذیرایی و سرگرمی ساکنان سراپرده‌ها، ایجاد شد. کمتر به ذهن‌مان خطور میکند که این دریاچهٔ زیبا و زی از آن سرخ پوستان امریکای باستانی بود .

(از مقالهٔ یک شاگرد)

پارا گراف ۵

ظریفی گفت که « زنان (فریبا و دلربا) نسبت به زنان (زیبا)، نقاط مهم و قابل التفات بیشتری دارند » اگرچه این گفته قابل انتقاد هم باشد ، معنی و مفهوم آن درست است . چنین برمی‌آید که زنان دلفریب ، نقاط جاذب و جالب بسی زیاد دارند که هریک آن شمار اشیفته میگرداند و هریک آن پس از نظاره به خاطر شمامی ماند؛ بااین‌هم ، این نقاط دلفریب در یک جاجمع نشده است ؛ این نقاط و مواضع برجسته به‌شکل یک تمامیت و کلیت واحد وجدانشدنی درنیامده است. امازنی زیبا خودش یک تمامیت و یک کلیت است ؛ شمااورا به‌سان « مجسمه‌یی یونانی » به اجزا مجزا نمیکنید ؛ او مجموعه‌یی از دلفریبی های قابل تقسیم ، نیست ؛ او به خودی خود ، فریبایی تام وکاملی است . آزمایش تقسیمی هنر محض نیز همچنین است ، اگر بناباشد که شماجزئیات هنر را ستایش کنید ، در این صورت ، هنر معیوب و ناقص است ؛ باید شما آن را به شکل یک تمامیت و کلیت واحد درنظر بگیرید ، و همین تمامیت واحد را به خاطر داشته باشید ، و این کلیت را بستایید و همین تمامیت به هنگامی که شما آن را تحسین میکنید تا اندازه یی شما را تسخیر میکند ، و برای « همیشه » « مال » شماست .

(تحقیقات ادبی ، والتر بیگات.)

۵- استدلال قیاسی

پارا گراف ۶

و همانگونه که یک ناوخدا مجبور است در صورت شکستن و غرق شدن کشتی ، از همه آخر کشتی را ترک کند ؛ و در صورت بروز قحطی ؛ آخرین ریزهٔ نان را بین دریانوردان قسمت کند ؛ هم بدان گونه یک کارفرما در صورت بروز

هرنوع بحران یا فشار و اضطراب تجارتی ، مجبور است رنج و مشقت آنرا با کارگران یکسان برخویشتن بگیرد ، وحتی باید شخص خودش بیشتر از کارگران از این دردو عذاب حصه بگیرد ؛ طوریکه یک پدر در صورت حدوث قحطی ، غرقه شدن کشتی یا وقوع جنگ ، به خاطر پسرش خود را قربان میکند .

(به این آخرین ، جان رسکین .)

۶- تعریف و تصریح
پاراگراف ۷

به عقیدهٔ من آن کس آموزش و پرورش آزاد (۱) یافته است که در آوان جوانی چنان تربیه شده باشد که جسم او خدمتگزار آماده‌ء اراده اش باشد ؛ ومانند مکانزم ، همه‌کارهایی را که‌قابلیت آن را دارد باسهولت و خشنودی انجام بدهد ، آن‌کس که فهم و هوش ودرایتش ماشین منطقی سردو صافی باشد و همه پرزه هایش نیروی‌مساوی بدارد وهموار کار کند ، وبه‌سان ماشین بخار آماده ، هرگونه کار باشد و (تارهای بسیار باریک بتابد و همچنان لنگرهای ذهن را بسازد) ؛ کسی که دماغش از معلومات حقایق اساسی و بزرگ « طبیعت » واز قوانین طرز العمل های‌آن ، انباشته باشد ، آن کس که آتشین مزاج ومملو از نیروی زندگی‌باشد ، ولی هیجاناتش مثل سگ مطیع اراده‌ء نیرومند وی وخدمتگار وجدان حساس او باشد ؛ آنکو آموخته باشد که همهٔ زیباییها ، خواه زیبایی « طبیعت » خواه زیبایی‌هنر ، رادوست‌بدارد واز همهٔ پستی هاوفسادها نفرت کند وبه دیگران مثل‌شخص‌خودش‌احترام داشته‌باشد . (« آموزش وپرورش آزاد ؛ وازکجاباید آن رادریافت » توماس هکسلی .)

---

۱ - آموزش و پرورش *liberal education* آموزش وپرورشی که برای نجبا واشراف مناسب است (مترجم) .

پاراگراف ۸

نیچرالزم (ناتورالیسم) (۱) که در اواخر قرن نزدهم انکشاف یافت، محصول ضمنی (۲) روحیهء عصر است. یکی از انگیزه های آن، کنجکاوی علمی درباب تمام وجوه سرشت وفطرت آدمی اعم از پسندیده و ناپسند آن است. بر علاوه، ناتورالیست مفکورهء ماتریالزم علمی را در زندگی انسانی تطبیق میکند. در نظر او، انسان دوش وفهم مغلق وپیچیده یی نیست؛ بلکه ماشینی است که یابه وسیلهء عوامل قهار داخلی سوق طبیعی وهیجان، ویا توسط عوامل جابر خارجی محیط وحوادث اداره میشود. ازین نظر، معلوم است که زندگانی آدمی، محض بخشی از عمله های خود به خود کیهان مادی است. بنا براین ناتورالیست ثابت قدم، دیترمینست وقطعیت پسندی است که عقیده دارد هرعمل انسان بواسطهء عوامل مادی و طبیعی خارج ازاراده اش حادث میشود. در فلسفه یی که جایی برای اراده واختیار نیست؛ به همین شکل، جایی برای قضاوت وسنجش معنوی واخلاقی نیز وجود ندارد غلط و صحیح یك سان، به حیث بخشی از عملیهء غیر قابل ادارهء کیهان، واقع میشود. وبدان گونه که نیچرالزم نظریه های ارادهء مختار وخود داری اخلاقی را نفی ورد میکند؛ همان طور با آن ایدیال های ادب ونجابت که مدت های دراز در ادبیات امریکا نفوذ داشت نیز مخالفت وضدیت دارد. اگر ناتورالیست در پی آن است که انسان را به درستی وراستی مطالعه وتشریح کند، باید اورا نه تنها برمنبر و در اتاق پذیرایی خانهء وی، بلکه در بایددکان شیرینی فروشی یا در خانهء بدنام و یا در گودالهای پرلای و لجن کارزار - آن ساحه های زندگی که داستان اصیل وموءدبانه، جرأت خطر کردن وقدم نهادن بدانجا ها را نداشت - نیز مطالعه و تشریح کند. (تاریخ ادبیات امریکا، والتراف. تیلر).

۱- به خاطر باید داشت که این تعریف، تحلیلی است؛ نه از نوع تعریف محض قاموس. نویسنده به نتایج غیر قابل احتراز طرز تلقی ناتورالیستیک زندگی نیز اشاره میکند.

۲- محصول ضمنی *by - Product*: محصول دومی که در جریان استحصال اشیای مهم دیگر، حاصل میشود. (مترجم).

۷ - آمیزش، دو یا چند روش

پاراگراف ۹

پس این مطلق‌العنانی چیست ؟ (۱) . سازمان‌سیاسی جامعه بریکی از این دو روش بنا یافته‌است : روش همکاری‌اجباری یا روش همکاری‌اختیاری(۲). یك نمونهء کامل ساختمان تیپیك روش نخست را در دسته یی از محکومان به اعمال شاق واجباری، یادر گروهی ازسپاهیانی که‌اجباراً استخدام شده‌ودرجنگ شرکت میکنند ، میتوان دید (۳) . همکاری آنان غیراختیاری و بدون میل وداوطلبی است، وتوسط دولت‌برآنان تحمیل شده است . اگرآن سان که به ایشان امر شده همکاری نکنند ، دولت آنان را جزا خواهد داد (٤) . مطلق العنانی عبارت ازپالیسی توسعهء نامحدود روش همکاری‌اجباری ، در همه شعبه های فعالیت انسانی است(۵). وقتیکه این پالیسی به اوج‌شدت‌برسد، نیروی تمایل وآزادی‌عمل‌فرد کاملاً غصب‌میشود. او درتحت امر غرس میکند، تخم می افشاند ، درومیکند ؛ درتحت امرشغل وپیشه اش را تنظیم ورهبری‌میکند؛ حتی‌تفریحات وتفرج های اووتنظیم زندگی‌خانوادگیش ،آموزش وپرورش وکارهای فرهنگی‌وی، در زیرحکم وفرمان ونظارت وتفتیش دولت‌است؛ حتی روابط شخصی‌او با دیگران ، دوستی های وی وامورهیجانیش ، همه وهمه درتحت کنترول دولت است (٦) .

(البرت جی . ناك، چگونگی ملت .)

(۱) باید به خاطر داشت که جملهء موضوعی، سوأل است و پاراگراف باید به جواب‌آن بپردازد . (۲) این جمله دوبخش موضوع‌اصلی‌بزرگتری‌را اعلام میکند که بخش نخست آن درهمین پاراگراف توسعه داده شده وبخش دوم درپاراگراف آینده که اینسان آغاز میشود: « اما در مورد روش دوم، روش همکاری اختیاری، یك نمونهء ساختمان تیپیك آن در . . . مشاهده

میشود . . . » (۳) و (٤) مثالها وشواهدی برای توضیح وشرح جزئیات . (٥) تعریف و تصریح . (٦) مثالهای تأثیرات مطلق العنانی بر زندگی افرادی که در تحت این روش سازمان اجتماعی به سر می برند . ترتیب تدریج ارتقایی مثالها را نیز در نظر بدارید .

تنظیم و ترتیب

سومین مسأله در نگارش یك پاراگراف ، ترتیب منظم جمله هایی است که پاراگراف را تشکیل میدهد . مواد ومطالب خوبی که بد ترتیب شده باید حداکثر ارزش آن از بین میرود . فرضاً ما به این طریق بنویسیم :

شاگردان بایدعادت وملکهء تفکر واندیشیدن را کسب کنند . من هیچگاه ندانسته‌ام که چرا زنان با نهایت تواضع مود های پاریس را اقتباس می کنند . برای انسان بودن ، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد . تفکر مستقل معنای آنرا ندارد که افکار متمایز از اندیشه های دیگران داشته باشیم . همه شاگردان حتی درسال دوم یونیورستی ، تمایلی به یکسان وهمانندشدن دارند. اما تفکر مستقل این مفهوم را دارد که راه های ممکن تدقیق مسألهء خاص ومعینی را مورد توجه قرار دهیم وبالاخر انتخاب مستقلی به عمل آریم . و غیره .

در این حال ، افکار بی ترتیب ونا منظم است ؛ تفکر مختل شده ودرنتیجه نگارش مغشوش گردیده وخواننده نیز دچار اختلال خواهد شد . پاراگراف فاقد نظم وترتیب است .

بد بختانه برای نویسندهء تنبل ، راه معیاری تنظیم مواد وجود ندارد ؛ زیرا ترتیب وتنظیم مربوط به مواد و مطالب یعنی متعلق به افکاری است که باید بیان شود . خوشبختانه برای نویسندهء فعالی که ذهنش بیدار است ، اندیشه‌هایی که باید بیان شود طبعاً بانظم وترتیب بروز میکند ، آن سان که در مبحث گذشته « روش های منکشف ساختن » تشریح شده است . کتابت نویسندهیی خود روی با این گفتهء خود اندرز خوبی داده است : « آنچه رابنویسید که فکر کرده‌اید ،

نه آنچه‌را که‌برای نوشتنش فکر کرده‌اید .» اگر شما قبلاً مواد و مطالب را فراهم کرده باشید ، به تدریج در خواهید یافت که افکار و اندیشه ها چنان یکی از پی دیگری می‌آید که گویی هر یك آنها جایی در خور و مناسب داشته و به آن جا جذب میشوند . اگر مطلب پاراگراف ، واقعه‌یی باشد که عدم توفیق شاگردی در فکر مستقل را تمثیل کند ، یا اکتساب تدریجی عادت تفکر مستقل باشد ؛ در این صورت ، آن مطلب دارای ترتیب زمانی یا تدریجی خواهد بود . اگر مطلب حاوی یك تعداد دلایلی باشد که ضرورت تفکر مستقل برای شاگردان را نشان دهد ؛ در آن حال ، مطلب پاراگراف یك سلسله استدلال هایی خواهد بود که برخی بیشتر و برخی کمتر اهمیت داشته استدلالهای مهمتر بالعموم در آخر پاراگراف آورده میشود . اگر مطلب ، از شواهد و مثالهای عقاید تقلیدی متشکل باشد ؛ تنظیم و ترتیب طبیعی چنین خواهد بود که نخست مثالهای مأنوس و آشنا و نزدیك به ذهن (همان مثالهایی که بدون شك بار اول به ذهن نویسنده خطور کرده ، از جهتی که واضح و آشکار بوده) و سپس مثالهای نا آشنا آورده شود . هرگاه مطلب از یك جنس و مربوط به هم نبوده چندین مطلب متنوع را احتوا کند ، در این صورت مطالب متنوع نباید در هم ریخته شود بلکه باید تصنیف و دسته بندی شود ؛ مثلاً شواهد و مثالها در نخست و استدلالها پس از آن ، یا بر عکس ، آورده شود ؛ یا ممکن است مثالها و شواهد به غرض تقویت و تأیید هر استدلال ذکر شود . به هر حال ، به خاطر باید داشت که نظم و ترتیب از هر نوعی که باشد از بی نظمی و پراگندگی و اختلال بهتر است .

قانون تنظیم و ترتیب هر چه باشد ، این نکته را باید در نظر داشت که فکر باید «از» جایی «به» جای دیگر ترقی و تصاعد کند . اندیشه باید پیش و پیشتر برود نه اینکه حرکت نوسانی و متموج بدون هدف داشته باشد . هر جمله در سرتاسر پاراگراف باید به صورت نظری و تصوری ، جایی برای خود داشته باشد ، چنان محل شایسته‌یی که ممکن نباشد آن جمله را در جای دیگر انتقال دهیم ، و

جمله ها آن سان به هم مرتبط و منسجم باشد که تغییر محل سبب بی ربطی و عدم اتصال اندیشه هاشود . هرگاه مطالب پاراگراف در جای معین و مناسب نباشد پاراگرافی به میان می‌آید که آن رابنام پاراگراف « درهم ومغشوش » میتوان یاد کرد . به حیث مثال این پاراگاف :

بسیاری ازمردم فرق میان هنر راستین و هنر دروغین را درك نمیکنند زیرا آنان تعریف صحیح هنر حقیقی را نمیدانند . اگر کسی تابلوی زن زیبایی را می بیند وپس‌از مدتی ، یك‌جزء جدا گانهء نقاشی رانه بلکه تابلورابه صورت تام وکامل به خاطرمی‌آورد؛ این نقاشی ، هنرواقعی وراستین است .اگرکسی‌تابلوی زن زیبایی را می‌بیند وپس ازگذشت هفته ها، صرف لباس، یاروی ویا جزء دیگری ازآن پورتریت رابه یادمی‌آورد؛ این نقاشی نمونهء هنرراستین نیست . ازاین دومثال، چنین نتیجه می گیریم که هنرراستین‌همان هنری‌است که‌براذهان وحافظه های ما تأثیر میکند ودرآن جا یگیر میشود، نه به سان اشیای زیادی که بالای هم ریخته باشد بلکه مانند اشیای زیادی که کاملاً به هم آمیزش یافته‌یك تمامیت وکلیت زیبا را به وجود آورده باشد .(ازمقالهء یك شاگرد .)

این گونه پاراگراف در نتیجهء تفکر مغشوش ودرهم به وجود می‌آید، وعموماً وقتی چنین‌میشود که مطالب پیچیده ومختلط باشد . چارهء آن این‌است که مطلب مختلط وپیچیده به اجزا وانواع تشکیل دهنده اش. یعنی به «مراحل» متعددی درجریان مترقی وصعودی‌فکر، تقسیم شود بدین صورت، اگر پاراگراف ما شامل عده یی ازدلایل باشد ، میتوانیم بحث وتدقیق راجع به هریك‌ازدلایل رابه حیث‌مرحله یی درترقی وتصاعدفکر، تلقی کنیم‌ومتیقن باشیم‌که همهء آنچه‌رادرباب هرمرحله‌گفتنی هستیم؛ پیش ازعبور ازآن مرحله‌به مرحله‌یی دیگر، خواهیم گفت . بایداین مرحله ها درهم ومغشوش نباشند ؛ بمطالب ضمنی وفرعیی که پیشترموردتدقیق قرارگرفته، دوباره مراجعه نشود؛ اندیشه های بعدی خوشایند یاناپسند به میان نیاید ؛کوششهای بیموقع وبیهوده برای تأکید

مواد فرو گذاشته، صورت نگیرد، اگر مواد تازه به خاطرمان بیاید، به هنگام دوباره نوشتن پاراگراف باید آنها را در جای‌شان ذکر کنیم. خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی مترقی و متصاعد است.

یگانه استثنای آنچه در بالا گفته شد، مسأله‌ء جمله های خلاصه کننده است - جمله‌هایی که در طی آنها نظری به مطالب گذشته انداخته میشود و عصاره و مفهوم پاراگراف در آنها جمع میباشد؛ به حیث مثال، آخرین جمله‌ء پاراگراف بالا: «خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی مترقی و متصاعد است.» اگرچه این گونه جمله ها به ندرت برای اختتام پاراگرافها استعمال میشود؛ با آنهم گاهی که پاراگراف طولانی یا پیچیده و مختلط باشد، خالی از ارزش و فایده یی نیست.

اکنون انواع کثیرالاستعمال تنظیم و ترتیب مطالب در اینجا ذکر میشود.

رایج ترین اقسام ترتیب و تنظیم برای نگارش تشریحی یا استدلالی، عبارت از اینهاست: (۱) از ارزشهای کمتر و کوچکتر به ارزشهای بیشتر و بزرگتر، ترتیب تدریجی صعودی و ارتقایی؛ (۲) از آشنا به ناآشنا؛ (۳) از کلی به جزئی (روش تعلیلی)؛ (٤) از جزئی به کلی (روش استقرایی).

نظم و ترتیب معمول و مروج برای نگارش حکایتی، ترتیب تاریخی است، یعنی از زمانه‌یی بیشتر به زمانه یی بعد تر، و برای نگارش توصیفی، از یك جای به جایی دیگر یا از یك قسمت به قسمتی دیگر.

در پایین، پاراگرافها یی برای نمونه نقل میشود که انواع گونا گون تنظیم و ترتیب را در منکشف ساختن پاراگراف ارائه میکند.

۱- از ارزشهای کمتر و کوچکتر به ارزشهای بیشتر و بزرگتر: ترتیب تدریجی ارتقایی - اهمیت یا دلچسپی متزاید.

پاراگراف ۱۰

سه مرحله‌ء پنهان کردن و مستور داشتن خودی شخص وجود دارد. نخست، مستوری؛

محفوظیت ، اختفا ؛ هنگامی که‌شخص خویشتن‌را از نظرها دور بدارد و نگذارد آن سان که هست شناخته شود . اختفای دوم ، به شکل منفی است ؛ آن گاه که شخص اشارات و استدلالهایی به‌میان آرد که‌وی آن طور نیست که‌هست . و ریاکاری سوم ، به شکل مثبت است ؛ آن وقت که شخص به صورت صریح و تلاش آمیز ، دورویی و ظاهرسازی و بهانه کند آنچه باشد که‌نیست . («ظاهرسازی و ریاکاری» از فرانسس بیکن) .

به پاراگراف (۹) و حاشیه یی که برپاراگراف (۸) نوشته شده و پاراگراف (۲) نیز مراجعه شود .

۲- از آشنا به ناآشنا

پاراگراف ۱۱

دو طفلی که شب هنگام به طول جادهٔ روستایی راه همیرفتند بادیدن چیزی عجیب مایل به سفیدی که با شرشرها و جرجرهای آهسته به سوی شان می‌شتافت به هراس و وحشت افتادند . درست به هنگامی که آنان میخواستند فرار کنند یکی شان ، چیز آشنایی را در آن شی تشخیص داد و فریاد کشید : « اوه ، پشاو ! چیزی به جز روزنامه یی که شمال آن را می‌برد ، نیست ! » این نکته میرساند که آنان با روزنامه آشنا بودند . به همین صورت ، مسایلی که شخص در زندگی با آنها روبه رو میشود در بیشتر حالات مسایلی می‌باشد که بصیرتی را ایجاب میکند ، و مقتضی مشاهده یی است به چنان صورتی که عاداتی را برمی انگیزد و بیدار میسازد که هدف و مقصودی را تهیه می‌بیند یا به توافق موءثر در چنان حالات رهنمایی میکند . اینها مفکوره هاست .

(اساسهای روانشناسی عمومی ، جی ، اف ، داشیل .)

۳- از کلی به جزئی : روش تعلیلی

پاراگراف ۱۲

به‌هر حال ، مجزا از اشکال مشرح ، آشکار است که ما هیچگاه نمی‌توانیم در زمان به عقب برگردیم . هر قدم به‌عقب در زمان ، افزایشی در وزن مجموعی مادهٔ کیهان

را دربردارد و (مثلاً باستاره گان مصنوعی خاص) ، مانمی توانیم آنقدر به عقب برگردیم که‌این وزن مجموعی به‌لایتناهی برسد. درواقع ، کاملاً ممکن است به وسیلهء محاسبه های تخمینی که قبلاً ذکر کرده ایم حدی تعیین کرد . نابردی کامل تمام ماده یی که اکنون درکیهان است درجهء حرارت سطح زمین را به قدرشش هزارم یك درجه بلند خواهد برد ونابودی یك ملیون چنداین ماده ، درجه حرارت را ۱۶۰ درجه بلند خواهد برد . مانمی توانیم پذیرفت که تشعشع وحرارتی به این اندازه بتواند درفضا وجود داشته باشد. درجهء حرارت زمین به‌وسیلهء مقدار تابش وحرارتی که‌ازآفتاب می گیرد تعیین میشود؛ زمین حرارتش را متعادل میسازد بنابرآن به قدرانرژیی که میگیرد به همان اندازه انرژی را دفع میکند . درمورد رادیواکتیویتی خود زمین تصحیح کوچکی لازم است ، اما این امر نباید باعث اضطراب وتشویش ماشود . آنچه ما را نگران ومشوش میسازد ، ودرواقع کاملاً تعادل را برهم میزند ، حرارت وتشعشع یك ملیون کیهانهای مرده خواهد بود که اگرحرارت وتشعشع آنها از فضا لاینقطع به‌سوی ما جریان میداشت ، درآن حال حرارت سطح زمین از درجهء جوشاندن آب بالاتر میرفت وزمین نمی توانست دربین اخذ ودفع حرارت وتشعشع تعادل برقرار کند .

خلاصه اینکه ، حرارت وتشعشع یك ملیون کیهانهای مرده ، بحرها ودریاهای مارا وخودمان را می‌جوشاند . (کیهان ماحول ما ، سرجیمز جینز)

۴- ازجزئی به‌کلی: روش استقرایی

پاراگراف ۱۳

چندی پیش آقای محترمی اندکی پس ازامتحانهای ورودی ، باهیجان خیلی زیادنزد من آمد . اوگفت که ما اشتباهی بزرگ کرده ایم که فلان شخص را ازمکتبی که اونام برد نگرفته ایم . من گفتم : « اما اودرامتحانهای ورودی کامیاب نشد » واو دوباره به ذکر مزایا وبرتری های اخلاقی آن بچه پرداخت . من گفتم : «عفوکنید شما نمی فهمید . اودرامتحانهای ورودی کامیاب نشد » وگفتم : «باید

بدانید که اگر «جبرئیل فرشته» برای شمول در «یونیورسیتی پرنستن» نام نویسی میکرد و نمی‌توانست در امتحانهای ورودی کامیاب شود. ممکن نبود شامل شود. »

این عقیده برای او جدید و بی سابقه معلوم میشد. این بچه از مکتبی فارغ شده بود که سجیه و اخلاق را پرورش میداد، و او شخص خوب و دوست داشتنی با سجیه و اخلاقی قابل ارائه بود. بنابرین وی بایست در هر یونیورسیتی پذیرفته میشد. من نمی توانستم مسأله را از این پهلو و با این نظر ببینم، زیرا یك یونیورسیتی موءسسه یی دارای هدف و مرام است. در بعض سالهای قبل ما نسبت به آقایانی جوان احساس ترحم و دلسوزی کرده ایم که به قدر کافی با اساسهای یك کورس مقدماتی آشنا نبوده اند. اینان در امتحانها انداخته شده اند، و من همیشه احساس کرده‌ام که ما بنابر یك اشتباه، مقصر بوده‌ایم و پدران و مادران آنان را مجبور ساخته‌ایم بیهوده پول خرچ کنند و این جوانان وقت خویش را بیهوده ضایع سازند. وبدین سان من عقیده دارم که همهء دانشگاهیان اکنون باید خویشتن را بر انگیزند و بیدار سازند و بدانند که هدف و مرام یك یونیورسیتی چیست. هدف و مقصود یك یونیورسیتی فهم و تعقل (۱) است؛ یگانه هدف یونیورسیتی به حیث یك یونیورسیتی، فهم و تعقل است؛ در حلقهء دانشگاهیان، به حیث گروه متشکلی از جوانان؛ چیزهای دیگری هم لازم است؛ باید در حلقهء ایشان تفریحات و سرگرمی هایی باشد که آنان را از فشار و زحمت همیشگی جهد و کوشش برهانند؛ باید در آنجا چیزهایی باشد که دل را پر نشاط و لحظه های فراغت را مسرت انگیز سازد؛ اما به حیث یك یونیورسیتی، یگانه هدف فهم و تعقل است.

(وود رو ولسن)

۱- فهم، تعقل و ادراك: *inteuect* - نیرویی دماغی که توسط آن تفکر میکنیم و میفهمیم.
(مترجم)

۵- حکایت(روایت .Narration)

پاراگراف۱۴

اگر پیشخدمت هوتل بی درنگ فرانمی رسید: فانی ،زن‌جوانتر، خم‌میشد وبدون دشواری یکی ازجامه دان های چرمی را برمیداشت. آنان درین باره مباحثه میکردند، یکی شان بوت های کری‌بلندودیگری بوتهای بی کری‌بادست دوخته، به پا داشتند، زیرا مریل میگفت که آن جامه‌دان برای‌او به‌غایت‌سنگین است؛ وسپس هنگامیکه بالاخر پیشخدمت هوتل فرارسیدزن امریکایی خنده‌ء نرم وسریع‌وپراز نشاط‌جوانی خویش را سرداد. اوازکلمه های جرمنی به‌جز «گولن تگ»(۱) رانمی‌توانست بگوید وتنها همین کلمه‌بود که وی‌میتوانست‌به خاطرآرد. هرسه‌شان ازایستگاه بیرون شدند، پیشخدمت هوتل جامه دانها را خنده کنان حمل میکرد، ودوزن جوان بازوان همدیگررا گرفته بودند وهمی خندیدند وبه سوی شگفتی‌های بی پایان جهان زمستانی سردآرام، یابه سوی روشنایی غروب هنگام لاجوردین طوفان خیزتابستان، رهسپارشدند.

(«انشلوس»، کی‌بایل.)

۶-توصیف(تجسم Description)

پاراگراف۱۵

شخص‌این آقای مشهورپیرچنان‌درست ومناسب به‌حیث‌نمونه‌یی ازعظمت وشکوه آقایی ساخته‌شده‌بود که گویی بادست‌کدام مجسمه ساززرنگ‌وحیله‌گر هالندی‌ساخته شده‌است. قداودرست‌پنج‌فت‌وشش انچ‌بود، ومحیط‌وجود او شش‌فت وپنج‌انچ. سرش کره یی‌تام وکامل بود وچنان حجم شگفت وحیرت انگیزی‌داشت که‌خانم معمر«طبیعت» باتمام استادی‌وابتکار جنسی ونوعی‌خود، درساختن گردنی که توان برداشتن این سررا داشته باشد با معمایی دشوارو گیج‌کننده روبه روشده‌بود، بنابراین‌خانم«طبیعت»بخردانه‌ازین کوشش‌آباورزید

۱- گوتن تگ: Guten tag روزشما خوش (مترجم)

وهمین گردن‌را دربالاترین نقطهٔ ستون فقرات وی، درست دربین شانه‌هایش به استحکام قرارداد. بدنش مستطیل شکل ومخصوصاً درقسمت پایین پهن ووسیع بود که خردمندانه باتوجه یزدانی متشکل شده‌بود، بادرنظر داشتن اینکه اومردی بود که مشغولیتها وکارهایش باید نشسته انجام می‌یافت‌وازکاردشوار بی‌تأثیر وبیهودهٔ راه رفتن، بیزارومتنفربود. پاهایش کوتاه، ولی به‌تناسب وزنی که‌این پایها باید متحمل میشد، قوی ونیرومند بود؛ پس وقتی که‌به پا می‌خاست‌چندان تفاوتی بایك بیرل‌بیرکه‌بالای دو«دنده پنج» گذاشته باشندنداشت. چهره اش، آن نماینده وفهرست آشکار ودرست محتویات مغز، صفحهٔ صاف ووسیعی‌بود که‌با آن خطوط وچین خوردگی هایی که‌نمودار احساسات وعواطف واندیشه‌هادرسیمای‌انسانی‌است، هرگزمخطط نبود. دوچشم خاکستری کوچکش، به کردار دوستارهٔ کم نوردرآسمان غبارآلود، به خیرگی درمیانهٔ رویش« بل بل» میکرد؛ورخساره‌های فربه‌وسرخ‌وسفیدش که‌به‌نظرمیرسیدازهر چیزی که دردهانش فرومیرفت‌باج گرفته است، به شکلی عجیب وغریب نقطه‌دار ورنگ به‌رنگ شده وبه‌سان سیب‌سپیز نبرگ‌بارنگ سرخ‌تیره‌رگه‌دار وخط خط شده بود. (تاریخ نیویارک ،واشنگتن ایروینگ .)

۷ - آمیزش حکایت وتوصیف

پاراگراف ۱۶

به صورتی معقول ومدلل می‌توانست‌فرض شود که‌آن زن به‌وزش بادی‌که هرقدرازشب میگذشت قدری تندتر میشد وبیشترجلب‌توجه میکرد، گوش فرا داده بود. درواقع، چنان برمی آمد که آن شمال به خاطراین منظره به وجود آمده، همان سان که‌به نظرمی‌رسید این منظره برای‌آن ساعت‌ایجاد شده است. قسمتی‌ازآهنگ باد کاملاً مختص ومشخص بود؛ آنچه درآنجا شنیده میشد درهیچ‌جای دیگربه‌گوش نمی‌رسید. جریانهای‌بیشمار تندوشدیدبادازسوی شمال غرب پیاپی می‌وزید، وهرگاه هریك ازاین جریان ها مسابقه آسا میگذشت

آواز پیشرفت آن به‌همه قسم تغییر شکل می‌یافت . لحن های نرم بچگانه، خشن مردانه وبم، درآن یافته‌میشد. خیز وکمانهء عمومی باد به‌صورت مجموعی، بربالای گودالهاوبرجستگیها، به‌سان آوازآهنگدار بلند زنگها، شرنگس میکرد. از این گذشته، بزبزغور معتدل یك درخت کاج نیز شنیده میشد. از خلال این آوازهای قوی وشدید، وآن آوازهای زیروبلند، صدایی سست باآهنگی مبهم نیز سخت درتلاش ورقابت بود که میتوان آن‌رابه نام آواز عجیب محلی خواند. این آوازکه‌نسبت به‌آن دوتای‌دیگر، باریکتر وکمتر قابل سراغ وتعقیب بود، نسبت به‌همیشه خیلی زیاد موءثربود . در این آواز چیزی نهفته بود که‌ممکن است به‌نام عجب وشگفتی‌زمین خارهء بته‌زار خوانده‌شود؛ وهمین آواز در زمینهایی که خالی از بته‌باشد شنیده نمیشود، این آواز به حالت هیجانی وعصبی‌آن زن سایه‌یی ازتعقل وسنجش می بخشید که‌به صورت ناکاستنی ونا گسستنی دوامدار بود.

(«بازگشت بومی» توماس هاردی).

انتقال (*Transition*)

چون ذهن نویسنده ازیك فکر به‌فکر دیگرسیر کرده پیش‌میرود، دراین حال، به کلمه ها یا فقره هایی که ارتباط این مراحل ذهنی ومعنوی را منعکس کند، ضرورت است. فرض‌کنیم که مادوفکر برای بیان داشته باشیم :

من مسرورمیشوم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم . اوقدرت فوق‌العاده دارد .

باآنکه این جمله ها به درستی ازدو فکرما نمایندگی میکند ولی اینها به‌درستی نمودار «ارتباط و بستگی» این دو اندیشهء ما نیست . آنچه مادر ذهن داریم وآنچه‌باید مطابق آن بنویسیم، چنین خواهد بود :

من‌مسرورم که رئیس جمهوررانیرومند ببینم؛ اما اوقدرفوق العاده دارد .

من‌مسرورم که رئیس جمهوررا نیرومند ببینم . اماتصورمیکنم که اوقدرت فوق العاده دارد .

ممکن است جمله نخست مثبت نامیده شود، وجملهٔ دوم منفی، که چیزی را از جملهٔ نخست تفریق میکند. تقریباً مانند ٤ـ١ =٣. احتمال دارد حذف و فروگذاری یك کلمهٔ سادهٔ «اما» سبب ابهام وعدم وضوح سرتاسر فقره شود. ما سه وسیلهٔ انتقال را که دربین پا را گراف استعمال میشود در اختیار خویش داریم. نخست، ممکن است کلمه یا فقره یی را که در جملهٔ پیشتر به کار رفته تکرار کنیم:

نتیجهٔ آن مشاجره و نزاعی بود در بین «سنا» و رئیس جمهور. اکثریت اعضای «سنا» معتقد بودند که ...

دوم، ممکن است ما یك کلمهٔ اشاره ـ ضمیر، اسم اشاره یا صفت اشاره، استعمال کنیم:

نتیجهٔ آن، مشاجره ونزاعی بود دربین سنا ورئیس جمهور. «چنین» وضع همیشه پر است از خطر ...

سوم، ممکن است مایك عبارت انتقالی به کار ببریم:

نتیجهٔ آن، مشاجره و نزاعی بود در بین سنا و رئیس جمهور. «بدین طریق» چنین واقع شد که ...

از میان عدهٔ کثیر کلمه ها و عبارت های انتقالی، اینها را میتوان ذکر کرد:

جمع و اضافه: بر علاوه (علاوه بر)، بیشتر ازین (از ان)، به علاوه، وانگهی، دوباره (بار دیگر)، با وجود، نخست، دوم (تا آخر)، بالاخر، در آخر.

تفریق وتضاد: اما، مگر، ولی، با اینهم، معهذا، معذالك، درعین حال، به هر حال (به هر صورت)، هنوز، باز، از طرف دیگر، از یك طرف... از طرف دیگر، راست است که، درمقابل (دربرابر)، پس از همه.

مقایسه: هم چنین، همین گونه (همین طور).

واقعه: دراثنای، درعین حال، درهمان وقت، درعین زمان، درعین محل، باعین اهمیت.

مقصود : به این منظور (مقصود) ، با این ملاحظه ، با در نظر داشتن (گرفتن اینکه .

نتیجه : بنابرین ، بالنتیجه ؛ بدین سبب ، این چنین ، بدین گونه (طریق ، شکل ، صورت) .

تأکید : در موقع (واقعاً) ، یقیناً ، در حقیقت ، در هر حال .

خلاصه : به طور خلاصه ، خلاصه اینکه ، به صورت کلی (عمومی) ، مختصر اینکه ؛ به صورت مختصر .

آوردن مثال : برای نمونه ، به حیث مثال ، مثلاً .

زمان : پس از چندی ، پس از مدتی طولانی ، در عین زمان ، در این اثنا ، فوراً (فی الفور) ، بلافاصله ، بی درنگ ، به زودی ، دفعةً ، ناگاه (به ناگاه) .

مکان : به نزدیک ، آن سوی (آن طرف) ، ماورای ، به مقابل ، روبه روی .

بعضاً گفته میشود که ممکن است نویسنده یی خوب ، به سبب مهارتی که در استعمال همین وسایل متعدد آشکار کردن ارتباط ها در بین افکار ـ تکرار کلمه یا عبارت اشاره ، کلمه ها نسبت و ربط و عطف ، و فقره ها و عبارتهای انتقالی ـ دارد ، شناخته شود . استعمال این وسایل ارتباط را در پارچهء زیر ملاحظه کنید و در نظر بگیرید ؛ در این پارچه ، حلقه های ارتباطی و اتصالی بین جمله ها در قوس کلان و حلقه های اتصالی در بین اجزای جمله ها در قوس کوچک گرفته شده است (۱) :

به اثر پیشرفت ساینس «و» در سایهء تطبیق و تعمیل «آن» در جهان مادی و طبیعی ، مهمترین و قابل ملاحظه ترین پیروزیهای قرن اخیر به دست آمده است . (بنابرین) ما با ندکی رضایت و خرسندی میگوییم که « ما » در عصری (علمی) زندگی میکنیم . اما متاسفانه (این) معنای آن را ندارد که (ما) در روش

۱ـ برای یاد آوری جدول حرف های ربطی که در محل ارتباط و اتصال اجزای جمله ها استعمال میشود ؛ به صفحهء اخیر مبحث (تابعیت) مراجعه شود ـ مجلهء ادب ، شمارهء ۲ ، سال ۹ ص ص ۱۶ ـ ۱۷ .

« مان » کاملاً (علمی) هستیم . صرف (این معنی را دارد) که (همه)ی (مان) از مزایا و منافع (ساینس تطبیقی) برخورداریم ، بیشتری از «ما» تفکر« مان » را به واسطهء (ساینس) نمایی رنگ میدهیم ، «و» عدهء قلیلی از «ما» صاحب کفایت و صلاحیت تعقیب زور طلب و دشوار (ساینس) محض و خالص ، میشویم . آن عده از (ما) که سرگرم کار حقیقی (ساینس) نیستند ، مخصوصاً محتمل است که رنج پذیر سوء تعبیرات « آن » شوند . درست « همان طور » که هر دین بزرگ زودتر «یا» دیرتر در حجاب یك میتولوژی پوشیده شده ، «به همان گونه » (ساینس) مثبت نیز توسط هواداران خیال پرداز « ش » ، «و» اشخاص مودل مانندی که دماغهای ساده «و» دقیق را اقناع میکنند «و» گرم رو راه ایقانات و تحقیقات هستند ، « آنانی که » بیش ازین به شکاکیت صبرآمیز « دانشمند » راستین ، «نسبت به» درك روء یا و تصور لایتناهی رمز های «مذهبی » پی نمی برند ، تحریف و پوشیده و سوء تعبیر شده است . (به عبارتهای واضح ، ساینس) میتولوژی منحصر به خود «ش» را انکشاف میدهد . (از « خطابه یی در کالج امبرست » ؛ جی . اف . ویچر)

گذشته از انتقال در بین پاراگراف . باید نویسنده ارتباط و اتصال فکر خویش را از یك پاراگراف به دیگری ، نیز آشکار کند . ممکن است وی یك «جملهء انتقالی » که یك پاراگراف را به پاراگراف سابق متصل سازد به کار ببرد یا ممکن است یك « پاراگراف انتقالی » را که یك قسمت مشخص انشا یا مقاله اش را به قسمت دیگر ارتباط دهد استعمال کند . در برخی موارد ، شاید یك پاراگراف (طرحی) یا خلاصه کننده ، ارتباط میان پاراگرافهای گذشته یا آینده را نمایان سازد . مثالهای زیرین را مطالعه کنید :

جمله های انتقالی :

پس از تحلیل مزایا و منافع طرح و پلان در نظر گرفته شده ، اکنون عیوب و زیانهای آنرا مطالعه میکنیم .

از سوی دیگر ، آشکاراست که دشمنان ما در پی آنند که آخرین کوشش خود را باشکستن محاصرهٔ اقتصادی به عمل آرند .

پاراگراف انتقالی :

« بااینهم ، من می خواهم سجیه های عجیب معینی در این الههٔ تان را به شما نشان بدهم. این الهه اساساً در دو چیز با خدایان بزرگ یونانی و قرون وسطایی فرق دارد ـ نخست ، در مورد ادامهٔ نیروی جسارت آمیز او ؛ دوم ، در مورد وسعت وقلمرو آن . » («دادوستد» ؛ رسکین .)

پاراگراف خلاصه کننده :

پس ، درین بخش ، به سه دورهٔ عمومی تماس شده است : (۱) از آغاز تا صبحگاه مدنیت ؛ (۲) از زوال امپراتوری روم تا شگفتن رنسانس ؛ و (۳) از طلوع اروپای جدید تا روزگار معاصر .

• • •

موضوع (۱) وتفکر

یك موضوع تام وکامل آن است که آغاز، میانه و پایانی داشته باشد. ارسطو

درموضوع تام وکامل، هیچ کلمه یی را که وظیفهٔ آن، به صورت مستقیم یاغیر مستقیم، در طرح نخستین آشکار نباشد، نباید نوشت. الن پو

در واقع به هنگام آموزش طرز نوشتن پاراگراف، روش نگارش یك موضوع کوتاه را نیز فراگرفته ایم واکنون در مورد موضوعهای طولانی تر، قواعد جدیدی برای آموختن نداریم. به صورت کلی وعمومی، پاراگراف عیناً مانند یك موضوع طولانی، یك مبحث، یایك کتاب است. اما آنسان که زمینهٔ نگارش وسعت می یابد، به همان گونه رعایت قواعد موضوع شایسته ودرخور (مواد و مطالب) وساختمان صحیح وسالم (شکل وقالب) دشوار ودشوارتر میشود.

موادومطالب- گردآوری مواد

سستی وضعف همیشگی نگارشها ومقالات شاگردان ابهام، بی هدفی وکسالت آوربودن آنهاست. برای رفع چنین ضعف و سستی، نویسنده باید پیش ازهمه علاقه یی حقیقی وراستین به موضوعی که برگزیده است داشته باشد. پس ازین، نویسنده باید موادکافی وفراوان دراختیارداشته باشد. این شرایط - دلچسپی خود شخص ومواد کافی - دربرابرعبارتهای مبهم و بی ثمر، پاراگرافهای درهم ومغشوش وجمله های مهمل وبی لطف وتناسب، که به کثرت نوشتهٔ نویسندهٔ جوان و تازه کاررا ناقص ومعیوب میسازد، بهترین

(۱) موضوع : *Theme*

نگهبان است. کوشش بسی زیاد در این مورد بسنده نیست؛ نویسنده باید کاملاً به موضوع علاقه و دلچسپی داشته باشد، و این علاقه اساساً به مواد و مطالب ـ مقدار کافی افکار و اندیشه ها ـ مربوط است.

آن سان که جارج هنری لیویس گفته است «یگانه مدعا و هدف «ادبیات» این است که آنچه را خودشان نتوانسته‌اند درك کنند به دیگران بنمایند تا آنکه یك شخص خودش این را به وضاحت درك نکند، چگونه میتواند آن را به دیگران نشان بدهد؟» و چگونه آن شخص میتواند خودش به وضاحت آن را درك کند تا اینکه آنرا آزمایش نکند و به صورت کامل و دقیق نیاموزد؟ چسان کسی میتواند شخصی یا محلی را توصیف و ترسیم کند تا اینکه آن را به درستی و راستی درك نکرده و مشخصات آن شخص یا آن جای را ندیده باشد؟ چطور کسی میتواند حادثه یی را حکایت کند تا اینکه آنچه را که واقعاً رخ داده معلوم و مشخص نسازد؛ و چگونه میتواند داستانی بپردازد تا اینکه همهٔ مناسبات با همی حوادث آن را در تسلط خویش نیاورد؟ چسان شخصی میتواند چیزی را که به درستی نفهمیده است تشریح و توضیح کند؛ یا چطور میتواند راجع به موضوعی که در بارهٔ آن نیندیشیده و شواهد و براهین کافی فراهم نکرده است با هیجان و حرارت استدلال کند؟

بسیاری از محصلان نگارش، دریافته‌اند که به موضوعی یا راپوری علاقه نداشته‌اند ولی چون امکانات آن را فراهم کرده اند، برای شان دلچسپ گردیده است. هنگامی که معلومات و اندوخته‌های کسی در باب موضوعی، از خلال تحقیق و تفکر افزایش می‌یابد، به همان پیمانه علاقه‌اش نسبت به آن بیشتر می شود؛ زیرا علاقه و دلچسپی اساساً به معلومات و اطلاعات ارتباط دارد.

بنابراین، نخستین مرحله در نگارش یك موضوع، تحقیق و مطالعه آن است تا که آشنایی و شناسایی کاملی دربارهٔ آن حاصل شود. ما باید نخست دانش و اطلاع کافی کسب کنیم، یعنی مواد و مطالب فراوان به‌دست آریم. از میان چهار روش به دست آوردن مواد و مطالب: تفکر، مشاهده، بحث و مذاکره، و خواندن ـ هریك میتواند چیزی به ما بدهد.

در روش نخست، یعنی در اندیشیدن و تفکر، ما از خویشتن پرسشها یی میکنیم ومی کوشیم که به آنها پاسخ گوییم. شواهد وامثله، تقسیمات منطقی، علل ونتایج، مشابهت ها واختلافات را جستجو میکنیم. ممکن است تنها همین روش ما را به نوشتن موضوعی که از پنج صد تا هزار کلمه را احتوا کند قدرت ببخشد. اما اگر در نظر باشد که موضوع طولانی تری بنویسیم، آنگاه به استعمال روشهای دیگر گرد آوری مواد و مطالب نیز ضرورت می افتد. روش دوم، مشاهده، ما را در یافتن شواهد ومثالهای تازه، علاوه بر آنهایی که از آزمایشها و چشم دیدهای خودمان به خاطر آورده ایم، کمك می کند. هر آنگاه که نویسنده احساس کند که به قدر کافی مشاهده نکرده است، باید وی درین راه قدم فراتر نهد و بیشتر به مشاهده بپردازد. روش سوم، مباحثه و مذاکره شفاهی، ما را، توان می بخشد که افکار و اندیشه های مبهم و بی نتیجه و ناتمام خویش را بیشتر واضح و قطعی و کامل و بامقصود، بسازیم. صحبت کردن و سخن گفتن روی موضوع با رفقا و دوستان، از یکسو افکار ومثالهای جدیدی که بوسیلهء آنان خاطر نشان میشود بدست میدهد و از سوی دیگر نیروی حافظه و استدلال ما را بر می انگیزد. روش چهارم و آخرین، خواندن کتابها و دیگر مواد چاپ شده، ذخیرهء لازمی و ضروری اندیشه ها و افکار را بدسترس ما میگذارد. دربارهء هر موضوعی، منابع و مآخذی معتبر از اشخاص با صلاحیت و متبحر، وجود دارد که با صرف مدتهای طولانی بمیان آمده و ذخیرهء قابل ارزشی از افکار و اندیشه ها را در بر دارد و ما آزادیم که ازین ذخیرهء دانش و اطلاعات آنان استفاده بریم بشرط آنکه به آنان اعتبار و احترامی قایل شویم (۱). مخصوصاً باید این نکته را بدقت رعایت کنیم که مآخذ همهء مواد اقتباس شده را که خواه بصورت مستقیم

(۱) این جمله مربوط به آن کشورهای پیشرفتهء غربی یا شرقی است که دانشمندان و محققان و نویسندگان متعدد و بیشمار دارند و هر سال صدها کتاب و رساله و مجله و نشریه انتشار میدهند و علوم و فرهنگ بسان جریان خروشان سیلاب پیش میرود و افزایش می یابد. اما متأسفانه در ممالك پسانده در تحت شرایط ناگوار که معلول علتهای گوناگون است کتابها و رسالات بصورت بسیار اندك و قلیل و در موضوعهای محدود بوجود می آید و آن جریان خروشان و عظیم، درین ممالك به شکل قطره های خیلی کوچك و ناچیز و پاشان در می آید

در میان قوس کوچک، خواه بشکل غیر مستقیم باتغییر عبارت و به الفاظ و کلمات خودمان نقل شده، ذکر کنیم و از مدیون بودن خویش بصاحبان اصلی آن افکار واندیشه‌ها، اظهار شکران و سپاسگزاری کنیم. (۱)

تنظیم و ترتیب

بهنگام ترتیب و تنظیم مواد و مطالب، نخستین و آخرین چیز یکه باید مدنظر داشته باشیم، پلانی معین و مشخص است. موضوعی که صرف یك یادو پارا گراف را احتوا کند میتوان پلان آنرا در ذهن طرح کرد ولی پلان موضوع طولانی، همیشه باید بر روی کاغذ طرح شود. در غیر آن، احتمال دارد که مقدار زیاد نیروی خویش را در نوشتن قطعاتی که باید از بین برداشته شود، در کوشش به غرض تغییر موضع پارا گرافها نظر بتقسیمات منطقی، و در تهیهٔ مواد مهمی که از یاد برده‌ایم صرف کنیم؛ که نتیجهٔ کلی آن، علاوه بر رنج و زحمت ما، بمیان آمدن طرز ناقص و ضعیف نگارش افکار ناتمام و نیمه متشکل است. اگر ما بر ناشکیبایی و شتابزدگی خویش فایق آییم؛ در می‌یابیم که آسانترین روش، تهیه کردن طرح وخاکهٔ ۲) واضح و روشن است که بهنگام نوشتن، پیش چشم ما باشد.

ما باید در اثنای نوشتن موضوع به خاطر داشته باشیم که بیان (در نظر داشتن

---

(۱) با کمال تأسف باید گفت این نکتهٔ مهم در کشور ما خیلی کم مراعات میشود. سرقتهای آشکار معنوی و ادبی به پیمانهٔ زیاد و حتی به صورت شرم‌آور از طرف اشخاصی که در درجه های مختلف دانش و ادب قرار دارند یا تصور میشوند، به عمل می‌آید. در اینجا طرز تحقیق و نگارش شایسته، وزشتی و ناپسندی دزدی را حتی در مراحل عالی تحصیل به کسی نه می‌آموزند. دیگر اینکه بیشتر کتاب ها و رسایل و مجله‌ها از ممالک همسایه می‌آید و زمینهٔ سرقتهای بی باکانه را بنابر منحصر به فرد بودن و یا به سبب دور بودن محل چاپ و انتشار کتاب، مساعدتر میسازد. این وضع وقتی با دو عیب دیگری که عدم تبحر و صلاحیت در موضوع، خواه تألیف خواه ترجمه، و ندانستن زبان مادری (۱) است می‌آمیزد؛ از میان شمارهٔ محدود کتب و رسایل، یك تعداد آنها را از اعتبار و ارزش علمی و ادبی و استفادهٔ دیگران، ساقط میکند.

(۲) طرح، خاکه: *Outliue*

تنظیم وترتیب) و(آشکار کردن تنظیم و ترتیب) فرقی موجود است. ممکن است موضوعی طولانی ولو اینکه بدون تقسیمات پاراگراف یا انتقال دربین پاراگرافها نگاشته شده باشد، ترتیب و تنظیمی قابل درك در آن نهفته باشد؛ لیکن این تنظیم وترتیب بندرت برای خواننده آشکار میشود. برای واضح ساختن نظم وترتیب موضوع باید چنان پاراگرافهای منظمی بنویسیم که به سان اعضای یك موجود زنده، باهم آهنگی به یکدیگر توافق و پیوستگی بدارد. چنانکه (ا،س،هل) میگوید: استاد هنر انتقال، هرپاراگراف را چنان آغاز میکند وپایان میدهد که گویی هریك، از پاراگراف پیشتر رشد کرده در پاراگراف بعدی نفوذ میکند؛ چنان بسهولت وسادگی در نگارش پیش میرود که خواننده بی آنکه از طی مراحل مختلف آگاه باشد موضوع را دنبال کرده بانجام میرساند (۱). هرپاراگراف نو، نوعی از مرحله‌یی را در جریان مترقی فکر و اندیشه، نشان میدهد؛ اما اینکه یقیناً کدام مرحله است، باید بوسیلهء یك کلمه، فقره یاجملهء انتقالی تصریح شود. بطور مثال، اگرما در صدد بررسی وتدقیق محفلها و مجلسهای سعادت مندانهء زندگی برادرانه هستیم(۲) و میخواهیم که ازین مرحله بمرحلهء مجلسهای ادبارآمیز آن قدم گذاریم، نباید تند و ناگهانی پیش برویم بلکه باید بسادگی واضح سازیم که ما ازیك مطلب فراغت یافته‌ایم وبدیگری می‌پردازیم. یك پاراگراف جدید درین موضوع، میتواند چنین آغاز شود:

اما زندگی برادرانه مجلسهای ادبارآمیزی رانیز دربردارد.. یا: بهرحال؛ زندگی برادرانه مجلسهایی کاملاً ازنوع دیگری را نیز درخویش دارد.... اگر ممکن باشد هرپاراگراف را با پاراگراف قبلی ارتباط بدهید.

برای آموختن طرح وخاکهء نگارش ومثالهای آن، به مبحث (سادگی و فصاحت) وبرای آموختن طرز انتقال، به‌مبحث (انتقال) رجوع شود.

---

(۱) *The Principles of Rhetori* پرنسیپ‌های آیین نگارش (۱۸۹۵)، ص ۲۳۹

(۲) زندگی برادرانه *Fraternity Lif*: سازمانها ودسته های جوانان محصل در یونیورستی های اصلاع متحد امریکا که رمزهای پوشیده و پنهانی دارند وعموماً در یك لیله زندگی میکنند. (مترجم)

تناسب (۱)

این نکته که باید قسمت های مختلف یك انشا یا مقاله باترتیب و تسلسل منظم ، یکی در پی دیگر آید کافی و قناعت بخش نیست ؛ باید این قسمت های گونا گون نظر به ارزشهای نسبی و مرتبط شان ، به درستی متناسب باشد. آنچه در تفکر ما با اهمیت یا بی اهمیت است ، باید به همان شکل در نگارش ما جلوه کند . آنچه در نظر ما جزئی و کوچك است باید آنرا مختصراً تدقیق کنیم ، یا تنها از آن ذکری به عمل آریم ؛ و آنچه مهم و برجسته است باید طوری مورد بحث و تحقیق ما قرار گیرد که اهمیت و برجستگی آن ثابت شود ؛ و آنچه بزرگترین اهمیت را دارا است باید به طور تام و کامل مطالعه و بررسی شود تا که خواننده در قیمت گذاری و ارزیابی ما ، دچار اشتباه نشود . اگر ما در پی نگارش داستان کوتاهی هستیم ، نباید مقدمه یی بنویسیم که با متن داستان تناسبی نداشته باشد ، یا وقتی که به جای حساس یا هستهء داستان میرسیم نباید شتاب و بی صبری کنیم . و اگر مقاله یی تشریحی می نویسیم نشاید موادی را که با لنسبه تابع و تشکیل دهنده است ، توسعه و انکشاف دهیم و نباید از حقایق و اندیشه هایی که برای فهم و درك موضوع ضروری و اساسی است به صورت مختصر و طرح مانند بگذریم .

امکان دارد قانون تناسب ، بسیار ساده به نظر آید ؛ اما در ساحهء عمل ، دشواریهایی دارد . در مرحلهء اول ، شاید اهمیت یك مطلب از دو نظر باشد : اهمیت آن به نسبت موضوع ، و اهمیت آن به نسبت خوانندهء . فرضاً اگر ما قطعه یی کاملاً تشریحی یا به عبارت دیگر شرحی در باب سیستم حکومت ملی اضلاع متحد (مثلاً برای یك دائرة المعارف) می نویسیم ، باید تقسیمات اصلی و فرعی حکومت را به تناسب اهمیت شان در آن سیستم ، مورد تدقیق قرار بدهیم. از طرف دیگر ، اگر نوشتهء تشریحی ما از نظر هدف و مقصود آن ، قسماً یا به صورت کلی ، استدلالی باشد مثلاً وقتی

(۱) تناسب *Proportion*

که بخواهیم برای روزنامه یی به طرفداری کدم کاندیدیت سیاسی ، مکتوبی بنویسیم ؛ باید برای تأکید واهمیت دار ساختن ، چنان استدلالهایی را به کار بریم که بهترین تأثیر را برخوانندگان روزنامه وارد کند . یا به حیث مثال ، چون بخواهیم در اطراف محافل دورهٔ فاکولته تدقیق کنیم ، مسلماً جای کمی برای لباس (شاید یك پاراگراف کوچك) نسبت به اطوار ورفتار (کم ازکم یك پاراگراف طولانی) تخصیص خواهیم داد ، زیرا مطلب نخست نه تنها خودش اهمیت کمتر دارد بلکه هریك ازاهل مجلس نیز چنین نظر به دارد ، البته به استثنای اهل آن مجلسی که تولید کنندهٔ پارچه و لباس باشند ! همچنان وقتی که برای خوانندگانی که محصل باشند بنویسیم ، ممکن است جای کمی برای موضوع مطالعه (فرضاً سه پاراگراف) نسبت به موضوع رأی و عقیده (مثلاً پنج پاراگراف) تخصیص بدهیم . اگرچه پدران و مادران ماویك بخش بزرگ اهل فاکولته بااین نظریهٔ اهمیت نسبی مخالف باشند ، با آنهم شاگردان امروزی امریکایی از تدقیق و بررسی دربارهٔ عادت مطالعهٔ شان وروش مطالعه ، شان کمتر متأثر و متحسس میشوندتا اینکه ازتدقیق ومطالعه راجع به این حقیقت که بسیاری از آراء و نظریات وحتی عقاید محکم آنان صرفاً تقلیدی است . قانون تناست ، مقتضی بحث مفصل ووافی به مقصود درباب مطالب آخرین است ، که احتمال دارد بدینقرار تنظیم شود : پاراگراف نخست ، عقیده ونظریه چگونه به میان می آید (باچندین نمونه ومثال) ؛ پاراگراف دوم ، یك تمثیل ؛ پاراگراف سوم ، یك تمثیل دیگر ؛ پاراگراف چهارم ، یك تمثیل دیگر ؛ پاراگراف پنجم ، عقیده ونظریه چگونه باید به میان آید (باچند تمثیل) . وقتی به آخر موضوع ، یعنی به موءکد ترین نقطه می رسیم ، این دسته پاراگرافها باید تأثیر ونتیجهٔ نیرومندی بارآرد .

آنچه تاکنون گفته شد سخن را به دشواری دیگری در رعایت قانون تناست ، می کشاند ـ دشواری اختتام انشا یامقاله ، که باید کوششهای مادراین قسمت تقویه وتشدید شود . در تمرین وممارست ، ثلث یاربع آخرانشا ومقاله ، ضعیف ترین

قسمت آن است؛ مابدون اعتناوتوجه‌به‌تناسب وتأکید، در این شتاب میکنیم، زیرا وقت‌ما کم‌است یادچار خستگی وکسالت می شویم. علت هرچه باشد، حتی‌شکسپیر هم نمایش نامه هایش را به سبب صحنه‌های ضعیف آخر باربار صدمه‌زده است. باید درست به‌خاطربداریم که تأثیر یك‌پارچهء نگارش معمولاً به طور تدریجی افزایش می‌یابد؛ فراموش نکنیم که وقتی آخرین مرحلهء نگارش-نتیجه و هدف - دربرابر مانمودار میشود، باید کوشش خود را تقویه کنیم و اگرممکن باشد برشدت آن بیفزاییم، وبه یاد بداریم که دراینجا - درنتیجه - مسابقه برده یاباخته می‌شود.

آغاز وانجام

چندین‌قرن پیش، ارسطواظهارکرد که‌موضوع تام وکامل آن‌است که شروع، وسط وانجامی داشته باشد. امااین‌قول معنای‌آن راندارد‌که یك‌انشایامقالهء‌تام‌وکامل باید مقدمه‌یی، ذی‌المقدمه‌یی ونتیجه یی داشته‌باشد. البته این روش، طرح و نقشه صوری‌است‌که تنهادرموارد‌نادر، به‌حیث‌مثال دریك‌راپور، تیسس‌یااستثناء در کتابی پیچیده‌ومشکل، قابل‌تطبیق‌است. مقدمه‌هاونتیجه‌های‌موضوعات دراغلب نمونه‌ها. قسمتهای‌برجسته وضروری‌نگارش‌تام وکامل‌نبوده‌صرف‌ضمیمه‌هایی است‌که نه‌به اساس قوانین بلکه بنابه‌میل ونظریهء فردی وبه طوری‌فنی وماشینی به‌موضوع پیوست می‌شود. آنچه منظورارسطو بوده این است‌که باید موضوع تدریجاً از آغاز به انجام برسد. ما باید از آغاز شروع کنیم، نه پیشتراز آن؛ ودرپایان به انجام برسانیم نه پستر ازآن.

ازآغازشروع کردن، مانندشروع بایك مقدمه یاخودراباعطالت‌درموضوع رها کردن، ساده وآسان نیست. نویسندگان تواناوچیره دست‌بادرنظر گرفتن نوعیت وچگونگی‌موضوع، ودرنظر داشتن‌خواننده، روشهای گوناگون شروع را به

کار می برند . (۱) اکثر اوقات آنان بی درنگ وبلا فاصله شروع میکنند یعنی به یکبارگی سر از قسمت نخست موضوع می گیرند وشاید عبارتی را که به تمامیت وکلیت موضوع اشاره کند بدان می افزایند . بدین نهج :

درمحافل دوره‌ء فاکولته هیچ چیز نسبت به وضع لباس وپوشاك گیرنده تر نیست .

(۲) بیشتر اوقات جمله‌ء نخست به غرض ارتباط موضوع بامعلومات یاتجارب خواننده استعمال میشود :

هر خوانندهء داستان ، هرفارغ التحصیل یونیورسیتی ، میداند که زندگی دورهء یونیورسیتی به متحد الشکل شدن ـ مخصوصاً ازنظر لباس ـ متمایل است.

(۳) بعض اوقات نویسنده نگارش را با جستجوی طریق غلبه برعقیده یـ بی اساس یا سوء تفاهمی احتمالی آغاز میکند :

اگرچه من درنشان دادن ارزش محافل ، که درهمهء اجتماع ضروری وحتمی است دچار ضعف وخطانخواهم شد ، ولی معتقدم که محصل امر یکایی قربانی « میل غریزی دسته جمعی » است واین میل غریزی دسته جمعی امروز جهتی ادبار آمیز وپرازبد بختی وپریشانی را اختیار کرده است.

(٤) یانویسنده به غرض برانگیختن دلچسپی خواننده ، نگارش را آغاز میکند ودراین صورت عبارتی تکان دهنده وشگفت یامتضاد را به کار میبرد ، ویا قولی مناسب ودرخوررا که خیلی مأنوس وآشنا نباشد نقل میکند ، ویا حادثه‌یی را که موضوع را شرح میکند بیان میدارد :

محفل ـ بهترین وزشت ترین مظهرزندگی است.

امرسن اعلان کرد: «هرآنکه اوانسان است نباید مطابق هرظرف شکل بگیرد .»

تابستان گذشته ، به هنگام تعطیل دروسکانسن با یك فارغ التحصیل فاکولته ملاقی شدم که . . . .

هریك ازاین روشها یا طریقه های دیگر شروع که برای یك موضوع معین، بهترین آغاز باشد ؛ تا که ما چندین روش را آزمایش نکنیم ، بهتر بودن آن یکی آشکار نخواهد شد . برای آنکه خوب آغاز کنیم باید خیلی دقیق و محتاط باشیم . فرضاً اگر جملهء نخست ، جملهء پرنشاط وشاد مانه باشد احتمال دارد به ما چنان الهام دهد که پارا گرافی شادمانه وسرورانگیز بنویسیم ، و این امر به نوبت خود نور و نیروی بیشتری به ما اعطا خواهد کرد .

وقتی که ما به انجام نگارش رسیدیم ، زمانی که همهء آنچه را درنظر داشتیم بگوییم گفتیم ، آن گاه باید طریق اختتام رانیك بدانیم . اگر قسمت آخر موضوع ، باهمه قسمت های دیگر ارتباط و تناسب منطقی بدارد ، این امر موضوع را کامل وموزون خواهد گردانید وچیز دیگری برای گفتن باقی نخواهد گذاشت . بدینصورت ، اگر پارا گراف آخر دربارهء اینکه عقیده ونظریه چسان باید به میان آید بحث کند ، شاید جملهء آخرین چنین باشد :

به این طریق شاید ما به استقلال فکر نایل شویم تا اینکه به عدم مسوءولیتی دردناك ورنج دهنده وفریبنده .

یا احتمال دارد جملهء آخرین ، مطلب پارا گراف آخر را با موضوع انشا یا مقاله پیوست سازد :

. . . ، یقیناً مثالی موءثر وگیرنده برای اختلاف بین استقلال ومحفل . ویا ممکن است جملهء آخرین ، سعی ودقتی یا استنباط واستنتاجی را پیشنهاد کند ، ویا مسأله یی بزرگتر ازنوعی را که مورد تدقیق قرار گرفته ، ویامطلوبیت عملی را تذکر دهد ، با آنکه این روش اختتام خطر آن را دارد که ما را ازموضوع اصلی به دور افگند . اگر پیش از نوشتن ، پلانی که خواه در ذهن خواه بر روی کاغذ طرح شده باشد ، ساخته باشیم ، جملهء آخر نسبت به جملهء نخست مارا کمتر دچار زحمت ودشواری خواهد ساخت ، زیرا ما قبلاً درشروع ، اختتام را تشخیص میدهیم .

مأخذ : کتاب انشا و نگارش (ترجمه محمدنسیم نگهت)

تألیف فورستر و ستیدمن

نویسنده پروفیسر تارن

یوتیدیموس و باکتریا

—٤—

ترجمه محمد علی زهما

... اما راجع بوجود جادهء تجارتی اکسو ـ کسپین از باکتریا بطرف غرب و (باصطلاح جادهء شمالی) و همچنین از هند که در کتابهای درسی و تیوریهای مروجه رول بس بارزی را بازی کرده است ، دلیل تاریخی موجود ندارد وحتی هیچگونه فرضیه‌ای برای وجود چنین جاده و راه نمیتوان مورد دسترس خواننده گذاست . حقیقت امر چنان بوده که پتروکلس هیأتی را میفرستد تا در بارهء کسپین معلومات کافی مورد دسترس بگذارد ؛ هیأت پتروکلس دهانهء اترك (*Atrek*) را دیده و گمان میکند که دهانهء مزبور اکسوس است و از این سوء تفاهم چنان نتیجه میگیرند که گویا اکسوس در کسپین فرو میریزد . در عین زمان همین راپور را مورد دسترس انتی مخوس میگذارند و در آخر بدین نتیجه میرسند که یك راه تجارتی را میتوان بآسانی درست کرد .

وبعد ها ازین گفته وفیصله ، که هنوز دست عمل سپرده نشده بود ، چنان استنتاج کرده اند که راه تجارتی مزبور وجود داشته (۱) .

باازبین رفتن راه تجارتی اکسو ـ کسپین همان مفکوره . که در زمان یونانیها اکسوس در کسپین میریخت ، نیز ازبین میرود و باید علاوه نموده گفت که تمام این سهوها در همان سهو و خطای پتروکلس مستتر بوده است .

اوخوس (*Ochus*) ـ اریس سفلی ـ بااترك (*Atrek*) و اوخوس اترك با اکوس مغشوش گردیده و این مغشوشیت و سرسامی چنان چیستانی را جلو روی

۱ـ برای ثبوت این موضوع به اثر پروفیسر تارن ، یونیهای در هند و باکتریا ، لاحقه چارده مراجعه نمایید .

ستر ابو گذاشت که وی به حل آن دست نیافت ومن هم نمیخواهم در آن لحاف بیمار خودم را به پیچم. گرچه ستر ابو علی الاکثر از پتروکلس نقل قول میکند ولی اینقدر میدانست که اکسوس وجیحون دریك بحر فرو میریزند وآن ارال است. اما دراین روزها بعض شواهدی ازمنابع ومآخذ پارسی بدست آمده است که درآنجا چنین اظهار نظر شده است: «درقرن دوم قبل از میلاد اکسوس از خوارزمیه مثل اینکه امروز میگذرد، میگذشت.» درعین زمان یك تیوری جاندار دیگر نیز دراین مورد وجود دارد وآن اینکه در دوره هلنیك وهم بعد از ان یك شاخه دریای مزبور بسوی دریای جیحون فرستاده شده ودرهمان بحر فرو میریخت. امابیشتر از آن نمی خواهم دراین موضوع به پیچم بعلت اینکه این کار ساینس است نه کار علمای تاریخ (۱).

شاهان یونانی، باکتریا- سغدیانه رابیك تعداد ستراپی ها تقسیم کرده بودند، ستراپی های مزبور اپارشی های سلیکود بوده واز نقطه نظر نظام سیاسی این چنین تقسیمات امور اداری وکاروبار مملکت داری را آسان وسهل میساخت؛ این سیستم را جانشینان سلیکود، بشمول پارتیا وحتی دولیکه هرگز سلیکود نبودند واماتحت نفوذ وتأثیر سلیکود ویا پارتیا بودند، دنبال کردند.

شاهان یونانی باکتریا چنان روش ها ونظام هایی را خلق نمودند که درقرن اول ق. م. تقریباً سرتاسر آسیا ازآن سیستم ها دنبال میکردند؛ خیلی ها امکان دارد که تشکیلات جدید در باکتریا یادر روز گار دایدوتوس *Diodotus* شروع شده باشد. دراین فرصت لازم میدانم ازاین نکته صرف نظر نکرده وآنرا مورد دسترس خواننده محترم بگذارم:

بصورت قطعی برای مامعلوم نشد که دایدوتوس ملقب بشاه شده باشد. پس به جرأت نمیتوان گفته بالارا بدون دغدغه وشك پذیرفت.

۱- به «یونانیها درباکتریا وهند» اثر پروفیسر تارن، لاحقه (۱۵) رجوع فرمایید.

بدون تردد واشکال میتوان گفت که تشکیلات مزبور قبل از ده ره پارتیا بوجود آمده زیرا پارتیا روشهای مزبور را دنبال میکرد ؛ لیکن بازهم واضح نگردید که آیا آن تشکیلات را متریدتس اول *Mithridates* راه‌انداخته بود ویا اینکه مال متریدتس دوم بوده است. لیکن متریدتس اول ازیونید یموس بعد تر برسر اقتدار آمده بود وازاینرو باحتمال قوی میتوان گفت که آن تشکیلات را یونید یموس طرح ریخته است . فهرستهٔ ستراپی باکتریا برعکس فهرسته ستراپی کپه دوشیا *Cappadocia* ارمینا وپارتیا از حوادث ودستبرد زمان محفوظ نمانده است. وازستراپی باکتریا نامهایی را که‌میدانیم‌تپوریه *Tapuria* وبوبکین ، که درکدام بخش سغدیانه واقع بوده ،میباشد . لیکن خیلی احتمال دارد که اسم بدخشان بندوبین *Bandobene* بوده باشد .

باحتمال قوی امکان دارد که نام بند وبین پاروپا میزاد از همان بندوبین بدخشان گرفته شده باشد . از این نکته، بنابراساس تشابه در هند، با تمام معنی متیقن هستیم که ستراپی را توسط جنرالهای (*Strategio*) اداره وکنترول میکردند. واین عمل، البته تقلدیست‌ازسلیکودها، بطورعموم سیستم اداری نیز به پیروی از سلیکودها منصهٔ اجراء گذاشته میشد ؛ راجع به اینکه چگونه تغییراتی را در سیتم اداری وارد کرده بودند معلومات موءثق مورد دسترس ما نیست.

باکتریا، «ام البلاد» و« بهشت روی زمین»بوده‌که بلخ‌امروز- پایتخت- ازآن نمایندگی میکند، لیکن درآن‌سامان تقریباً هیچگونه کاوش وحفریات صورت نگرفته واز همان جهت دربارهٔ آن معلومات کافی در دست نداریم . احتمال میرود که شهر مزبور بشهرسوسا شباهت داشته باشد . این جاخانهٔ عنعنوی مدرسهٔ زردشت‌بوده واسم دیگرآن زراسپه شاید ازمعبد اذر اسپ گرفته شده باشد .

سترابو برآنست‌که ام البلاد بهردوطرف رود باکتروس (*Bactrus*) یعنی رود خانهٔ بند امیرودره (*Darah*) که به اکسوس میرسد، آبادان بوده است.

خیلی ها امکان دارد که اسم دوم ززاسپه نام یك بخش مخصوص و معین آن بوده باشد. باکتریا را سر از نو اسکندر بنام اسکندریه آباد کرده است. از بنموضوع موءرخان چنین صحبتی میکنند نه یونانیها. در دورهء یوتیدیموس ام ابلاد باید قیافه وشکل شهر یونانی را بخود گرفته باشد. زیرا بر علاوهء اینکه شهر مزبور مرکز مبادلات مال التجاره بوده، بصورت قلعه وحصاری مستحکمی درآمده بود. معبد الههء بومی آن که موسوم به انایتس *Anaitis* بود مرکزی را برای اهالی آنولا تهیه کرده بود. موقف اجتماعی این معبد، ایسا گیل (*E-Sagila*) دربابل و معبد فینای (*Nanaitis*) درسوسامینماید. الههء قدیم اکسرس بصورت الههء زرخیزی به نمونهء بابل، انکشاف دیده و از عناصر کیفیت بابل برخوردار گردیده بود یعنی در ردیف (*Ishtar*) قرار گرفت. پرستش این الهه درسرتاسر پارس و امپراطوری هخامنشی اعلام گردید درزمان (*Artaernes*) و این خود تقلیدیست ازجهان بابل. در معبد الهه مزبور یك تصویر وی وجود داشت؛ این تصویر تاج طلایی را که هشت اشعه ویکصد ستاره دارد برسر نهاده وپوستی را پوشیده که پارسی ها آنرا دوست داشتند. الهه و تاج نوروی برروی سکه های وی، دیمتریوس، ضرب زده شده بود. و این، بدان مفهوم است که وی الههء باکتریای یونانی وسپس الههء پوشکلاوتی گردیده بود.

اونیسیکرتیوس (*Onesicritus*) میگوید که دریك وقت وزمانی مردمان باکتریا سگانی آدم خواررا تربیه میکردند وکسانیکه درحالت نزع میبودند طعمهء آنها میگردید.

این رسم ورواج را اسکندر ممنوع قرارداده بود. من چنان فکرمیکنم که قصهء مزبور بدورهء قبل از ایرانی تعلق داشته ویا اینکه قصهء بالاجعلی وانتحالی بوده است.

نخستین وظیفهء هر پادشاه یونانی این بود که دروازهء ایران را در مقابل مردمان نیمه وحشی شمال و شمال غرب مسدود نماید. این وظیفه را شاهان مزبور تا زمانیکه مهاجرت پوهیجی ها شروع گردیده بود، بخوبی انجام

دادند. فشار بر شاهان مزبور از دو طرف وارد میشد : از طرف شمال از وادی جیحون و از طرف شمال غرب تا اکسوس خط سیر این فشار میبود .

حکومت پارس و به تعقیب آن اسکندر ، یک تعداد حصارهای مستحکمی را در مقابل خط سیر فشار یوهیجی ها بپا نمودند . این حصارها را شاهان یونانی ، نه تنها تأمین کردند بلکه بر تعداد آن افزوده آمدند. اگر یوتیدیموس بر فرغانه فرمانروایی کرده باشد (در حالیکه فرمانروایی وی بر فرغانه یقینی است) در آنصورت خط دفاعی در برابر فشار اجنبی ها درازتر بوده است . راجع بدین موضوع که آیا در دوره فرمانروایی یوتیدیموس فشار بر سرحدات قلمرو وی زیاد بوده ، نمیتوان به یقین اظهار نظر نمود . در مرحلهٔ اول شاید مردمان بومی همان جادر بوجود آوردن فشار سهم داشته باشند و اسکندر هم فقط مردمان بومی را دیده بود . چادر نشینان بعد ها بحرکت آمدند از دریا عبور کردند و باکتریا را تاراج و چپاول نمودند. در مرحلهٔ اول فشار واقعی باید از طرف شمال غرب متوجه باکتریا بوده باشد زیرا بدان سمت کدام سد طبیعی ، مانند جیحون ، وجود نداشته و اکسوس آنقدر ها دشوار گذر نمیبود . بطرف غرب و شمال غرب یک سلسله کولونی های نظامی و قزول خانه های مستحکم وجود داشت که حتی بعضی از استحکامات آن بدورهٔ پارسی تعلق داشت . دشمنان درجه اول باکتریا کانفدراسیون بزرگ سکا (*Saca*) که موسوم به مسگیتای میباشد ، بوده و دشمنان درجه دوم آن سکررا وکای بودند ؛ این دو دسته مردمان در کمین نشسته بودند تا در فرصت مساعد بر باکتریا حمله کنند اما آن فرصت و وقت هنوز فرا نرسیده بود. چنان نمی نماید که شاهان یونانی قصد درهم کوبیدن قبیله مسگیتای را نموده باشند تا بدان وسیله خوارزمیه و خط سفلای اکسوس را بدست بگیرند. به پارتیا در عهد میتریدتس مبادرت نمودند. اینها عنعنه اسکندر را فراموش نکرده بودند اما فکر توسعه جویی ایشان بطرف دگر متوجه شد .

نیز همین مردم مانند دهای (*Dahae*) که برای اسکندر عسکر تهیه میکردند، برای شاهان یونانی عسکر تهیه مینمودند. در حقیقت، اگر وضع بحرانی میشد، میشد از این چادر نشینان استعانت خواست وایشان را همردیف خویش در برابر دشمن استعمال کرد. ازاین تکتیک نکلومیدس و هیراکس (*Hierax*) استفاده نموده و گالتای (*Galatae*) را بمفاد خود در کار و زارگاه استعمال کردند. بکاربردن این تکتیک گرچه خیلی بزرگ بوده و مادرباره این موضوع سرگذشت جالب توجهی را مورد دسترس خوانندگان خواهیم گذاشت.

ازهمین تکتیک، یعنی استعمال چادر نشینان، یوتیدیموس درمقابل انتیوخوس سوم بمفاد خویش کارگرفته بود وانتیوخوس را وادارنمود که با یوتیدیموس معاهده صلح را امضا کند. این یک امر طبیعی مینماید که قبیلهٔ مسگیتای محاصره باکتریا را ازحواشی سرحدات بدقت میدیدند ومترصد فرصت نشسته بودند تا ازآن محاصره استفاده نمایند. یوتیدیموس انتیوخوس را توسط همین قبیله تهدید میکرد وحتی به انتیوخوس گفت که اگر وی بیشتر به محاصره باکتریا پافشاری واصرار ورزد، وی مجبور خواهد شد که از قبایل مزبور استعانت نماید. درنتیجه، این تهدید یوتیدیموس کارگر افتاد وانتیوخوس آماده شدکه بایوتیدیموس میثاق صلح را امضاء کند.

چادر نشین‌ها معتاد بودند تا ازمردمانیکه مستقر بودند خراج بگیرند. تازمانیکه مردمان مستقر بچادرنشینان خراج میدادند، البته، از یغما وچپاول ایشان درامان بودند. شاهان یونانی باسرسختی تمام مجاهده مینمودند که بدین وضع ناهنجار و خانه برباد کن پایان دهند. همین وضع بود که انتیوخوس را وادار نمود تاواحهٔ مرو را توسط یك دیواریکه ۱۸۷ میل طول داشت، محاط نماید؛ وشاید این یگانه دیواری نبوده باشد که برای نجات ازتهدید چادر نشینان بنیاد گذاشته شده بود، بلکه دیده میشود که دورا دوربخارا، سمرقند وبلخ (باکتریا) دیوارهای مشابه دیوار مرو بناشده بود. خیلی امکان دارد که دیوارهای فوق الذکر در دورهٔ

یونانیها اعمارشده باشد . نیز احتمال میرود که‌مردمان جدید وتازه واردی در سرتاسر قرن سوم به باکتریا آمده باشند. یوتیدیموس یگانه‌مردیونانی نبوده که‌از جهان یونان وارد سرزمین باکتریا گردیده بود: درسال۳۲٦ اسکندر قریه‌هایی راکه بدون‌دیوار وحصار بود، بنانمود. چانگ کیان درسال ۱۲۸ قریه هایی را میبیند که دورا دورآن با دیوار ها احاطه شده بود .

درنزدیونانیهای‌شرق‌بعید«هزارشهر باکتریا»ضرب المثل‌شده بود، اما، البته، بعدازدوره فرمانروایی‌یونانیها درآن‌سامان، تعداد باشندگان یونانی یا اروپائی را درآن سامان، نمیتوان حدس زد . لیکن رویهمرفته ،ازقصد یوکراتیدس برمی‌آید که‌تعدادایشان باندازهٔ کافی بوده‌است. یونانیهای‌دورهٔ یوتیدیموس، مرکزسلطنت‌یوتیدیموس را بنام‌های‌باکتریا، اسکندریه-باکتریاوبعدها یوکراتیدیا ثبت‌کرده‌اند. درسغدیانه، اسکندریه‌اسخیت. (*Alexandria Eschate*)درکرانه جیحون (خجند) وهم اسکندریه - اکسوس ثبت‌شده‌است. اخیرالذکر مشکوك است. نیزباحتمال قوی-انتیوخی (۱) (*Antioch*)درفرغانه وجودداشته، آنهم در صورتیکه اسکندریه اسخیت (*Alexandria Eschate*) را برای مرتبهٔ دوم اعمارنکرده باشد ، نیزاحتمال میرود که دیمتریوس شهری را درسغدیانه بنام دیمتریاس بنیاد گذاشته‌باشد، زیرا یك اثرسانسکریت‌که بزبان تبتی ترجمهٔ شده ازشهری درممیترا (*Dharmamitra*) یاد میکند وکلمه‌درممیترا شکل «پراکریت» اسم دیمتریوس دریوکه‌پورانه میباشد . مترجم تبتی علاوه نموده میگوید که اسم مزبور در اصل ترمیته (*Tarmita*) بوده واین ترمیته، دراصل ترندامروزی‌است‌که‌درشمال دریای‌اکسوس واقع شده است. . . . پس‌ازروی گفته های بالامیتوان حدس زد که‌دیمتریاس موقعیت‌خیلی‌ها دلپذیری‌را احراز کرده بود زیرا ازدو راه بازرگانی استفاده میکرد :

یك راه همان راه تجارت‌شمال بود که‌به‌باکتروس منتهی میگردید وراه

۱- ی نکره را من برانتیوخ افزوده ام

دیگر همان راه نرافیکی دریای محلی بوده که از اکسوس استفاضه میکردند. شواهدی از منابع و مآخذ یونانی در این موضوع مورد دسترس ما نمیباشد، بعلت اینکه از سه شهر دیمتریاس فقط دو شهر آن که یکی در سغدیانه و آندیگری در سند بوده، معلومات داریم؛ شاید تحقیق و تتبع در این زمینه موقعیت شهر سوم را مورد دسترس ما بگذارد.

از آنجاییکه حمله بر هند بدون نیرویکه از مردمان یونانی تشکیل شده باشد امکان ناپذیر مینماید، پس انسان حدس زده میتواند که اگر بتعداد شهر های زیادی یونانی وجود نداشته، حتماً کولونی های نظامی زیاد در قلمرو یونانیهای باکتریا و سغدیانه وجود داشته. تمام نامهاییکه توأم با اسکندریه در باکتریا و سغدیانه ذکر گردیده، یا احتمال قوی کالونیهای نظامی بوده است؛ طوریکه از تحقیقات بر می آید در آسیا ورای فرات پولیس (*Polis*) اساس گذاشته نشده بلکه تمام آنها کولونی های نظامی بوده است. لیکن این کولونی های نظامی برای اینکه مقاصد خود را بچنگ آرند تبارز میکردند و اسم مخصوصی بر خود نمی نهادند و فقط بمقصد ستر و اخفا نامهای قریه های بر می را بر خود می نهادند و بعد از آنکه از چوکات کولونی نظامی در می آمدند و رسمیت شهری بندی را پیدا میکردند، باز هم همان اسم اول را تغییر نمیدادند. برای این نکته ایسدور بخوبی روشنی انداخته است؛ در پارتیا، شرق صحرای پارس، از بعض اسامی مزبور ایسدور ذکر میکند، لیکن اثر وی در باره باکتریا خموش است. خیلی جای تأسف است که ما از معلومات بسیار گران بهای ایسدور در موضوع باکتریا محروم مانده ایم.

لیکن در باره خاکهء عمومی آن میتوانیم تایك اندازه معلومات دهیم. ستامنت یونانیها در باکتریا بصورت عمومی بوسیله کولونی های نظامی بسامان میشد و بعض از این کولونی ها بعد از آنکه بصورت پولیس در آمد، نام سابق خود را تغییر نداد. از این کولونیها دو تای آن با اسم یونانی وجود دارد: یکی آن تیرا (*Thera*) در سغدیانه و اندیگری روتیا (*Rhoetea*) در باکتریا میباشد.

این دو کولونی را باشندگان ستامنت یونانی بنام مسکن و مأوای اصلی خود ها

نام گذاری کرده‌اند. نیز احتمال میرود که یك کولونی دیگر بااسم (۱) یونانی ارگوس درسکتیا (۲) وجود داشت.

لیکن بایدعلاوه نموده بگویم که گفته های بالا مسأله کولونی هارا فیصله کرده نمیتواند. چرا؟ برای اینکه کولونی ها باید محدود بوده باشد نه اینکه لاتعددو لاتحصی. هدف و مقصد این کولونی ها این بوده که یك سرحدنظامی را درمقابل مسگیتای درست کرده وهم سرحد طبیعی جیحون را ازآسیب و ضرر نگهدارند. سلیکودهای آسیای صغیر بدینمنوال سرحد نظامی را درست کرد تا شهرهای ایونی را از تهاجم و تجاوز گلیتای (*Gaiatae*) نگهدارد و برای این کار هفت کولونی کفایت میکرد. در اینجا فرض میکنیم که مسگیتای از حیث تعدد ونیرو از گلیتای بیشتر بوده باشد، اما رویهمرفته ازروی گلیتای قیاس کرده میتوانیم که دو لشکر برای نگهداری وحفاظت اکسوس کفایت میکرد.

درسطور گذشته گفتیم دواوخرقرن دوم ق. م باکتریا رابنام سرزمین «هزارشهر» یاد میکردند وهم یادآور شدیم که چانگ کیان مشاهد زرنگ چینی بچشم سرقریه هایی را دیده که دورا دور آن توسط دیوار ها حصاربندی شده بود. اگرماخواسته باشیم از این موضوع سرسری بگذریم درآن فرصت بهمین نکته که باشندگان شهرهای مزبور فقط مردمان آسیایی واروپایی بوده‌اند؛ قناعت میکنیم. خیلی امکان دارد که دریك کولونی نظامی برعلاوه یونانی واروپایی مردمان اناطولیه ویامردم قبایل کوهستانی محلی بود وباش میکردند. این حقیقت درروروومان (*Avroman*) دیده‌شده. وهم امکان دارد که بعض افراد ستلمنت زنهای محلی را بزنی گرفته بودند.

۱ـ کشور قدیمی درشمال دریای سیاه

۲ـ بهپاورقی صفحه ۱۲۰ اصل کتاب «یونانیها درباکتریا وهنده نمره(۳) رجوع فرمایید.

اما تعدادکولونیهای نظامی ، برای اینکه‌برموضوع «هزارشهر» پرتوافگند ، بکلی کافی نمی نماید . در این موضوع که باشندگان یك تعداد شهرها را حتماً مردمان باکتریا تشکیل میدادند ، مجال شك وتردید نیست . چطور؟ بدینمعنی که ما بایست از خود بپرسیم که باکتریی بومی کیانند ؟ در این فرصت باکتریا در دست ملوك‌الطوایف ایرانی بود ؛ زمین‌ها به استثنای زمین شاه وسرف *Serf* وی ؛ در دست آن زمیندارانی بود که‌درتاریخ اسکندر رول بارزی‌رابازی کردند. این زمیندار ها در قلعه ها وحصار های حصین زندگی میکردند ویك نیروی « نظامی» سواره که ازنژاد وتبارخود شان میبود ، زیررکاب داشتند . زمین‌های زمیندار ها رادهاقین‌سرف ، که درقراء ودهکده ها بود وباش داشتند ، زرع میکردند.وهم امکان دارد که برخی ازاین سرف ها ایرانی‌نژاد نبوده باشند . اگرچنین فکرکنیم که مردمان باکتریابهرپیمانهء که بوده اند، درشهرها ماوای گزیده‌بودند، درآنصورت‌مجبورمیشویم باینکه اعراف کنیم که دهقان ایرانی آزاد وجود داشته اما نمیتوان این خط را پذیرفت بعلت اینکه هیچگونه شواهد تاریخی مورد دسترس ما نمیباشد که چنین فرضیه را تأیید نماید . در آن دوره درباکتریا دهقان آزاد وجود نداشت وتمام آن سرف بودند .

عدهء ازمحققین برآنند که در پیش (برخی عقیده دارند که‌در باکتریا دهقان آزاد وجود داشته) دهاقین آزاد ، وجود داشت . ازروی این گفته فقط چنین استنتاج میشود که یك نوع طبقهء متوسط درآنجا وجود داشته و در غیرآن انسان نمیتواند بگوید که سرف ها درشهرها زندگی میکردند . یگانه هستهء طبقهء متوسطه همان تاجرهایی‌بودند که امورکاروان را اداره میکردند واحتمال میرود که همین مردم واهل کاروان درشهرها مسکن گزیده بودند . آری بسیاروقت ازآن دوره سپری نشده که درکوهستانهای سکاتلیند، باستثنای شهرهای کوچك ، طبقهء متوسطه وجود نداشت . چون شاهان یونانی آرزو داشتند هندیها را بحیث همشهریان شهرهای یونانی درخاك هند بشناسند ، لذا هندیها حتی ازهمشهری بودن متمتع میشدند .

موضوع «هزارشهر» رامیتوان قرار زیر ایضاح کرد :

شاهان یونانی سعی مینمودند تا سویهء سرف ها وقریه ها را بلند سازند . چانگ کیان از شهرهای یونانی یا کولونی های نظامی صحبت نمیکند، وی فقط ازقریه های بومی دربا کتریا سخن میگوید . رویهمرفته ، چانگ باصراحت لهجه صحبت میکند : وقتیکه وی ته های (*Ta-hia*) را شرح میدهد مقصد ازته های ایرانی ویااشخاص ایرانی شده میباشد .

چانگ سلطنت فرغانه را بنام تیوان (*Ta-yuan*) ذکر میکند . فرغانه در زمانی از ولایات باکتریا بود . چانگ قراء ودهکده های فرغانه راکه دورا دورآن با دیوارها محاط گردیده بود ، هفتاد میداند . لیکن ، اگرشش کولونی نظامی برای نگهداری سرحد جیحون گماشته شده بود ، درآنصورت برای حفاظت تمام اراضی وسرزمین پهناور ، به کولونی های بیحدوحصری احتیاج مبرم احساس میکردند .

وقتیکه اسکندر با سپیتمنز (*Spitamens*) داخل پیکار گردید دورادور قریه هارا دیوار گرفت وقراول خانهای مستحکم درسرتاسر سغدیانه بنا کرد . این نکته میرساند که اسکندر درآن نقاطیکه کهورای ارزش سوق الجیشی بوده قریه های برج و بار داری را بنیاد میگذاشت ؛ اثری راکه ایسدور (*Isidore*) درباره پارتیا نوشته ، نشان میدهد که در «مدیا» وبخش شرقی ایران قریهء بزرگی که با دیوار محاط گردیده ، عطف توجه مینماید . قریه های محدودیکه در سروی ایسدور دیده میشود دورادور خود دیوار داشته واگرچنین نمیبود بعض ولایات ایران درگرد ونواح خود هیچ باشنده نمیداشت. شاهان یونانی باکتریا، حتماً از رهگذر تهدید چادرنشینان ، این سیاست را به پیمانهء وسیعی که مانند آن در هیچ جا دیگر دیده نشده ، منصه اجراء گذاشتند .

اگرچانگ کیان هفتاد قریه را در فرغانه ، که ولایت کوچکی بود ،

دیده است درآنصورت در باکتریا وسغدیانه هزار قریه زیاد نمی نماید ، آنهم در دوره‌ء فرمانروایی سلیکود ها که فرشته صلح وامن برای دونسل باالهایش را برآن سامان گسترده بود . مقصداز این قریه‌های بزرگ ، که‌بادیوارها محاط گردیده بود ، این بود که اهل قریه تا زمانیکه قشون شاه‌یاستراپ بدان جا میرسد درمقابل حمله وتجاوز چادرنشینان از خود دفاع نمایند. درعین زمان به سرف ها استعمال اسلحه را یاد داده بودند تا خود شان دربرابر دشمن دفاع کرده بتوانند. دراینجا باید خاطر نشان نماییم که زمامداران تخم حیات اجتماعی رادرآنجا کاشتند واین تخم بمرورزمان ریشه‌گرفته وبرگ ونوایی بهم‌رسانید .

وقتیکه گلیم زمامداری یونانیها ازباکتریا وگود ونواح آن‌چیده‌میشود ، قریه های‌باکتریا ازچنان رشد اجتماعی برخوردار است که به‌آسانی و سهولت تمام میتوانند امورزندگی وتشکیلات اجتماعی‌خود را انجام دهند چانگ کیان که از باکتریا درزمان یوهیجی ها دیدن نموده بود ، میگوید : مملکت باکتریا زمامدار وپادشاه بزرگ ندارد ؛ هرقریه وشهر از خود رئیسی دارد . مقصد چانگ کیان ازقریه ها طوریکه دربالادیدیم همان قریه هایی میباشد که دورا دورآنرا دیوار گرفته بودند. البته درهرقلمرووسرزمین قریه های‌بومی ازخود کلان شونده ورئیسی دارد. مثلا میبینیم که‌درارمینا کورماچ (*Kormach*) کلان شونده قریه بوده ودرسرگذشت زنوخون رول بس بارزی رابازی‌میکند. چانگ کیان این نکته را بخوبی درك کرده واز همان جهت است که وی نمیخواهد آنرا ثبت کند. اما چیزیرا که وی میخواهد شرح دهد اینست که قریه های باکتریا تحت یك نوع سیستمی اداره‌میشودوهرقریه‌از خودسربرآورده یی دارد ومیتواند بدون داشتن حکومت مرکزی کار وبارخود را با شایستگی ادامه داده وتجارت خود را باتمام سهولت راه اندازد .

نکات بالانشان‌میدهدکه‌چانگ‌تاچه اندازه‌ازمشاهده دقیق کارگرفته‌و ازهمین رهگذراهل‌تاریخ‌وفرهنگ ازوی‌سپاس گزارمیباشد، نیز ازگفته های‌چانگ‌کیان

برمی آید که باکتریا بدرجهء انکشاف کرده بود که تا مدت مدیدی بدون داشتن حکومت مرکزی، انارشی درآن راه یافته نتوانست. تاریخ میداند که در ازمنهء مابعد، یك بخش سوریه تحت امپراطوری روم — بتانیه (*Batanea*) اورنیتیس (*Auranitis*) تراکونیتیس قریه های بومی ازچنان تشکیلاتی برخوردار بودند که در بساموارد فقط تقلیدی بود از یك شهر یونانی و پاگریکو رومن. اینها اسامیه ها و کونسل ها داشتند که از عایدات و مصارف اجتماعی برخوردار میبودند. نیز بورد افسرانی مورد دسترس شان بود تا از امور مالی و خدمات عامه مراقبت و نظارت نمایند؛ در بعض مواردیك افسری در رأس امور قرار داشت که بنامهای مختلف از قبیل کومرخوس (*Komarchos*) پروتوکومتیس (*Protokomietes*) ستراتیگوس (*Strategos*) یادمیشدند. در دوره های اخیر هلنیگ ستراتیگوس علی الاکثر برکسانی اطلاق میشد که حاکم قضایی شهر یونانی بود. تشکیلات اینگونه قریه ها البته منشاء خود را اززمانه های یونانی ها میگیرد اما نه بدان اندازه مغلق وپیچیده که شهر یونانی بوده است. این همه ماحصل ونتیجه سیاست سلیکود بود زیرا آنها بودند که سویه مردمان سرف و قریه های ایشان را بلند بردند واز همین نقطه نظر باید قریه های باکتریا را طوریکه چانگ کیان قریه های حصار دار میگوید، مطالعه کرد: قریه سرف بصورت حصاری درآمده بود و به اصطلاح از تشکیل «شهرداری» برخوردار گردید.

راجع به پیشرفت قریه ها. معلومات کافی دردست نیست اما اینقدر معلوم است که باکتریا بعداز آنکه برای مدتی فاقد حکومت مرکزی بود، کاروبار خود را بخوبی انجام میدادند. شهر های باکتریا در قرون دوم قبل ازمیلاد ازسایر قلمرودای یونانیها درآسیا، جلوافتاده بود.

این عملیه را سلیکود ها شروع نمودند امایوتید یموس وپسران وی عملیه مزبور را منصه اجرا گذارده وبپایه تکمیل رسانیدند. وازهمین نقطه نظر یوتید یموس وپسران وی قابل قدر میباشند.

من ازینکه دراین موضوع به تفصیل صحبت کردم، معذرت نمیخواهم زیرا انکشاف سرف وقریه های ایشان بصورت یك قریه متشکل وتقریباً متکی بخود، مهمترین کـار یست که یونا نیها درآسیا نموده اند. ازرهگذر همین انکشاف تمام مردمان بومی آسیا متأثر میگردد وبا انکشاف سویه قریه وضع وسویه حیات مردم آن سامان بالا گرفت واین خود تحفهء واقعی یونانیها برای باکتریا بوده است.

تمام مردم باکتریا از صمیم قلب هوادار یوتید یموس بودند زیرا اگرمردم طرفدار یوتید یموس نمی بود. درآنصورت حتماً وی بسرنوشت مولون *Molon* گرفتار میشد. ده هزار اسپ سواره باکتریا دال برآنست که درزمان سلیکود ها، که دورهء صلح وامنیت بود، نفوس زیاد شده بود. این حقیقت که یوتید یموس باعساکرسوارهء باکتریا جلوروی انتی مخوس سوم را گرفته بود، نشان میدهد که وی بصمیمیت مردمان باکتریا نسبت بخودش تقین داشت ومیدانست که آنها از وی طرفداری میکنند.

سلیکود ها همواره درایران ناکام بودند وهرگز پیروز نشدند برای اینکه مردمان آنولا باایشان اظهار همدردی نمایند؛ در اثرهمین دوری بین سلیکودها ومردم بود که زمام امور ازدست سلیکود ها بدررفته ودردست پارتیا افتاد. در یك زمان امکان داشت که پارتیا به قسمت های دوردست امپراطوری باکتریا تجاوز نماید اما هرگزچنان اتفاق نیفتاد که پارتیایی ها بصورت متداوم امپراطوری باکتریا را زیرکنترول خود نگهدارند ازاین گفته انسان میتواند چنین نتیجه بگیرد که یوتید یموس بهرطریقی که بوده صمیمیت وهمکاری طبقه ارسطوکـرات باکتریا را برای خانواده خود کمایی کرده بود. بهمین امر، اسکندرهم مبادرت نمود وبتأسی از همین مفکوره بود که اسکندر رخشانه *Roxane* رابزنی گرفت. اسکندر ازهرکس پیشتراین مسأله را که چطورشهریونانی و فیودال ایرانی رادن یکجا بگنجاند، حل کرده بود. وباحل این مسأله اسکندرفکر میکرد حکومت برایران

سهل است. در عین زمان دیده میشود که اسم یکی از حکام - ستراپ - یوتیدیموس اسپیونس *Aspiones* است و این مرد باکتریایی بوده است. و نیز می بینیم مناند ر یکی از باکتریایی ها را بحیث کونسل خویش پذیرفته بود. حتی چنان مینماید که در دوره اشغال یونانیها، لسان سعد یانی - باکتریایی زبان نوشت و خوان گردیده بود.

از گفته های بالا، بازهم باید چنین نتیجه گرفت که یونانیها و مردمان بومی باکتریا باتفاق همدیگر امور مملکت را اداره و کنترول میکردند؛ یعنی زمینداران باکتریا هم زمین های خود را میکاشتند و هم در ماشین سیستم اداری مملکت سهم میگرفتند. و ده هزار اسپ باکتریا باتمام وضاحت نشان میدهد که بر تعداد غاشیه کشان زمین دارهای باکتریا افزودگی قابل ملاحظه یی بعمل آمده بود.

سیاست خاندان سلطنتی باکتریا، بصورت عموم، در باکتریا و هند فرق فاحشی ندارد. اسکندر بالاخره بدین فیصله رسید که بر ایران در صورتی فرمانروایی میتواند که مردمان آنرا در امور مملکت داری باخود سهیم نماید. یوتیدیموس هم از بعضی جهات باکتریا را بحیث همکار خویش پذیرفت. انسان وقتی تاریخ خاندان سلطنتی باکتریا را میداند که متوجه این نکته باشد: بکدام وسیله یوتیدیموس و فرزندش، دیمتریوس، همدردی و همکاری زمینداران باکتریا را کمایی کردند و در عین زمان سویه سرفها را دست انکشاف و دگرگونی سپردند. خیلی جای تأسف است از اینکه منابع و مآخذ هندی راجع بفتوحات مردمان باکتریا، زیر قیادت دیمتریوس، خاموش مانده است. نویسندگان هندی؛ بطور عموم، مردمان باکتریا را بایونانی در یك ردیف گذاشته و بنام یوانه (*yovana*) یاد میکنند در صورتیکه کلمه باهلیکه (*Bahlika*) را در هند برای مردمان نیمه خارجی شمال غرب هند، استعمال میکردند.

برعلاوه حقایق بالا که درباره روش کار یوتیدیمیدها مطالعه نمودیم؛ نیز مینگریم که یوتیدیموس برعلاوه سکه ویادراخمه چار گوشه یی اتیک، یك سکه سبکتری را، که بنام سکه پارسی فنیقی معروف بود، ضرب زد.

چون یوتیدیموس ازیکطرف بقلت نقره گرفتار شده بود وازطرف دیگر مردمان بومی سکه های کم وزن را دوست داشتند، لذابدان کار مبادرت نمود. جانشینان یوتدیموس از آن اقدام وی دنبال نمودند تااینکه بالاخره سکه سبک دربین شاهان هند عمومیت پیدا کرد.

نتیجه گیریها بالابا تاریخ هنر متناقض نیست. این اثر باهنر دلچسپی ندارد اما در پرتو انکشافات جدید، هنریکه که به موضوع مار بط دارد؛ شایسته خواهد بود راجع بدان صحبت نماییم: دو چیز را بایددر مورد باکتریا از هم تفریق کرد. در مرحله اول هنر از یونان میباشد، هنر بزرگ سکه ها و پورتریت ها نه تنها یونانی خالص است بلکه سر گذشت کشور آبادان گریکو- باکتریارا با فصاحت و بلاغت تمام شرح میدهد. در این هنر تافتح یوهیجی ها، هیچگونه علامت فرسودگی ورخاوت دیده نمیشود. اما بمجرد یکه یوهیجی ها پای درمیان میگذارند هنر مزبور رخت از دیار باکتریا برمی بندد، نه در هند و نه در جای دیگر عطف توجه میکند. ومدرسه هنرمندان حکاکان یونانی-باکتریا محو و نابود میگردد. درعین زمان خیلی ناممکن مینماید که مردهنرمندیکه در صفحات گذشته بنام معرفی شد فقط سه عدد سکه حکاکی کرده وباقی در تمام عمر خویش دست زیرا لاشه نشسته وانگیزه های هنری اورا بکاری نگمارد؛ باید در آنجا یك مدرسه هیکل تراشی یونانی وجودداشته باشد. این حقیقت تازمانی نمیتواند واضح گردد که در بخش شمال افغانستان ومخصوصاً باکتریاحفریات بعمل نیاید.

موضوع دیگر باکتریای بومی میباشد. یك اثر هندی-ایرانی را که برای ما ایضاح کرده اند بابابل علاقه ودلچسپی دارد... لیکن دراثر کشف کوه خواجه (قصر رستم) درجزیره غدیره هامون سیستان یك تیوری جدیدی توسط پروفیسر هرزفلد (*Herzfield*) پیشنهاد شده است. پروفیسر در لکچر مقدماتی خویش مدرسهء مختلف هنری گریکو- باکتریارا پیشنهادمیکند و علاوه نموده میگوید که برپیکر هنر ایرانی زیورات وانگیر هلنیکی را پوشانیده اند.

و این هنر با هنر پارتیا هم انداز مینماید، لیکن هنر مزبور فقط نقاشی میباشد، احتمال میرود که بقایای دیگر هنری وجود داشته باشد اما کوه خواجه اساساً از هنر نقاشی نمایندگی نمیکند این موضوع هنوز بدرستی انکشاف نکرده باید در این مورد محتاط باشیم. کوه خواجه هنر زمورد اشاعت گذاشته نشده و ما باید رابطهٔ آنرا با آن شکل هنر گریکو-ایرانی تحت غور و مداقه بگیریم که پروفیسر روزتاوتزف (*Rostevtz-tf*) تحت عنوان گریکو-سکیان (*Greco-Sakian*) مطالعه نموده و مثال بسیار قدیم آنرا با رابطهٔ باکتریا دیده اند. چنان مینماید که در دورهٔ پارتیا از فرات تا اندس در این هنر مخلوط ایرانی و هلنیک روان تازه دمیده شده باشد. ارزش و اهمیت نسبی این دو هنر در اثر تماس و رابطهٔ نزدیک برای مدتهای مدیدی رویهم تأثیر نموده است، لیکن رابطهٔ کوه خواجه باسلطنت یونانی باکتریا طوریکه من فکر میکنم اساس ندارد. هرزفیلد (*Herzfieid*) کوه خواجه را مال قرن اول میلادی میداند، وی نقاشی های آنرا (هنوز طبع نشده) با پورتریتهای سکه های دوره کوشانی مقایسه مینماید (سکه های دوره کوشانی از ۵۰ میلادی آغاز و تا قرن دوم میلادی ادامه می یابد) و با رابطهٔ این موضوع انسان چنان حدس میزند که یونانیهای باکتریا در سیستان برای یك نسل فرمانروایی کرده اند. یعنی از سال ۱۸۷ ق.م تا سال ۱۵۵ ق.م. احتمال نمیرود یونانیهای باکتریا در سیستان سکه ضرب زده باشند و تاریخ های فوق الذکر دو قرن از تاریخ کوه خواجه، که هرزفیلد تخمین کرده است، جلوتر میباشد.

این نکته بر همه کس آفتابی است که هنر بیش از مردمانی عمر میکند که آنرا بوجود می آورند، لیکن دشوار مینماید که انسان عقب برود و دربارهٔ هنری از هنری استنتاج کند که دو قرن بعدتر از هنر اول الذکر رواج داشته است. انسان دوست دارد هنر گریکو-باکتریا را کشف کند و هم خیلی امکان دارد حلقه های اتصال آندورا دریابد. راجع بدین موضوع چنان فکر میکنم که باید اول معلومات

زیادی درباره هنر گریکو- ایرانی داشته باشیم تااینکه بتوانیم برموضوع گریکو- باکتریا روشنی اندازیم .

اما موضوع هنر و موشگافی در آن ساحه برای تاریخ هنر مهم می باشد وبرای این اثری که ماداریم درآن‌باره سخن میگوییم، آنقدر هامهم نیست.

خواننده البته‌میداند که‌ما دراین‌اثرمیخواهیم طرح اجتماعی وخاکه سیاسی مردمان مخصوص و موقعیت آنهارا کشف نماییم. نیزماازآن بخش هنر(مثلا هنر گریکو - هندی گندهارا) که‌مفکوره مخصوص و معینی را افاده میکند وبر موضوع ماروشنی می اندازد صرف نظر نمیکنیم. نیزازآن‌ادبیاتیکه مفکوره‌های معین و مشخصی‌را افاده میکند وبحیث یک‌منبع برروی تاریکی های موضوعی روشنایی افگندنباید تجاهل کرد. بیایید برای‌یک لحظه چنان‌فکر کنیم که در باکتریا هنری وجودنداشته زیرامواد‌یکه‌دراثر حفریات بدست آمده‌باشد، وجود ندارد. سکه‌های باکتریارا نمیتوان سکه‌های واقعی پنداشت زیرا انکشاف آن غیرنورمال منماید . این گفته‌نوشته‌های‌مرامتأثر نمیسازد وبرعلاوه‌چیزیکه‌گفتم با مسئله، سیاسی، نظامی وارزشهای اجتماعی یونانیها وباکتریایی هاهیچ علاقه ورابطه ندارد .

عده‌ء محدودی ازمقدونیها نیم آسیا رافتح کردند...لیکن‌هیچکدام مقدونی پورتریتی بر روی سکه‌حکاکی کرده نتوانست ومجسمه ایرا درست نکرد تاتوسط‌آن تاریخ خودراطوریکه شاید وباید نگهدارد. برعکس شاهان یونانی در باکتریا کارنامه های فراموش ناشدنی را انجام دادند.

کار نامه های دیمتریوس‌وافسران وی، در هند حیرت انگیز است. وقتیکه انسان درچهره‌های یوتیدیموس ودیمتریوس‌خیره‌میشود می بیند که‌آنها مردمان عادی نبوده اند.

آنها بیکه یونان‌را درقرن سوم‌ودوم قبل ازمیلاد درحال «فرسودگی» فکر میکنند، نمیتوانند باتأیید اسناد تاریخی ادعای شانرا بکرسی نشانند. (پایان)

سید سلیمان ندوی

زندگانی عایشه

رضی الله عنها

—٤—

ترجمه وتخلص داکتر علمی

روایات مشتبه و نادرست

بصورت عمومی میان انباقهاخلوصیت نیست و محبت کمتر میتواند سراغ شد ، ولی طوریکه بمشاهده پیوست ؛ بین همسران حضرت محمد (ص) تمام محسنات اخلاقی ملاحظه میشد. اگر بعض روایات مشتبه نقل گردیده است آنها رانادرست وجعلی باید پنداشت. مثلاً روایتی که بین حضرت عایشه وحضرت زینب گفتگوی سختی بعمل آمده از صحیح مسلم روایت گردیده است که راوی اول آنحضرت انس بن مالک است. این واقعه در سال پنجم هجری بوقوع پیوسته که درآن گاه حضرت انس را در حجرهٔ حضرت محمد راهی نبود، واگر احیاناً حضرت انس درمسجد حاضر و گفتگو راشنیده باشد عاری از حقیقت می نماید؛ زیرا اولاً بوقت شبانگاه در حجرهٔ عایشه حاضر نبود وثانیاً چراغی وجود نداشت تاوقایع را برأی العین مشاهده میکرد . بنابرآن در نقل روایت مذکور احتیاط تا اندازهٔ مراعات نگردیده است.

در ترمذی آمده که یکدفعه حضرت صفیه میگریست حضرت محمد (ص) علت آنرا بپرسید . گفت « حضرت عایشه وحضرت حفصه میگویند که «مادر نظر حضرت پیغمبر نسبت ازتو برگزیده تریم » درحالیکه من همسر وعموزاده شما هستم . » حضرت محمد (ص) اورا دلداری داد وفرمود « بآنان میگفتی

ازمن معزز تربه نزد شوهرم - حضرت پیغمبر - کیست؟ چه پدرم هارون وعم من موسی است.» این روایت را امام ترمذی حمایت نمیکند وسایر راویان هم در صحت آن تردد دارند. بنابران برخواننده لازم است تادرمورد صحت آنچنان روایات تأمل نمایندتاصحت را ازسقم تفاوت بتوانند.

وضع عایشه دربرابر فرزندان اندر.

حضرت عایشه از انباق خود، حضرت خدیجه، چهار دختر داشت وآنان عبارت بودنداز: حضرت زینب، حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم وحضرت فاطمه. سوای حضرت فاطمه، هنگامیکه حضرت عایشه بحجله داماد رفت، دیگران ازدواج کرده بودند؛ وحضرت رقیه هم درسال دوم هجری یعنی یکسال پس از زفاف حضرت عایشه، چشم اززندگی پوشیده بود؛ وحضرت زینب وحضرت ام کلثوم علی الترتیب درسالیان هشتم ونهم هجری رحلت نموده بودند. ولی بخاطر باید سپرد که درطول زندگی با همی متجاوز ازهفت سال، هیچ واقعهء کدورت باربمیان نیامده بود.

حضرت زینب کلانترین دختر حضرت پیغمبر اسلام بود وپدرش او را خیلی دوست میداشت وبادختر او، که امامه نامداشت، بسیار محبت میکرد واورا درآغوش به مسجد میبرد ونماز میگزارد. حضرت عایشه میگوید که حضرت محمد اورا دوست میداشت وبرشانه خود می نشاند.

هنگام زفاف حضرت عایشه، حضرت فاطمه جوان بود پنج واندسال از او بزرگتر مینمود. درطول کمتر ازیکسال بصورت مادرودختر باهم زندگی کردندودر سال دوهم هجری باحضرت علی ازدواج کرد. حضرت عایشه برای ترتیب وتهیه جهیز فاطمه مساعی بسیار بخرچ دادو بقول او از ازدواج فاطمه ازدواج بهتر بیادنداریم. بعد ازعروسی درجوار هم میزیستند کلکینی دربین حویلی آنان وجود داشت وازکنار آن گاهگاهی باهم صحبت میکردند وحضرت فاطمه راهمی ستود و همی گفت: «پس ازپدرش فاطمه انسان کامل است.» کسی ازحضرت عایشه پرسید که

آنحضرت (ص) کدامین فرزندش رابیشتر گرمی میداشت گفت: «فاطمه.» حضرت فاطمه، بقول حضرت عایشه، در کردار و رفتار باپدر خود شباهت نزدیکتر داشت، هر وقتیکه جهت دیدار پدرمیشد آنحضرت (ص) به‌پامی ایستاد و بر جبینش بوسه میزد اورا بجای خود مینشاند. و هر وقتیکه حضرت محمد (ص) بمنزل حضرت فاطمه‌تشریف میبرد قد راست می ایستاد و به‌پدر خود بوسه میداد و آنحضرت (ص) رادر جای خودمی نشاند. این روایت که‌حضرت فاطمه‌ازاهل‌وبیت و از آل عبااست نیز از حضرت عایشه نقل گردیده است.

حضرت عایشه میگوید: «یک‌روز در حالیکه تمام همسران آنحضرت (ص) حاضر بودند حضرت بیامد. آنحضرت (ص) او را در کنار خود جای داد و به آهستگی در گوش او چیزی گفت. حضرت فاطمه از شنیدن آن گریست و چون حضرت پیغمبر بیقراری اورا دید در گوش او چیز دیگری گفت وسپس حضرت فاطمه بخندید.» حضرت عایشه گفت «فاطمه! پدرت برای گفتن راز خود ترا انتخاب کرد، علت گریستن توچه بود؟» ولی حضرت فاطمه در افشای آن خودداری ورزید زیرا در خلال حیات پدر نمیخواست راز نهانی اورا بر ملاسازد. پس از رحلت حضرت محمد (ص) آنراز نهفته‌را افشاء کردوچنین توضیح داد: علت گریه من این بود که پدرم وفات زود خودرا بمن بگفت وسبب‌خنده ام اینچنین بودکه آنحضرت (ص) فرمود «ای فاطمه! خوش‌نیستی که‌برگزیده همه خوبان عالم باشی.»

از خلال این وقایع میتوان نیک ملتفت گردید که چسان روابط حسنه بین حضرت عایشه وحضرت فاطمه برقرار بود. واین‌مسأله درروزگار اخیر حضرت فاطمه بوقوع پیوسته ومنازعات فلک هرگز آیینه مصفای قلوب آنان را مکدر نساخته است.

شبی حضرت ام سلمه‌بحجره حضرت عایشه شد و در ضمن‌صحبت بهم افتادند. سپس حضرت‌ام سلمه بمنزل حضرت‌فاطمه رفت و گفت «حضرت

عایشه ترا وقیعت میکرد . » بمشورت حضرت علی نزد حضرت پیغمبر شد و شکایتها کرد . آنحضرت فرمود « بخدا سوگند که او محبوب پدر توست . » حضرت علی اظهار داشت آنچه حضرت عایشه در ابتدا گفت کفایت نمی کرد بخاطر حسادت این را نیز اظهار کرد «سوگند بخدا که او محبوب پدر توست . »

راوی این هجو ملیح علی بن زید تمیمی است که یکی از روافض بوده وروایت وی بکلی دور از صحت می باشد . وهم این روایت نادرست مینماید که شبهی بین حضرت عایشه وحضرت فاطمه پرخاشی بعمل آمد وپسانتر باساس خواهش حضرت فاطمه کلکین میان حویلی آنان مسد ودگردید .

واقعه افك .

مسلمانان در مدینه با دسایس و توطئه جدید یکدسته ، در جماعت منافقان و دغلکاران گرفتار گردیدندو آنان پیوسته جهت بی احترامی مهاجرین ، مخصوصاً همسران آنحضرت (ص) چون حضرت عایشه و حضرت حفصه ، حمله هامیکردند. ولی بتوفیق خداوندی تمام دسایس آنان نقش برآب میگردید ونمیتوانست در مینای اتحاد وهمبستگی مسلمانان خللی وارد نمایند که یکی ازاین تهمت هاواقعه افك بود .

درسال پنجم هجرت . حضرت پیامبر درحوالی بخد بابنی مصطلق داخل پیکار گردید. وبروایت ابن سعد شمارکثیری از منافقان درین معرکه سلاح پوشیده بودند . طبق معمول طوریکه گفته آمد حضرت محمد (ص) درمسافرت های خود یکی از همسرانش را باخود میداشت . بنابر حکم قرعه دراین سفر حضرت عایشه ، که چهارده سال داشت ، همسفرحضرت پیغمبر بود .

حضرت عایشه برمحملی سوار بود باثرخورد سالی وفقدان غذای کافی آنقدرضعیف وکم وزن گردیده بود که حتی ساربان ، که محمل اورا برشتر گذاشت ، از وجود حضرت عایشه اندك احساسی هم ننمود .

درراه مراجعت گروه منافقان تفتین ها کردند ومیرفت که انصارو محاجرین

شمشیرها از نیام کشند وبجان همدیگر بیافتند ، ولی بامآل اندیشی آنحضرت از وقوع تصادم جلوگیری بعمل بیامد . عبد الله بن ابی ، پیشوای جماعت منافقان، گفت : « اگر بمدینه برگردیم اشراف ومعززین آن مردم ذلیل را از آن سامان بیرون خواهیم راند . » آنحضرت (ص) انصار را باخبر گردانید ، چونکه درآن جرم شرکت نداشتند موجب تأثر وندامت آنان گردید ونسبت به عبد الله ابن ابی نفرت عمومی بوجود آمد . چون پسرش این ماجرا بشنید لجام اسپ پدر خود بگرفت وگفت . « اگر اقرار نکنی که ذلیل تو ومعزز حضرت محمد (ص) است هرگز از چنگالم رهایی نخواهی یافت »

هنگام حرکت کاروان درشب ، حضرت عایشه بنابر ضرورتی از محمل پیاده شد واز کنار کاروان دورتر شد . همینکه برگشت دید که گردن بند وی مفقود گردیده است . هنوز شتر از جای خود حرکت نکرده بود که بیرون جهید وبدنبال گردن بند خود شد . باثر خورد سالی وبی تجربگی از حرکت خود به محافظین کاروان اطلاع نداد وهم به آنان نگفته بود تا مقدم اورا انتظار برند. بنابرآن کاروان براه افتاد ومحافظین کاروان مطمئن بودند که حضرت عایشه درهودج است وآنحضرت (ص) هم از این واقعه اطلاع ندارند؛ باین ترتیب حضرت عایشه از کاروان عقب ماند . چون حضرت عایشه از جستجوی گردن بند فارغ گردید برگشت ولی از کاروان اثری ندید . سکوت مطلق درآن سامان حکومت میکرد لهذا چادر بسر کرد ودرهمانجا منتظر ورود کاروان را برد زیرا یقین داشت که چون محافظین کاروان اورا در هودج نیابند دوباره بسراغ او خواهند آمد . صفوان بن معطل ، یکی از یاران پیغمبر ، که جهت ترتیب وتنظیم دسته های کوچک وعقب مانده از دوی اسلام درساقه سپاه حرکت میکرد در سپیده دم ، سیاهی از نظرش رابسوی خود جلب کرد وقتیکه نزدیکتر گردید عایشه را شناخت . زیرا قبل ازاینکه حجاب نازل شود اورا دیده بود . نزدیك حضرت عایشه شد وانالله گفت. حضرت عایشه جوابی نداد. صفوان شتر خودرا خواباند

و حضرت عایشه‌را سوار شتر کرد و بجانب منزل مقصود براه افتادند. بوقت بعداز ظهر با کاروان یکجا شدند صفوان مهار شتر بدست و حضرت عایشه سوار محمل بود.

این واقعه بسیار عادی است و عموماً در سفرها بوقوع می آید. وحتی امروز کسانیکه در قطار مسافرت می نمایند اینچنین واقعات را بکرات تجربه می کنند.

این واقعه در تاریخ تازگی ندارد چه‌بنی اسرائیل هم برحضرت مریم عذرا چنین تهمتی را بسته بودند. در اسلام عبد الله بن ابی به حرم حضرت پیغمبر چنین تهمتی را بست که مسلمانان پاك نهاد ازین بهتان صریح ناراحت گردیدند. حسان بن ثابت، حمنه بنت صجن و مسطح بن اثاثه؛ درتعمیم این بهتان با عبدالله بن ابی یاور ومدد گار گردیدند و در مدینه‌اذهان عامه‌را باین‌امر ملتفت گردانیدند. در حالیکه دوتن اولی در این مسافرت اشتراك نورزیده بودند حسان‌بن ثابت بر صحت واقعه چندان علاقمند نبود بلکه او میکوشید تا صفوان را بد نام وشرمسار گرداند زیرا متأثر بردند که چگونه مردم بیگانه واجنبی بشهر ایشان شوند ومهتری یابند. حسان ابن ثابت افسانه افك را در طی یك قصیده. ارائه ودر ذیل آن مردم مدینه را مذمت کرده وابن هشام آنرا نقل نموده است.

آنان ومهاجرین چنان معزز شدند وچنان اوج یافتند که حسان زارو زبون گردید. حمنه همشیرهٔ زینب بود می‌پنداشت که به اثر چنین توطئه از موقعیت حضرت عایشه بکاهد وهمشیره اش را محترم ومقرب گرداند. از مسطح هم اتخاذ چنین روش غیر متوقع مینمود.

بهر حال، حضرت عایشه از تهمتی که بروی بسته بودند افسرده خاطر گردیده بمنزل پدر خود رفت ولی والدینش اورا تسلی دادند ومجدداً بمنزل شوهر برگشت. از اندوه فراوان در تب شدید میسوخت حضرت محمد(ص) نسبت باوکم التفات گردیده بابی اعتنایی حال او پرسید. چون شوهر خود را دلسرد دید دوباره بخانه پدرخود رفت وروزوشب میگریست. مادرش اورا تسلی میداد ویك کرت تصمیم گرفت که خودرادر چاه بیندازد واز تمام رنجها بیاساید.

چون صفوان از هجو حسان بن ثابت با خبر گردید بخداوند سوگند یاد کرد که تا آندم باهیچ زنی معاشقه نکرده است. از فرط تأثر شمشیر بکف گرفت

ودر جستجوی حسان برآمد وگفت دم این شمشیر آبدار بیا «حسان رابحضور حضرت محمد (ص) آورد . آنحضرت (ص) گناهش عفوکرد وحسان را مورد لطف وعنایت خویش قرارداد .

بیگناهی وعفاف حضرت عایشه از مسلمات بود ولی جهت خموشی واقناع خاطر منافقان باید در این مورد تحقیقی بعمل می آمد . بنابران آنحضرت (ص) ازیاران خود ، حضرت علی وامامه مشورت طلبید . امامه آنحضرت (ص) را تسلی داد وبخاطر برائت حضرت عایشه سخن گفت . ولی حضرت علی اظهارداشت در دیا زن محدود نیست - یعنی اگر دنبال گپ مردم میروید اورا طلاق بدهید . از خادمه اش (بریره) چگونگی احوال اورا بپرسید! او حقایق را خواهد گفت . بصورت کنایه ازو بپرسید ولی واقعه چنان مستعبد مینمود که فهم آن برای او مشکل بود . نسبت به امور منزل ازو سوءال کرداو گفت« کدام عیبی ندارد . براستی عایشه جوان است وقتیکه خمیرمیکند خوابش میبرد وبز همسایه می آید وآنرا میخورد » بالاخره با کلمات صاف وروشن ازو سوءال گردید او بپاسخ گفت « طوریکه جواهر شناسی جواهراصل را از نا اصل تفریق میکند من هم اورا چنان میشناسم» بروایت دیگر حضرت علی اورا کتك زد. ازاین رویه تشدد آمیز حضرت علی مردم درك کردند که این امرسبب تأثر حضرت عایشه خواهد گردید .

بنی امیه در طول دورهء خلافت خود از جمله الزاماتیکه بر حضرت علی وارد میکردند یکی آن همین کتك زدن حضرت عایشه بود . ولی امام شهاب زهری (وفات ۷۴۲م) باشجاعت تمام علیه این اتهام برآمده وآنرار دنموده است .

در بین انباقها ، یکی آنهم حضرت زینب بود که مدعی ورقیب حضرت عایشه بود ؛ چنانچه خواهر وی ، حمنه ، دراین تفتین شرکت داشت . بنابران آنحضرت (ص) رأی اورا دراین مسأله بجوییداو گفت «نسبت بحضرت عایشه سوای خوبی دیگرچیزی نمیدانم» بعد ازین چون برائت حضرت عایشه به اثبات رسید آنحضرت (ص) بمسجد تشریف بردند ودرمحضر تمام یارانش نسبت

بطهارت همسرش وخیانت عبدالله بن‌ابی چنین فرمودند:

«ای مسلمانان ! از میان شما که میتواند این منافق را که بر اهل بیت تهمت بسته سیاست کند؟» حضرت سعد بن معاذ ،رئیس قبیله اوس، گفت یا رسول الله اگر خائن به قبیله‌ما ارتباط دارد الان سرش را از تن جدا میکنم و اگر از قبیله خزرج هم‌باشد امر فرمایند و ما برای آن آماده هستیم .»

دشمنی و عناد بین قبایل اوس و خزرج سوابق تاریخی دارد. اسلام عداوتهای پارینه آنان را مرتفع ساخت ولی در لابلای خاکستر آتش کینه و انتقام زبانه میکشید .

سعد بن عباده ، رئیس قبیله خزرج ، اظهارات رئیس قبیله اوس را نکوهش کرد ودخالت او را در امور قبیله، دیگر امر نامناسب شمرد .

حسان بن ثابت به‌سعدبن معاذ گفت «تو هرگز او را کشته نمیتوانی زیرا توچنان توانائی نداری .» اسید بن حفیر پسرعم ابن معاذ سخن او را دال بر منافقت او کرده گفت «ای سعد! این عمل منافقت آمیز است. تو از دغلکاران پشتیبانی میکنی .» گفتگو میان هردو قبیله بطول انجامید وشمشیرها از نیام کشیده شد ولی به اثر حسن تدبیر آنحضرت (ص) قبایل مذکور بصلح و صفا درآمدند .

حضرت محمد (ص) بدیدن حضرت عایشه رفت. نامبرده به بستر بیماری وناراحتی می تپید والدینش از وی تیمارداری میکردند . آنحضرت نزدیکتر شد وبوی گفت «ای عایشه! اگر تو مجرم هستی توبه کن! خداوند توبه ترا اجابت خواهد کرد. ودر صورت بیگناهی تو، خداوند برطهارت وعفت تو گواهی خواهد داد.» حضرت عایشه روی بمادرش نموده گفت «مادر! توچیزی نمیگویی؟ تو نمیخواهی از من دفاع کنی؟» ولی مادرش خاموش بود. حضرت عایشه چون این وضع بدید اشکهایش خشك گردید وبرای برائت خود مطمئن گردید و گفت «اگر اقرار کنم، درحالیکه خدا خوب میداند که بکلی بیگناه هستم، برای صحت آن در دلهای مردم شك باقی میماند واگر انکار نمایم مردم کی اعتماد خواهند نمود. حالم بیشتر بحضرت یعقوب میماند که میگفت فصبر جمیل.»

طوریکه گفته آمد منافقان این تفتین را برای آن جعل کردند تا مناسبات

حضرت محمد (ص) باحضرت ابوبکر برهم نخورد وخانواده های ایشان بدنام شده اتحاد و همبستگی مسلمانان ازبین برود. ولی خداوند طرفدار حق وحقیقت بود و در همین گاه بود که حالت وحی برآنحضرت (ص) طاری گردید خنده کنان سرش بلند کرد قیافه‌اش غرق عرق بود وقطرات آن از پیشانی وصورتش فرومیریخت وچندین مرتبه آنرا با کف دست خود پاك کردو چنین گفت: «آنانیکه تهمت بستند چند تنی از میان شما بودند وتصور ننمایید که این برای شما شر خواهد گردید بلکه خیر محسوب میگردد. وهریکی ازافترا کنندگان بسزای عمل وگناه خود میرسند وآنکس که بهتان عظیم را بوجود آورده بعذاب شدید دچار خواهد شد.

«آیا بهتر نبود که شما، مردان وزنان مرء من، وقتیکه اینچنین بهتانی را شنیدید باحسن ظن بافراد قوم خود فکر میکردید ومیگفتید که این یك تهمت صریح است چرا آنان چهار نفر شاهد حاضر نکردند وچون شهود نیاورند درنزد خدا دروغگو هستند. اگر لطف خداوند درهردوسرا شامل حال شما نمیبود باثر شیوع افواه بعذاب الیم گرفتار میشدید. وقتیکه بزبان خود آن را انتشار وازدهن خود آنرا خارج می کردید از چیزی، که خبر نداشتید وآنرا مطلب معمولی میدانستید درحالیکه نزد خداوند بسیار جدی بود. وقتیکه شنیدید چرا نگفتید که اظهار چنین سخن نادرست را نشاید از دهن خارج ساخت...

«کسانیکه بزنان عفیف تهمت می بندند درهردوسرا مورد لعن خدا قرار خواهند گرفت. وبعذاب سخت دچار خواهند گردید روزیکه زبان، دستها وپاهای آنان برآنان گواهی میدهند (۱).»

مادرش گفت «بروپای شوهرت را بگیر!» ولی حضرت عایشه با نازوغرور زنانه جواب داد «مادر محض ازخدای خود شاکرم ممنون کسی دیگر نیستم».

سپس مطابق قانون ازاله سه تن ازافترا کنندگان محکوم گردیدند وهرکدام را هشتاد تازیانه زدند. (ناتمام)

---

(۱) قرآن کریم سوره النور.

Herat was also very famous for craftsmanship and the garments in Herat were considerd to be of high quality. During the Mongols, for instance, they made an especial kind of garment woven in gold and embroidered with pictures which we remuch admired by contemporaries. King. Ogatay was one of the great admirers of these garments made by the " Jama Bafan of Herat.1

The history of Herat, before the reign of the Mongols, was not so conspicious and importgant, In the Mongol period, Herat, played a prominent part in all the activities going on in Khurasan, and because of its geographical situation came under the rulers of Ghor.

During the reign of Sultan Mangu Khan (649 A. H- 658 A.H./1251-1259 A. D.) Malik Shams-ud-Din Muhammad-i-Kurt, who was a Ghorid and the warden of Qala-i-Khaysar, became the governor of Herat. 2

Qala-i-Khaysar was situated between Herat and Ghor at a distance of two days from Herat.3 Yaqut believes that it was a frontier fort between Ghazna and Herat.4 From then onwards Herat gained prominence in the history of Khurasan especially after the destruction of Balkh and Merv.5 which were on the trade routes to China-Turkistan and India, Herat replaced them as an important centre of trade with those countries.

Herat because of its situation on the trade route and fertility of its land could quickly recover from destruction caused by the nomads and the Mongols.6

1- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi. p. 107.

2- See Malik Shams-ud-Din-i-Kurt and the Mongols. (ch- 2.)

3 - Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 457

4- Mujam-al-Buldan, Yaqut vol. 11 p. 507

5- See chapters 8, 9, 73,97, 90, and 102 of Tarikh-Nameh-i-Herat by Sayf Ibn Muhammad Ibn Ya qub-al-Herawi-

6- It should also be useful to remember that Herat upto the construction of the Trans - Khazr rail way was an important place for the above mentioned fact.

around the Friday Mosque.1 This splendid Friday Mosque was built by Malik Ghivath-ud-Din of Ghor in 201 A. H./816 A.D.,2 and was continously repaired and restored by the Kurts of Herat.

The buildings in the city were considered too beautiful. The best of these buildings was the Musalla (The place of prayers), which was situated in the northwestern part of the city. The Musalla consisted of a Madrasah and a building in the shape of a cupola in which there were the graves of the Timurids Sunltans.

This Mosque was well known in the Islamic world, and the words of the unknown author of the Hudud-al-Alam describe it "one of frequented in all Khurasan. 3" The Musalla was pulled down by Amir Abd-al-Rahman Khan, an Amir of Afghanistan 1260-1319 A. H.
1844-1901 A.D.4

In the northern part of Herat there was a hill which was once used for firing guns at the citadel of Herat by Nadir Shah-i-Afshar (1147-1160)2. It was callad Tapay-i-Bangiyan, and on the east of it there was situated the Gazirga (battle-field) which was built by Izz-ud-Din-Kurt.5 It is still in existence.

1- Ibid. vol 2, p. 437.
2- Ibid. vol. 2, p. 437-38.
3- Rauz - al - Jannat. Mu' in-ud-Din Isfazari, British Mus. p. 113.
4- Hudud al-Alam. p. 103-04.

5- " . . . After the decay of the safavid rule Herat was incuded in the kingdom of the Durranis under Ahmad Shah and his descendants who held it even after they had lost the rest of Afghanistan. Mahmud Shah was succeeded by his brother Kamran, who was murdered in 1258. The Persians had long had designs on Herat and were (it had been supposed) encouraged by the hope of Russian assistance. In 1837 Muhammad Shah Qajar besieged Herat. The defence was organised by E. pollinger, a young English officer, and after the seige had lasted a year it was abandoned. After Kamranos death, however, in 1258 A. H. — 842 A. D. the Persians renewed their attack and this time with success. The town remained In their possession till 1280 A. D., 1863 A. D.

Muhammad Khan retook it, dying himself while in camp before its walls.

During the war between Shir Ali and his brothers Herat remained faihful to him and was held by his son, Yaqub. After Shir Ali's death and the accession of Abd-al-Rahman another son of Shir Ali, Ayub, still held Herat and they collected an army with which he attacked the Enghlish force at Kandahar. Abd-al-Rahman fortified the town strongly in 1885 during the events which followed the boundary commission of that year and it was during this process that the Musalla was destroyed." Encylopaedia of Islam vol. 11, part 1. p. 294.
2- Geographical History of Iran, p- 110
3- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi. p. 141.

During the Kurts of Hreat Abaqa Khan's commander-in-chief, Tabshin Aghol had his army camp pitched there.1

Some Muslim historians believe that Herat was built by Alexander the Great2 and someo thers are of the opinion that after it had fallen into ruin Alexander rebuilt it.3 And it was probable that the account in the Greek historians of the Aleyander it. 4 And it was into building of the city of Arya Mayd was the source of this belief.4

The actual situation of this ancient citv is not by all means certain. Barthold holds the opinion that the ancient city of Arta Kuwan was this Arya Mayd the name of which was changed to Ikhta-var-ud-Din latter.5 Probably Qala-i-Ishkanja (or Aman kuh).6 during the reign of the Kurt dynasty of Herat was this Ikhtayar-ud-Din or Arya Mayd.

Herat, due to the fertility of Hari-rud became one of the most famous cities of Khurasan.7 Both the length and breadth of the city was a half Farsakh,8 and like other great cities it consisted of a citadel and a suburb. 9 The city had four gates: the eastern gate or the gate of Kushk, the northern gate or the gate of Saray which led to Balkh, the western gate or Bab-i-Ziyad which led to Nishapur, the southern gate or Bab-i-Firoz Abad. The northern gate was made of wrought iron while the other three were made of wood.10 Ibn Hauqal describes the situation of the buildings of Herat as follow:

The castle of Amir was situated outside the city, one Farsakh to west in Khurassan Abadh. The Friday Mosque was situated in the heart of the city, and the Majlis on the western side of the Friday Mosque (Masjid Jama). There were the Bazars which were situated near the gate and

1- Tarih-Namah-i-Herat' p 337.

2- Tarikh-Namah-i-Herati, p. 40.

3- Nuzhat-al-Qulub Mustawfi p. 150

4- Geographical History of Iran, p. 151.

5- Ibid.

6- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi p. 434.68.

7- See Ibn Battuta. Travel into Asia and Africa. p. 175.

8- A leage (Steingass p. E. Dict. p. 918), Barthold believes that it was

9-,000 gaz (Turkistan Down to the Mongol Invasion, p 85.)

10- (a)Hudud-al-Alam, unknown author, p. 103.
(b) Surat-al.Arz, Ibn Hauqal, vol, 2, p. 437.

But Mustawfi 1 and the author of Hudud-al-Alam2 are of the opinion that it was a prosperous district.

In the mediaeval centuries the route between Herat and Merv was along the valley of Kushk and this is proved by the existence of numerous ruins along the river Kushk and the ancient bridge of Chil-dukhtaran.3 The city of Baghshur and the castle of Mawr are situated in Kushk,4 the latter of which was known to Le-Strange as Ganj-i-Rustaq5 and his authority had probably been Ibn Hauqal.6

From Kushk the road which led to Merv-rud, there was another route running from Murghab and the castle of Ahnaf (now a guard house west of Badghis-7 The ruins of Baghshur occupied a vast territory situated ona high hill, and were originally built of clay (Tin) 8

From the upper part of Murghab and Ghurjistan a route led to Herat passing the village of Karukh.9 Karukh was the second largest village to Herat.10

The village is still in existence and is situated to the northwest of Herat. Hari-rud and Murghab were called Paropamis. This area was occupied by the Iamshids and Hazarahs in 13th century. The village occupied by Jamshids was called Kushk and the village inhabited by Hazarah's was called Qala-i-Nou the latter of which was situated near the river Kashan. Now, there is less cultivation than in those times. The existence of ruins shows that conditions were then much better.

The rich pasture of Badghis was a veritable paradise 11 for the nomads and probably becase of this no sedentry civilization developed there.

1- Nuzhat-al-Qulub. p. 151.
2- Hudud- al-Alam. p. 104.
3- Geographical History of Iran. p. 100.
4- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 441.
5- The land of the Eastern Caliphate, p. 413
6- See Surat-al-Arz, Ibn Hauqal's Map of Khurasan, vol. 11 front page 427.
7- Geographical History of Iran, p. 100.
8- Surt-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. 11 p. 441.
9- Geographical History of Iran. p. 100.
01- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. I, p, 439.
11- (a) Nuzhat- al - Qulub, Mustawfi, p. 151.
(b) Sayf -i- Herawi, Tarikh - Namah -i- Herat, p. 106.
(c) Hudud-al- Alam.

According to tradition it was founded by Afrasiy-ab, the turk, and the circuit of its walls was 5,000 paces. It was a strong castle, built on clay foundations. The climate was hot, and the water was from the great river which eame down from Herat and from Tus. 1 But the Hudud - al - Alam believes that the river was dry, and water flowed in it only at the time of flood. He goes on to say that the place was with much cultivation, and its people were strongly built and warlike, their wealth was the camels 2. Of fruits grown here, grapes and melons were very good.3

Badghis according to Mustawfi, was situated in longitude 95° 3', and latitude 35° 2'. It had very many villages and dependencies.4 In this district there was forest, some five leagues long and the like across, that was full of pistachio nut trees.5 The unknown author of Hudud-al-Alam oelieves that Badghis was comprised of 300 villages.6

Later the word Badghis is used to cover all the territories in the northwest of Afghanistan.

There were two rivers in the southwest of Ganj - i - Rustaq and Badghis. Kushk and Kashan which flowed in to the Murghab.7 During the summer these rivers were dry in their lower courses. This water was not sufficient for irrigation. But Ibn-Hauqal believes that Ganj-i-Rustaq was a prosperous place with much running water and rich with gardens.8 He also mentions Badghis and describes it not so much prosperous as that of Ganj-i-Rustaq, and he goes to on say that the inhabitants of Badghis due to the lack of rivers and water had to draw water out of the wells.9 This fact was also mentioned by the author of the Tarikh-Namah-i-Herat.10

1- (a)Mustawfi, Nuzhat-al- Qulub, P.155. (b) Surat-al Arz, Ibn Hauqal, vot. II p. 445.

2- Hudud- al-Alam p. 104.

3- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 155.

4- Ibn Hauqal, Surat-Al-Arz,vol. II, p. 440.

5- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 151

6- Hudud-al-Alam p. 104.

7- Geographical History of Iran, Barthold, p. 99.

8- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. 11, p. 441

9- Ibid. vol. 11, p. 440-1.

10- Tarikh-Namah-i-Herat, Sayfi - Herawia p. 110-111

Zahma

GEOGRAPHICAL HISTORY OF HERAT

With a special reference to the

Kurt Dynasty

Herat lies between Merv in the north and Sistan and Farah in the south, and between Ghor and Gharj in the east, and Khurasan in the west. It was situated near the river Hari - rud and was six days journey from Herat in the northeast to Merv and five days in the northwest irection to Sarakhs .1

It was situated in longitude 94° 20, and latitude 34° 20. It was a prospeous city especially during the rule of the kings of Ghor. There were 12,000 shops all fully occupied, and 6,000 bath-houses, besides caravanserais and mills, there were 359 madrasehs, also covent for Darvish; a fine temple, and lastly 444,000 houses inhabited by the permanent population.2

During the reign of Malik Mu'izz-ud-Din of Kurt. (732-771 A.H.)3 Ibn Battuta found Herat one of the largest inhabited cities in Khurasan.4

The territories lying between Herat and Merv-rud were called Ganj-i-Rustaq and that which lay between Herat and Sarakhs Badghis.5

Merv-rud was a prosperous town situated at the foot of a mountain. It abounded in fruits6, and the river of Merv skirts it.7 Ganj-i-Rustaq was comprised of a collection of villages,8 and according to Le-Strange it appears to be those now known as Qala-i-Merv.9 Sarakhs, according to Mustawfi, was situated in longitude 94° 20 latitude 37° .

1- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz, vol 11, P. 454.

2- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 150-51.

3- Mirkhwand, Habib- u-Siyar, vol. 111, part 11, p. 75-6.

4- Ibn Battuta, Travel Into Asia and Africa. p. 175.

5- See Ibn Huaqal's Map of Khurasan, Surat-al-Arz, vol. II p. 427.

6- See Ibn Hauqal's Map of Khurasan, Surat Al-Arz, vol. II p. 442.

7- (a) Hudud-al-Alam Edited Minorsky, p. 105 (b) See also Surat-al Arz of Ibn Hauqal, vol. II p. 441.

8- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz p. 441.

9- Le-Strange; The Land of E. Caliphs. p- 413.

Al Biruni was more than a mere scholar or Indologist. He was perhaps the more erudite cosmopolitan scholar of his age, knowing as he did all the literature available in two languages - Arabic and Persian, and a good deal of what was available in a third - Sanskrit. He was also familiar with the fundamental works of Greek thought, and Greek scinces, to most of which he had access through Arabic translation. A humanist, his heart was free from racial or religious bias, and this raises his respect and reputation in the eyes of the whole world. With the objectivity and justice of science, Biruni appraised Indians' contribution to human thought, science and culture, but like a true friend he could not overlook their faults and short-comings and had the courage and sincerity to speak his mind openly. These were, according to him, the complete isolation of the Indians from the nations of the world, their ignorance of what was going on outside India, their narrowmindedness and want of sympathy and lack of communication with other people, whom they looked down upon and called Mlechchlas. He denounces the caste system, image-workship and the cruel practice of Sati and the law forbidding the widows to remarry. He writes that equality of man in the eye of law was not known. The Brahmans were exempt form all taxes and even capital punishment. If a Brahaman committed a murder, the punishment for the crime was expiration, which consisted in fasting, prayer and charity.

Such was the man who lived in the hilly country of Afghanistan about a thousand years ago. Those were the days of Crusades and religious wars both in Europe and Asia. But Abu Raihan stood for peace, universal justice and brotherhood. He had nothing but love, and goodwill for all humanity, and strange it is that he was patronised and encouraged in his mission by his benign Master, Sultan Mahmud of Ghazni, whom some of the narrow - minded historians have put as a "mere bigot and raider." Abu Raihan wanted to promote good understanding, brotherly love and cultural relations between all peoples of the world and in this he may safely be called the poineer of the movement launched by Akbar the Great in the past and UNO at present.

---

introduction to astrology, a treatise on chronology, the "History of India" (or Indica), and "Kanun-i-Masudi" (Masudi's Cannon) an astronomical and geograhical work frequently quoted by Abul Fida, especially in his tables of Lat. and Long. For his last work he received from the Emperor Masud an elephant load of silver, which he, however, returned to the royal treasury.

What is peculiar of him is his frankness and love of truth. His lack of fanaticism and prejudice and his capacity of analysing. criticising and speaking clearly without fear is appreciated alike both by the scholars of the East and the West. The Indian Brahmans, though differed with him on somd vital points, could not fail to appreciate his vast knowledge and used to call him "Sagar" that is an ocean (of knowledge).

The names of his writings, or more correctly what has been left from the ravages of time, are given in full by Reiste in the supplement of his Bibliography. The work for which he is best known, and which to the cultivator of Indian history is the most important of all his works, is the "Tarikh-ul-Hind", the History of India, as already referred to. It was written in Arabic. A manuscript of this work, or a portion of it, is to be seen in the Imperial Library of Paris, and from this MS., M. Reinand extracted two chapters wich he published in the Journal Asiatique. The work according to Reinand was written in A. D. 1030.

Abu Raihan wrote some works on poetry and also the history of Mahmud and his father, as well as a history of Khwarizm. An accomplished writer observes: "Abu Raihan was the only Muslim writer who investigatd the antiquities of the East in a true spirit of historical criticism," and he proceeds to give some examples of his knowledge of ancient technological chronology which he says "are of the highest importance in establishing the early civilisation of the Aryan race."

Professor S. K. Chaterjee of Calcutta University , paying homage to the spirit and the scientific works of this great orientalist and humanist, scientist and philosopher of nearly a millennium ago says: "Al Biruni , one of the greatest international scholars of history , has always attracted persons who take a broad view of human history and culture as an interconnected and integral thing."

with theological and philosophical matters, he makes a comparative study of the doctrine and principles of Hinduism and the Islamic mysticism as well as the beliefs of the Greek philosophers. Here one can easily see the object of the author, which is not only to present Indian culture to his own people and to the Muslim world, but he is seen working towards a definite goal and is at his best to prove concretely the oneness of the Truth.

He was the first Muslim writer to study Puranas minutely and to make use of them in his books. "His system of chronology and astronomy." writes Sachau, "was more complete and accurate than ever before given by any other writer. His communications of the Puranas were probably entirely new to his readers, as also the important chapters on literature, manners, festivals, geography, and much - quoted chapters on historic chronology." On Indian astronomy, chronology, geography, and astrology, he studied many works in original, and he had probably many conversations and discussions with prominent Hindu scholars on these topics. He gives in his "Indica" the titles of these books along with the names of the scholars whom he met in India.

At the same time he was not ignorant of what had been achieved or was being achieved in this field in other parts of the world. Speaking of the progress of astronomy in the Khwarizm period, Abu Raihan says: "The solar calendar of Khwarizm was the most perfect scheme of measuring time with which he was acquainted, and it was maintained by the astronomers of that country that both the solar and the lunar zodiacs had originated with them; the divisions the signs in their system being far more regular than those adopted by the Greeks or the Arabs"

A versatile scholar, his works are stated to have exceeded a camel-load. It was supposed by the devout Muslims that he had received divine aid and inspiration in the composition of his works. Abu Raihan is, undoubtedly, the greatest astronomer and historian of his time. The list of the books which he wrote is alleged to have exceeded 60 pages.

Unfortunately, most of these works are lost, and from what has been spared we can easily deduce that he was well-versed in the different branches of science and literature of his time. Those most spoken of are astronomical tables, a treatise on precious stones, one on Materia Medica, an

of Khwarizm rose against Mamoon and succeeded in puttng him to death. As the deceased Prince was brother-in-law of Sultan Mahmud, being married to his sister, this naturally aroused the ange of the Sultan. Leading an expedition in person he captured Khwarizm and made it a part of his empire The Sultan knew all about Abu Raihan as he had come to his court several times in connection with embassies. He invited him as well as Avicenna to come to his court and stay with him. The former accepted the invitation gladly, while the latter, averse to enter into controversy with Abu Raihan, with whom he differed on many points, and whose logical powers he was afraid to encounter, politely declined the offer.

It was in the suite of Sultan Mahmud and of his son Masud that Abu Raihan had a chance to visit India, where he is said to have stayed a longtime. This was judiciously spent in learning Sanskrit and Indian philosophy. He took a keen and sincere interest in acquiring Hindu learning. He conversed freely with Brahmans on Indian philosophy and was profoundly impressed by their intellectual subtlety and metaphysical speculations.

In describing the monotheistic base of Hindu religion, he tried to remove the false notions which existed among the Muslim world about the Indians and their religious concepts. Dr. Sachau in his preface to "Indica", Aau Raihans, famous book on India, remarks: "The philosophy of India seems to have fascinated his mind, and the noble ideas of Bhagavadgita probably came near to the standard of his own persuations. Perhaps it was he who for the first time introduced the gems of Sanskrit literature into the world of Muslim readers." Appreciating the innumerable services Abu Raihan did in compiling his book on India, Dr Sachau says: "If in our days a man began studying Sanskrit and Hindu learning, with all the help afforded by modern literature and science, many a year would pass before he would be able to do justice to the antiquity ofIndia to such a degree of acuracy as Abu Raihan had done-in his famous book "Indica."

This book which he wrote after many years of hard studies, documentations and travels in different parts of India, contains the essence and flower of the knowledge about India and the Indians. In chapters dealing

Prasad in his book entitled "History of India" referring to the question rightly remarks: "The unbiassed enquirer who keeps in mind the peculiar circumstances of the age must record a different verdict. In his estimate, Mahmud was a great leader of men, a just and upright ruler, an intrepid and gifted soldier, a dispenser of justice, and above all a patron of letters, and as such deserves to be ranked among the greatest kings of the world."

Mahmud was a cultured man. He invited the literary luminaries of the age to his court at Ghazni, and did not fail to give them the most liberal encouragement. Due to this royal patronage, Ghazni soon became a second metropolis of Islam, the resort of the most brilliant scholars and savants of the age. One of these, who was destined to attain a world-wide fame, was Abu Raihan Albiruni, who enjoyed the respect and confidence of his benevolent Master. It was through his favours and encouragement that he came to India several times to study Sanskrit and Indian civilization with the sole object to present Indians with their spiritual values, their religious outlook and culture to his countrymen and thereby establish friendly relations and good understanding between the two neighbouring countries.

Abu Raihan Mohammed bin Ahmad Albiruni was born in 973 and died at the ripe age of seventy-five at Ghazni, the capital of the Ghaznavid Empire. The place of his birth is a matter of much controversy. Some are of the opinion that he was born in Sindh at a place called Birun. But there is no such place in that province either in the past or even now; there is a Nirun or Nirun-Kot in the vicinity of the modern city of Hyderabad. Others contest that he was a native of Khwarizm (Khiva) and was born at Birun. Even the existence of such a town in Khwarizm is not yet established. The historians also differ as to the date of his birth, but generally they put it between 970 and 973.

We do not know much about his early life either. The first time we hear of him is the court of Khwarizm, his native place, where he was held in great esteem by Mamoon, the last prince of the line. About 1000 A. D. he went to Gurgan and was warmly received by Shams-ul-Maali Qabus, the ruler of the place. Returning to his native-land in about 1010, he stayed there up to 1017. It was at this time that people

ABU RAIHAN ALBIRUNI

Astronomer, geometrician, historian, and philosopher of the Ghaznavid Period

by Mohammed Ali

Sultan Mahmud of Ghazni (998 - 1030 A. D.) was a great conqueror. That he undertook no less than seventeen expeditions into India is an historical fact cited nearly by all the historians and biographers, Afghans as well as foreigners. There is no need to reiterate the charge of avarice brought against the Sultan. The charge cannot be refuted. No one can deny that Mahmud loved money and for its sake he waged so many wars in distant and inhospitable lands. If he is guilty of bloodshed, soare the other conquerors of the world. But this is onty one side of the picture. If he loved money, he knew how to spend it wisely in pursuit of knowledge. He promoted learning, established a universityat Ghazni with a fine library , and a museum adorned with rare pieces of art from all parts of his vast empir. The money he coltected was spent lavishly on such educational institutions and on scholars who flocked to his court from all parts of the Muslim world.

His conquest of northern India opened a new chapter in the Indo-Afghan cultural and commercial relations . Like Alexander the Great, Chandragupta Maurya . and Kanishka , he , too; wanted to establish a big empire , rather a confederation of nations , and thereby promote their cultural and commercial ties. It is very much regretted that some of the short-sighted writers , ignoring this cultural and social aspects of relations , call the Sultan a bigot, an inhuman tyrant , a veritable Hun. Professor Ishwari

گویته

و قوای خودسرانه و مستبدی این جهان را اداره میکند . از همین جهته است که انسان در نظر گویته آزاد افتاده است.

گویته ادبیات فرانسه و اشعار ما ، شرقی ها ، را مطالعه میکرد و نیز در عوامل و شرایط تاریخی و اینکه عوامل مزبور چه تأثیری از خود بر افراد میگذارد ، خبرد میشد و علت آن این بود که گویا او آرزو داشت از همان راه داخل شهر بند جبر گردیده کوچه خم های آنرا بلد شود.

گویته بعد از تحقیقات و بررسیهای زیاد باین نتیجه میرسد که : «تمام عوامل قابل درك انکشاف یافته تاریخی ، کفایت نمیکند بر زوایای تاریک روح بشر پرتو افگند» ! ! !

از طرف دیگر گویته مارا از سنجش نادرست و بی احتیاطی در شرایط طبیعی ، اجتماعی و تاریخی بر حذر میسازد.

فلسفه گویته کناره گیری بیسر وصدایی را منعکس میسازد ، لیکن این واقعیت نمیرساند که گویا وی باحافظ در مدرسه لادری همداستان شده از زمختی روزگار میگریز دو مشکلات زندگی را سر جایش گذاشته و آنرا چیستانی پنداشته در پی مطرب و می افتاده باشد . نخیر ، نباید چنین پنداشت ؛ گویته برعکس ، به محدودیت دانش بشر عقیده ندارد ، و اصرار میورزد که بشر تاجاییکه میتواند به تحقیقات و کنجکاوی علمی خویش بصورت پیگیر ادامه دهد و هیچگاه دست بدامان یأس و نا امیدی نینداز د.

خیلی زیبا و هیجان انگیز ست آنجا که این خردمند میگوید : «اینکه در حاشیه مرزهای تفکر بشر بخسپیم امری ، و آنکه در بستر کوته نظری نفس خویش بیارامیم واقعیت دگری باشد »

گفته های گویته

... فسانهٔ هنر دراز و زبان عمر کوتهست ، قضاوت مشکل و فرصت زودگذر باشد. اقدام آسان و تفکر دشوار است. راهنمای اطفال خیالات ایشان بوده در حالیکه جست و خیز میزنند ، می آموزند ، سنجش و جهان جدیت نابهنگام از دامان شان میگیرد. تقلید بر ادار دوگانه ماست ، آنچه را تقلید میکنیم نمیتوان بآسانی کشف کرد. مقام عالی ، تخیل انگیز بوده اما رنج قدم زدن بسوی آن آنقدر مهیج نیست ؛ ... کلمات و الفاظ «خوب» است اما «بهترین» نباشد . «بهترین» را نمیتوان با کلمات و الفاظ افاده کرد. «کسانیکه باسمبول ها راهنمایی میشوند اهل ریاوسالوس اند عالم واقعی از معلوم می آموزد تا به کمک آن نقاب از چهره مجهول بردارد و بدین ترتیب خود را مالك آن سرچشمه سازد که علم از آن جوش زنان بر می آید .

ادب

نشریه دو ماهه

آدرس

مدیریت مجله ادب ، پوهنځی ادبیات

جاده شیر علیخان شهر نو

کابل ، افغانستان

وجه اشتراك

محصلان و متعلمان	۱۲	افغانی
مشترکین مرکز	۱۵	«
« ولایات	۱۸	«
« خارج	۲	دالر

قیمت این شماره

۶- افغانی

دملی دفاع مطبعه